

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

(Dir. H. CORBIN)

publiée par

LE DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEEN

et

L'INSTITUT D'ETUDES IRANIENNES DE L'UNIVERSITE DE PARIS

Vol. 13²

TEHERAN
IMPRIMERIE TABAN

Gilbert LAZARD
Professeur à l'Ecole Nationale
des Langues Orientales vivantes

Les premiers poètes persans

(IX^e-X^e siècles)

Fragments rassemblés, édités et traduits.

Tome II

Textes persans

TEHERAN
DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE
DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEEN
58, Avenue Shahpour Ali-Reza

PARIS
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT
ADRIEN MAISONNEUVE
11, rue Saint-Sulpice (VI^e)

1964

DU MEME AUTEUR :

Grammaire du persan contemporain. Paris, C. Klincksieck, 1957.

La langue des plus anciens monuments de la prose persane. Paris C. Klincksieck, 1963.

NOTE LIMINAIRE

Les poètes persans les plus anciens ne sont connus que par des citations éparses dans les anthologies, les dictionnaires et divers ouvrages historiques ou littéraires. Ces fragments, isolés et disparates, sont les vestiges d'une riche et brillante floraison, la première de la poésie persane classique. On a voulu en donner ici l'édition critique qui manquait encore.

Dans le présent volume, le second du livre, on trouvera le texte des vers avec les indications nécessaires sur les sources et les variantes. Le premier volume, entièrement en français, contient une traduction complète, et une introduction qui discute les problèmes posés par l'édition et où sont présentés les poètes dans des notices bio-bibliographiques.

Cette poésie couvre à peu près un siècle, de la seconde moitié du IX^e siècle aux environs de 980 ap. J.-C., c'est-à-dire depuis les origines jusqu' à Daqiqi, le prédécesseur de Firdausi. On a laissé de côté l'œuvre de Rudaki, dont les fragments subsistants ont déjà été rassemblés par M. Saïd Naficy. En revanche, on offre ici pour la première fois des extraits d'un poème médical de 5000 distiques, composé au X^e siècle et resté ignoré jusqu'à présent, qui constitue le plus ancien écrit étendu en vers persans qui soit parvenu jusqu'à nous.

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۲

اشعار پراکنده

قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظله بادغیسی تا دقیقی
(بغیر رودکی)

با تصحیح و مقابله

و ترجمه و مقدمه بزبان فرانسوی

یکونش

ژیلبر لازار

استاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس

جلد دوم

متن اشعار

تهران

قسمت ایرانشناسی

انستیتو ایران و فرانسه

خیابان شاهپور علی‌رضا، ۵۸

۱۹۶۲/۱۳۴۱

زیر نظر هنری کرین

از همین سلسله انتشارات قبلاً منتشر شده :

- ۱- کشف المحجوب ، رساله در آئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری ، تصنیف ابویعقوب سجستانی با مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کرین . - ۱۳۲۷/۱۹۴۹
- ۲- مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق شهاب الدین یحیی مهروردی مشتمل بر :
 - ۱- حکمة الاشراق (متن عربی) . - ۲- رساله فی اعتقاد الحكماء (متن عربی) . - ۳- قصه الغریبة الغریبة (متن عربی با ترجمه و شرح فارسی) با تصحیحات و مقدمه بزبان فرانسوی بقلم هنری کرین - ۱۳۳۱/۱۹۵۲
 - ۴- کتاب جامع الحكمین ، تصنیف ناصر خسرو قبادیانی مروزی بمکاني ، مؤلف سال ۴۶۲ هجری قمری ، بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۲/۱۹۵۳
- ۳- این سینا و نمینل عرفانی ، بقلم هنری کرین
- ۶- شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی منسوب به محمد بن سرخ نیشابوری (قرن چهارم و پنجم هجری) بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۴/۱۹۵۵
- ۷- مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی مشتمل بر : ۱- رساله عبد الرزاق کرمانی . - ۲- فصلی از جامع مفیدی . - ۳- رساله عبد العزیز واعظی ، بتصحیح و مقدمه ژان اوبن . - ۱۳۳۵/۱۹۵۶
- ۸- کتاب عیبر المانقین ، تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی (۵۲۲/۸۶۰۶) بحث در تصوف بفارسی ، بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول بزبان فرانسوی هنری کرین و محمد معین . - ۱۳۳۷/۱۹۵۸
- ۹- ایران ویدن یعنی سه رساله اسماعیلی مشتمل بر : ۱- کتاب الینابیع از ابویعقوب سجستانی . - ۲- رساله المبدء والمعاد از سیدنا الحسین بن علی . - ۳- بعضی از نأوبلات گلشن راز . بتصحیح و ترجمه و شرح فرانسوی هنری کرین . - ۱۳۴۰/۱۹۶۱
- ۱۱- مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل ، تصنیف عزیز الدین نسفی بتصحیح و مقدمه ماریان موله . - ۱۹۶۲-۱۳۴۱

زیر چاپ :

- ۱۰- کتاب الشاعر صدر الدین الشیرازی (ملا صدرا) ، متن عربی با ترجمه فارسی بدیع الملك میرزا عماد الدوله و ترجمه و مقدمه فرانسوی هنری کرین
- ۱۲- شرح شطجیات شیخ روزبهان بقلی شیرازی ، متن فارسی بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی محمد معین و هنری کرین

حقوق محفوظ . - تهران ، چاپ تابان

پیش‌گفتار

این کتاب حاوی بخش دوم تألیف ما در باره کهنه ترین متون شعر فارسی می‌باشد. بخش نخست تماماً بزبان فرانسه نگاشته شده، و شامل مقدمه‌ای مفصل و ترجمه متون این جلد است.

روش جمع‌آوری و ترتیب اشعار و اطلاعات راجع بآخذ و ترجمه احوال شعراء و ملاحظات در باره زبان و سبک آنان کلیه در مقدمه بزبان فرانسه شرح داده شده است. در اینجا بذکر نکاتی چند که بنظر ما بایسته است، می‌پردازیم.

۱) منظور ما در این کتاب فراهم آوردن و منتشر ساختن مقاطعات و بیت‌های پراکنده نخستین شعراء فارسی زبان بوده است. باستثناء آثار رودکی که آقای سعید نفیسی در کتاب خود «احوال و اشعار رودکی» گردآوری نموده است. تاکنون اشعار شعراء دیگر قرن نهم و دهم هجری در کتابی جداگانه بطور کامل و بتصحیح و مقابله فراهم و چاپ نگردیده است. در اینجا کوشیده ایم بنقل کلیه اشعار پیشروان و هم‌عصران و پیروان رودکی تا زمان فردوسی (یعنی تا حدود سال ۳۷۰) از روی همه مأخذی که بآنها دسترسی داشتیم، بپردازیم، اشعار رودکی را چون قبلاً استاد نفیسی انتشار داده است، لازم ندانستیم دوج کنیم. همچنین از شعرائی که بعد از سال ۳۷۰ هجری شعر سروده‌اند، چشم‌پوشی نموده‌ایم، و از ذکر عده‌ای که در «لیاب الالباب» و یا مأخذهای دیگر بدوره سامانی منسوب شده‌اند، ولی زمان زندگی آنان بطور دقیق معلوم نیست، خودداری کرده‌ایم، و اشعار غیر عروضی قدیم نیز در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است.

(۲) از دقیقی فقط اشعار پراکنده‌ای که در تذکره‌ها و فرهنگها و جز آنها پیدا میشود، درج شده است. آن قسمت از شاهنامه فردوسی را که تألیف دقیقی و در حدود هزار بیت میباشد، در اینجا ذکر نکردیم، زیرا پس از چاپهای متعدد قبلی بنظر ما چاپ مجدد آن روا نبود.

(۳) در سالهای ۳۶۷-۳۷۰ هجری قمری پزشکی بنام میسری منظومه‌ای مثنوی در طب بعنوان «دانش نامه» تألیف کرده است، که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است، و نا حالا هیچ محققى بآن توجه نداشته است. این مثنوی که پیش از شاهنامه فردوسی بنظم درآمده، و تقریباً شامل پنج هزار بیت است، قدیمترین مثنوی فارسی است، که تمام آن بدون نقصان بزمان ما رسیده است، و بدین جهت برای همه کسانی که بتاریخ فرهنگ ایران علاقه دارند بسیار جالب است، و البته شایان آن است که انتشار یابد. چون درج متن کامل آن در این کتاب ممکن نبود، منتخبانی از آن چاپ کردیم، تا آنرا بخوانندگان محترم بشناسانیم.

(۴) بسیاری از بیتهای پراکنده شعراء قدیم در مأخذهای گوناگون سرایندهگان مختلف نسبت داده شده است. در جلو این بیتها و نیز در جلو بیتهایی که در صحت نسبت آنها بدان گویندگان شکی موجود بود، علامت ستاره بشکل (☆) گذاشتیم، تا تشخیص آنها آسان گردد. بیتهایی که نسبت آنها یکی از این شاعران با احتمال قوی یا یقین نادرست بود، در ضمن بیتهای اصیل آن شاعر چاپ نشد، و آنها را در ضمیمه ابیات هر شاعر قرار دادیم.

(۵) پاورقیهارا دو بخش کردیم. در بخش اول بنقل مأخذ اشعار، و در بخش دوم بذکر نسخه بدلها پرداختیم.

در پایان از آقای هنری کریبن که این کتاب را در جزو «گنجینه نوشته‌های ایرانی» انتشار داده اند، و از آقای حسن ره‌آورد که تصحیح نمونه‌های چاپی را بمعهد گرفته و در این کار کسل کننده بسیار کوشیده اند، سپاسگزاری میکنم.

ژ. ل.

نشانه‌های اختصاری

آتشکده	تذکره آتشکده، از روی «اته»
اته	H.Ethé, Rûdagî's Vorläufer und Zeitgenossen, Morgenl. Forschungen, Leipzig 1875
اته رودکی	H.Ethé, Beiträge... Rûdagî der Sâmaniden-dichter, Goetting. Nachrichten 1873
اصل	در مورد کتابی که از روی يك نسخه خطی منحصر بفرد چاپ شده است، همان نسخه خطی بقول مصحح نسخه چاپی؛ در مورد دانش نامه میسری، نسخه خطی منحصر بفرد پاریس.
برهان قاطع	برهان قاطع، چاپ معین، ۴ جلد، تهران ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵
تبقیف	تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی و دکتر قیاض، تهران ۱۳۲۴
تبقرن	چاپ س. نفیسی، ۳ جلد، تهران ۱۳۳۲ - ۱۳۱۹
تبقرن	تاریخ بیهقی، هر دو چاپ
تا	تاریخ نامه هرات، چاپ صدیقی، کلکته ۱۹۴۳ میلادی
ترج	ترجمان البلاغه، تألیف رادویانی، چاپ آ. آتش، استامبول ۱۹۴۹ میلادی

تحفظ	تحفة الملوك ، نسخه خطی تهران ، از روی مقاله نفیسی در مجله مهر، سال اول ، شماره ۷
تحفل	تحفة الملوك ، نسخه خطی موزه بریتانیائی در لندن
تس	تاریخ سیستان ، چاپ ملك الشعراء بهار ، تهران ۱۳۱۴
تسا	» نسخه خطی تهران ، از روی چاپ بهار
تسپ	» نسخه خطی پاریس
جامی	بهارستان جامی ، از روی «انه»
چمق	چهارمقاله ، تألیف نظامی عروضی، چاپ معین با تعلیقات ، کتابفروشی زرّار ، تهران
حدائق	حدائق السحر، تألیف رشید و طواط ، چاپ ع . اقبال، تهران
حدیقه	تذکره حدیقه الصفاء ، از روی «انه»
خلاصه	تذکره خلاصه الافکار ، از روی «انه»
دهخدا	لغتنامه ، تألیف دهخدا ، تهران از سال ۱۳۲۵ بیعد رجوع کنید
ر.ك.	سفینه خوشگو ، از روی «انه»
شاهنامه	شاهنامه فردوسی ، چاپ کتابفروشی بروخیم ، ۱۰ جلد ، تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵
	شرح قصیده ابوالهیثم شرح قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم ... جرجانی ، چاپ کرین و معین ، تهران ۱۳۳۴
صفا تاریخ	ذ . صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۱ ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۵
ظ	ظاهراً

عر	عرفات ، تذکره تقی اوحدی ، نسخه خطی کتابخانه . India Office در لندن
فج	فرهنگ جهانگیری
فاقد	یعنی : این نسخه فاقد بیت مورد نظر است
فحب	فرهنگ حلیمی ، نسخه لنینگراد (پترسبورگ) ، از روی «لفج»
فحم	فرهنگ حلیمی ، نسخه مونیخ ، از روی «لفج»
فحمپ	» هردو نسخه ، از روی «لفج» (H ^{mp} در «لفج»)
فح یا فحل	» » » (H در «لفج»)
فحن	» نسخه پاریس
فر	فرهنگ رشیدی ، چاپ کلکنه ۱۸۷۲ - ۱۸۷۵ میلادی
فش	فرهنگ شعوری ، چاپ استامبول ۱۱۵۵ هجری قمری
فق	فرهنگ شاهنامه ، تألیف عبدالقادر بغدادی (چاپ زالمان، پترسبورگ ۱۸۹۵ میلادی) ، از روی «لفج»
فم	مجمع الفرس با فرهنگ سروری
فق	متن قصیده ابوالهیثم در باب دوم کتاب جامع الحکمتین، تألیف ناصر خسرو ، چاپ کرین و معین ، تهران ۱۳۳۲
قفا	متن قصیده ابوالهیثم در باب دوم جامع الحکمتین ، نسخه خطی ، بقول کرین و معین
قج	متن قصیده ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخه چایی

قجرا	متن قصیده ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخه خطی بقول کرین و معین
قش	متن قصیده ابوالهیثم در کتاب «شرح قصیده ...» ، چاپ کرین و معین
قشا	متن قصیده ابوالهیثم در کتاب «شرح قصیده ...» ، نسخه خطی بقول کرین و معین
لا	لباب الالباب ، تألیف محمد عوفی ، چاپ براون ، جلد ۲ ، لندن ولیدن ۱۹۰۳ میلادی
لاس	لباب الالباب ، نسخه برلین ، از روی چاپ براون یا از روی «اته»
لاع	«نسخه الیات (Elliott) ، از روی چاپ براون
لباب	تذکره لبالباب ، از روی «اته»
لفت	لفت فرس ، تألیف اسدی طوسی ، چاپ ع. اقبال ، تهران ۱۳۱۹
لفتس	لفت فرس ، نسخه نفیسی ، از روی چاپ اقبال
لفتع	» نسخه اقبال ،
لفتن	» نسخه نخجوانی ،
لفتنج	» حاشیه نسخه نخجوانی ، از روی چاپ اقبال
لفج	» چاپ پ. هرن ، برلین ۱۸۹۸ میلادی
لفی	» نسخه کتابخانه India Office در لندن
مخزن	تذکره مخزن الغرایب ، از روی «اته»
مع	المعجم فی معانی اشعار العجم ، تألیف شمس قیس ، چاپ فروینی و مدرّس رضوی ، تهران
مق	مجمع الفصحاء ، تألیف رضاقلی خان هدایت ، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۵ هجری قمری

موم یا مؤنس م	مؤنس الاحرار ، تألیف محمد بن بدر جاجر می ، نسخه کتابخانه ملی ملک در تهران
موی یا مؤنسی	مؤنس الاحرار ، نسخه کتابخانه India Office در لندن
مویا مؤنس	مؤنس الاحرار ، هر دو نسخه
مهر	متن تحفة الملوك در مقاله نفیسی در مجله مهر ، سال اول ، شماره ۷
ندرت	تذکره ندرت ، از روی «اته»
نسخه	نسخه یدل
نفیسی	س. نفیسی ، احوال و اشعار ... رودکی ، ۳ جلد ، تهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۹
واله	رباعی الشعراء ، تألیف واله ، از روی «اته»
هفت اقلیم	هفت اقلیم ، تألیف امین احمد رازی ، از روی «اته»

حفظه بادغیسی

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فکند از بهر چشم تا نرسد مر و را گزند
اورا سپند و آتش نایذ همی بکار باروی همچو آتش و باخال چون سپند

۳ مهتری گیر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

محمد بن وصیف

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولات و سگبند و غلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام
بلتام آمد زبیل و لثی خورد پلنگ

۳ لثه شد لشکر زبیل و هیا گشت کتام

لمن الملك بخواندی نو امیرا یقین
یا قلیل الفئه کت داذ و ر آن لشکر کام

عمر عمار ترا خواست و ز او گشت بری

تیغ تو کرد میانجی بمیان دذ و دام

۶-۱ : نس ۲۱۰-۲۱۱ ، تسپ ورق ۹۶ آ (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - رمل

۱ مولات . تسحیح بهار : مولای . نس ، تسپ || سگبند . فصیح بهار : سگبند . نس - سگ و بند . تسپ - توهستند . تسپ حاشیه || ۲ ازلی : اولین . تسپ || خطی : خطی . نس || بدهید : بدهند . تسپ || به ابی : بی ابی . نس - بایی . تسپ || ۳ بلتام : بکنام . تسپ || خورد پلنگ : خورد پلنگ . نس - خوبلنگ . تسپ - خورد و برقت . تسپ حاشیه || گشت : گشت . نس ۴ یقین : یقین . نس || یا قلیل الفئه کت داذ و ر آن : یا قلیل الفئه که زاد و ران . نس ، تسپ || میانجی : میانجی . نس || بمیان : میان . تسپ

۶-۱ : لا ، عر ، مف ، انه (لاس ، خلاسه ، هفت افلیم ، واله) - مضارع || ۳-۴ : چمن
۴۲ : عر ، مف ، انه (هفت افلیم) - خفیف

۱ اگر : گر . انه || ۲ آتش نایذ : مجمر نایذ . مف || خال : خالک . لاس || ۴ عز : ناز . عر ، مف ، انه || یا چو مردانت : با که مردست . چمن نسخه || رویاروی : رو یا روی . عر ، مف

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او باب طعام

ای دل بکرن از طبران که
ورافع اکران که شدش خسته
بیروزه نمای از صدف مرجان
از فعل ابی حنص شه جیشان

کوشش بنده سبب از بخشش است
بوذ و بیو از صفت ایزد است
کار قضا بوذ و قرا عیب نیست
اول مخلوق چه باشد؟ زوال
بنده درمانده بیچاره کیست؟
کار جهان اول و آخر بکیست
قول خداوند بخوان: فَاَسْتَقِمْ
معتقدی شو و بر آن بر بایست

مملکتی بوذ شذه بی قیاس
ازحد هند تا بحد چین و ترک
ازحد زنگ تا بحد روم و کاس
ز رزده شد ز نحوست نحاس
دولت یعقوب در بغا برفت
مائل عقوبت یعقب بر حواس

۸-۷: تس ۲۵۳، تسپ ورق ۱۱۶ آ (بعد از مرگ رافع بن هرثمه سال ۲۸۳ هجری سروده شده) - هزج؟ «نخن این دوبت خراب است و ما آن را عیناً مثلش نوشتیم || ۱۲-۹: تس ۲۶۰، تسپ ورق ۱۱۹ ب (بعد از گرفتن عمرو بن لیث بسال ۲۸۷ هجری سروده شده) - سریع || ۲۳-۱۳: تس ۲۸۶-۲۸۷، تسپ ورق ۱۳۲ ب (در زمان امیر سیستان لیث بن علی بعد از سال ۲۹۶ هجری سروده شده) - سریع

۷ بیروزه: بیرون. تسپ || ۸ خسته: خنجه. تسپ. شاید «خسته» || شه: شبه. تسپ || ۹ کوشش: کوشی. تس || از بخشش است: از بخشش است. تس - از بخشش است. تسپ || ۱۰ بیو: بهود. تس - بهود. تسپ || ۱۴ کاس: کذا در تس: کاس. تسپ || ۱۵ راس: راس و تسپ || بشد: ببید. تس

عمر عمرو رفت وز او ماند باز
ای غما کامذ و شاذی گذشت
مذهب روپاه بنسل و تو اس
بوذ دلم دایم از این پر هراس
هر چه بکردیم بخواهیم دید
ناس شدند نسناس آنکه همه
سوز ندارند ز قضا احتراس
واز همه نسناس گشتند ناس
دور فلک گردان چون آسیا
لاجرم این اس همه کرد آس
ملک ابا هزل نکرد انتساب
نور ز ظلمت نکند اقتباس
جهد و جد یعقوب باید همی
تا که ز جد بدر آید ایاس

۱۷ عمر عمرو: عمر و عمر تس، تسپ || باز: باز. تس - باز. تسپ || ۱۸ بر: بر. تسپ || ۱۹ بکردیم: بکردیم و: تسپ || ۲۱ گردان: ZDMG 101.0231 (تصحیح قیاسی آقای رمیسی): کردند. تس، تسپ

بسام کورد

هر که نبوذ اوی بدل منم
 عمر ز عمار بدان شد بری
 دیدن بلا بر تن ویر جان خویش
 گشت بعالم تن او در الم
 مگه حرم کرد عرب را خدای
 عهد ترا کرد حرم در عجم
 هر که در آ مذهمه باقی شدند
 باز فنا شد که ندیدن بن حرم

۳

محمد بن مخلد

جز تو نراز حوا و آدم نکشت
 معجز پیغمبر مکی توئی
 شیر نهانی بدل و بر منشت
 بکنش و بمنش و بگوشت
 فخر کند عمار روز بزرگ
 گوهد آتم من که بمقوب کشت ۳

۳-۱ : نس ۲۱۲ ، نسپ ورق ۹۶ ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - سریع

۲ روز بزرگ : روزی بزرگ : نس ، نسپ || ۳ گوهد آتم من که : گوهدام ، نس (دراصل نسخه خطی «من» نبوده و بعدها با مرکبی فدیتم آنرا افزوده اند) - گوهد آتم که . نسپ

۵-۱ : نس ۲۱۱ - ۲۱۲ ، نسپ ورق ۹۶ ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) - سریع

۱ اوی : او ، نس ، نسپ || ۵ ندید : بدید ، نس - ندید . نسپ

محمود وراق

فیروز مشرقی

نکارینا ینقد جانن ندم کرائی در بها ارزانت ندم :-
 کرفتسم بجان دامان وصلت دهم جان از کف و دامانت ندم

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی مرغی که همه شکار او جانا؟
 دانه پر خویش کر کنش هدیه تا بچه اش را برد بهممانا

نوحه کر کرده زبان چنک حزین از غم گل

موی بکشاده و بر روی زنان ناخونا

که قنبه بسجود او فتد از بهر دعا

که ز غم بر فکند يك دهن از دل خونا

✧ بخط و آن لب و دندانش بنگر که همواره مرا دارند در قاب

✧ یکی همچون پرن بر اوج خورشید یکی چون شایورد از گرد مهتاب

۱-۲: لا، عر، مف، اته (لاس، مخزن) - هزج || ۳-۴: مع، م، ۲۲۴ - دمل || ۵-۶: شایورد / لفع، لئی (منسوب به مشتری)، لفت، فحم، قم، قر، فش، فق؛ مف (منسوب به عسجدی) - هزج

۱ ای تاو. مف || دیدی: دیده. لاف - دیری، عر || مرغی: تارغی. لاس || جانا: جانها (وبعدا به جانا، اصلاح شده است). لاس - جانا. مف || تا بچه اش را: تانه بچه اش. لاس مخزن (اته) - تا بچه اش. عر || بهممانا: بهم مانا. لاس || ۳ زبان: زمان. مع چاپ فروشی (ظاهر آ غلط چاپ) || موی: روی. مع خنجه || ۵ بخط: بخند. مف || همواره: پیوسته. قم || ۶ پرن: پری: فحم، فش. بروی: مف || ۷ اراج: در اوج. لفع، لفت عس، قم - در لوح. لئی - اراج. مف || شایورد: شانورد. قر || از کرد: از دور. قم، فر - دور. فق || شایورد از کرد مهتاب: در شهواری بهتاب - مف

۱-۲: مف - هزج

۲ دهم: نهم. مف

سر سیمین ترا در مشک تر زلف مشکین نو سر تا پا گرفت

هست پروین چو دسته نرکس همچو بنات نعل رنکینان

مگر غیب و عیبت کایزد نداشت دگر هر چه بایست دانی و داری

ابو سلیک گر گانی

در جنب علو همت چرخ مانده دشم پیش چرخ است

بمژه دل زمن بدزدیدی ای بلب قاضی و بمژگان دزد

مزد خواهی که دل ز من ببری این شکفتی که دید دزد بمزد ؟ ۳

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست بندگیر و کار بند و گوش دار

در این زمانه بتی نیست از تونی کوتر نه بر تو بر شمنی از رهبت مشفق تر ۶

از فرط عطای او زند آزار پیوسته ز امتلا زراغن

ای میر بو محمد که همه محمدمت همی

از کثیت تو خیزد وز خاندان تو

۱ / وشم / فج ، نم ، قر ، قش - هزج ۳-۲ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) - خفیف ||
۴-۵ : لا ، عر ، اته (لاس ، مخزن) - رمل || ۶ : مع ص ۲۱۴ (دوسلیک) - محض || ۷ :
زراغن / فج ، نم (بی نام شاعر) ، قر ، قش - هزج ۸ : مع ص ۲۳۰ (دوسلیک) - مضارع

۱ مانده : مانند . فج || پیش : پیش ۳ || ۳ بیری : بردی . مف || این شکفتی : ای شکفتگی . عر - ای شکفتا . مف || دید : دیده . لاس ، مف - دیدو (و بعداً دو) حذف شده است .
لاع || دزد بمزد : دزدی و مزد . مف || ۴ دو کنار : بر کنار . عر || ۶ مشفق تر : خستوتر . دهخدا
(تصحیح قیاسی) || ۷ عطای : عطشای . قش || آز : آن . قش

۷ : مف - رمل || ۸ : رنکینان / لغت (فقط درج : منسوب به مشرقی) - خفیف || ۹ : ترج
۲۴۵ ب (منسوب به پیروزی) - متقارب

شهید بلخی

قصائد، غزلیات، قطعات

خوشا نبید غارچی یا دوستان يك دله

کیتی بآرام اندرون مجلس بیاتکي دولوله

مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه

زرها پیاشیده همه نقل گران کرده یله

یری محنتی ثم یخفف البصرا فدتہ نفسی نراہ قد سفرا

داند کزوی بمن همی چه رسد دیگر باره ز عشق بی خبرا

۳ اما تری وجنتی من غمزہ و سابلہ کالجمان مہتدرا

چو سد یا جوج بایدی دل من کہ باشدی غمزگانش را سپرا

فضل حلمی و خاننی جلدی و من یطیق القضاء والقدر

۶ و کر بدانستمی کہ دل بشود نکردمی برره بلا گذرا

اورمزدی اند سگان سماء سخرہ فرمان دو آھرنا

۶-۱: ترج ۲۷۷ به منسوح || ۷: شرح قصیدہ ابوالہینم ص ۳۱ - رمل

۱ محنتی ثم کذا دراصل (خلافت دزن) || یخفف: یخفف. اصل || غمزہ (۲): عصرة. اصل || کالجمان: کالجمان. اصل || ۴ بایدی: باید. اصل || غمزگانش: غمزگانش. اصل || ۵ فضل: فسل. اصل || خاننی: حاسی. اصل || القضاء: القضاء. اصل || ۷ سگان: چاپ: سعاد. اصل || آھرنا: آھرنا. اصل

۹: منسوب به شاکر بخاری (لفتس بلغت «غارچی»، «عرناسی» (کذا: لفتح)، ابوسلیک (فتح، فر، فتن)، رودکی (نفسی ۱۰۶۸)؛ بی نام شاعر (فم) || ۱۰: منسوب به شاکر بخاری (لفتس بلغت «پراشیده»، فم، فر، فتن)، «ابو شاکر» (لفتن): نفسی ۱۱۴۰ نوشته که اگر بیت قبل از اشعار ابوسلیک باشد این بیت نیز از همان شاعر خواهد بود.

بلک تازیانه خوردی بر جان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

۹ کی دل بجای داری پیش دو چمش او

کو چمش را بغمزه بگرداند از ورپ

یا رب بیافریدی روئی بدین مثال

خود رحم کن بر ائت و از راهشان مکیب

دانشا چون دریغ آئی از آنک بی بهائی و لیکن از تو بهاست

۱۲ بی نو از خواسته میاذم گنج همچین زاروار با تو رواست

با ادب را ادب سیاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست

۸-۱۰: / کب/لنج (فقط ۹-۱۰)، لقی (ایضا)؛ / مکب/لقت (هرسه بیت فقط در س: ع و ن فقط بیت ۱۰ دارند)، فحم - فتن - متعارف // ۱۱-۱۳: مف، اته (هرسه بیت در لاس: ۱۲-۱۳ در هفت افلیم: ۱۳ در مخزن، آتشکده، وال، خلاصه)؛ ۱۳: تحفل ۵۵ ب (بی نام صاحب) - خفیف

۸ خوردی: خوردی. فحم، فتن // چمش. فحم: چمشن. لغت - چشم. فتن (مصراع دوم): کز زخم آن بمانده برسان زرد سیب، فحم - کز درد آن بمانده برسانه درد سیب، فتن // ۹ داری: دارد. لغت // پیش دو: در پیش. لغت // چمش او، فحم: چشم او. لنج، لقی، فتن - چمشن او، لغت // چمش را. فحم: چشم را. لقی، لغت // از ورپ: از ورپ. لنج // ۱۰ بیافریدی: چو آفریدی. لغتن - تو آفریدی. فتن // ائت و از: ایشان وز. لغتن // ۱۱ دریغ آئی: دریغ آئی. اته // ۱۲ گنج: هیچ. هفت افلیم (اته) // (مصراع اول): کراز تو خواسته نیام و کنج. مف // ۱۳ کس: نن، تحفل

بسخن مانند شعر شعرا روز کی را سخنش تلو نیاست

۱۵ شاعران را خه واحسنت مدیح روز کی را خه واحسنت هجاست

بر گزیدم بخانه تنهائی از همه کس درم بیستم چست

قی او فتد آنرا که سر وریش تو بیند

زان خلم وزان بفتح چکان بر سر و رویت

۱۸ همی نساژد با داغ عاشقی صبرم چنان کجا بنساژد بنانج باز بنانج

پی مهد اطفال جاهت سزد که عقد ثریا شود باز پیچ

۱۴-۱۵: لاجلد ۱ ص ۶، اته رود کی ص ۶۷۵ (لاس، هفت افلیم، سفینه) - رمل // ۱۶: / چست/لنج، لقی، لغت (ع و س فافد) - خفیف // ۱۷: / بفتح/لنج، لقی، لغت (س فافد)، فحب: / بفتح/فحم، فتن - هرج // ۱۸: / بنانج/لنج، لغت - مجتث // ۱۹: / بازیچ/فم، فر (شهیدی) - متقارب

۱۴. تلونیاست. تذکره بزم آرا نسخه موزة بریتانیایی Or. 3389 ورق ۱۰۷ آ: تلونیاست. لا - تلونیاست. «در بعضی نسخه ها» (نفسی ۷۹۳) - تلونیاست. نفسی ۷۹۳ // ۱۵: خه (در مصراع اول): جه. لاس // هجاست: هجاست. نفسی ۷۹۳ // ۱۷: او فتد: ائتد. لغت // وریش تو. لغت: روی تو. لنج - ری تو. لقی // خام: حلم. لنج: اصل، لقی // سر و رویت: لغت: سر رویت. فحب - بر و رویت. فحم، فتن - بر و روی. لنج، لقی // ۱۸ بنساژد: نیازد. لنج // باز: با. لغتن // ۱۹ که عقد: عقد. فر // شود: نشود. فر

جهان کواست مراوراکه درجهان ملکست

بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید
بدان نعمت و بی شاکرست در نعمت
بر این دو باشد سلطان و تخت را تأیید

گر فراموش کرد خواجه مرا
خویشتن را برقمه دادم یاد
کودک شیرخواره نا فکر بست
مادر او را بمهر شیر نداد

عطای باز چو باران دل موافق خوید

نهیست آتش و جان مخالفان پذه باز

بتیر از چشم نایبنا سپیدی نقطه بر دارند

که نه دیده نیاز دارند نه نایبنا خیر دارند

دهان دارند چو یک پسته لبان دارند بمی شسته

جهان بر من چو یک پسته بدان بسته دهان دارند

۲۰-۲۱: لا (در مدح... امیر سعید ابوالحسن ضربین اسماعیل [کذا] بن نصر السامانی)، مف
انه (لا) - مجتث || ۲۳-۲۲: لا (بنزدیک ابوعبدالله محمد بن احمد جهانی [کذا] باصفهانی در
لاع [نویسد])، انه (لا)، مخزن - رمل || ۲۴: پده / لغت (فقط درج) مجتث || ۲۵: ترج
۲۶۰ ب، مع ۲۳۸ بی نام شاعر) - هزج || ۲۶: پسته / لغت، لفی، لغت (عون فاقد) - هزج

۲۰ بزرگوار و بزرگوار لا || ۲۱ برای بدن مف || سلطان و تخت دهخدا سلطان
نصرت لا مف || تأیید دهخدا تأیید لا ع س قافیه بد) یا تید مف لا چاپ (غلط چونکه
پایید با ده نمیتواند یا تید که ده دارد قافیه بشود || ۲۴ پده: پده لغت || ۲۵ سپیدی نقطه
سپیده باک مع || ۲۶ چو یک پسته: بدان بسته: چو یک پسته بدان بسته لغی لغت - چنین بسته
بدان پسته دهخدا

زمانه از این هردوان بگذرد نو بگوا که چیزی بزر او نگذرد ۲۷

صف دشمن ترا ناستد پیش و همه آهین ترا باشد

هر که باشد تشنه و چشمه نیاید هیچ جای

بیکمان راضی بیاید گر بیاید آب کند

آن کسی را که دل بوز نالان او علاج خلاصه میکند ۳۰

ابر همی گریه چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار

رعد همی نالند مانند من چونکه بنالم بحرگاه زار

۲۷: / کوال / لغت - متقارب || ۲۸: / فرا / لغت، لفی، لغت (ع فاقد: ن بی نام
شاعر)، قم - خفیف || ۲۹: / آب کند / لغت، لفی، لغت (ع ون فاقد)، فحم: این بیت با
بینی منسوب به بهرامی که در فتن در ذیل لغت «آبگیر» آمده است شباختی نام دارد - رمل ||
۳۰: / خلاصه / لغت، لفی، فحم، قم، فر، فتن - خفیف || ۳۱-۳۲: لا، مف، انه
(لا) - سریع

۲۷ نو بگوا: می کوال لغت اصل || نگذرد: بگذرد لغت || ۲۸ ناستد: نیستد
لغت ن || دو: کر قم || ۲۹ تشنه و چشمه: دیشته: تشنه [و] چشمه - لغت - تشنه چشمه
لغت - بغه چشمه لغی || بیاید: سایذ لغت اصل - بیاند - فحم - نماید: دیشته || بیاید:
ناید لغت اصل - بیاید: فحم || ۳۰ بکند: نکند لغت - داند: قم، فر

ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر / او باشکونه و توازاو باشکونه تر

در کوی تو ایشه همی کردم ای نکار

دزدیده تا حکرت بینم پیام بر

ای من رمی آن روی چون قمر / وان زلف شبه رنگه پر زماز

مار یفتنج اگرکرت دی بگزید / نوبت مار افعی است امروز

از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بوز

قدحی می بخورد راست کند زود هراث

۳۳

۳۶

۳۳: / باشکونه / لئج، لئی - مضارع || ۳۴: / ایشه، ایشه، آیشه / لئج، لئی، لغت (فقط در ن)، فصل، قم، فئ - مضارع || ۳۵: / ماز / لغت (ع فائد) - قریب || ۳۶: / یفتنج، یفتنج، یفتنج، یفتنج / لئج، لئی، لغت، فحم، فج، قم، فر، فئ - خفیف || ۳۷: / هراث / لئج، لئی، لغت (ع فائد: در ن منسوب به رود کی)، فحم، فج، قم، فر، فئ؛ بقول نفیسی ۱۰۶۰ این بیت بابو شکور نیز منسوب شده است (مأخذ؟) - رمل

۳۴ همی: می. لئج اصل، لئی || نکار: نکارا. لئج || بینم: بینم. لغت || بر: در. قم || ۳۶ یفتنج: یفتنج. لئج اصل، لئی، لغت - یفتنج. فحم، قم - یفتنج. لغت ن - یفتنج. فر || اگرکرت دی: دی کرت. لغت س || بگزید: بگزید. لغت ن || ۳۷ بوز: رود. فج، فر، فئ || که هر جا که بوز: چو هر جای رود. قم || قدحی: فرخی. لئج، لئی - قدح. قم || بخورد: بخورد. لئج اصل - بخورد. لئی || بخورد راست کند: بیخورده کندی. قم - بخورده کندی. فج، فر، فئ || راست کند زود هراث: زود کند راست خراثی. لئی

بر دل هر شکسته زن غم تو / چون طبق بند از صنعت فئ

چند بردارن این هریوه خروش / نشود بازه بر سرودش نون ۳۹
راست گوئی که در گلوش کسی / پوشکی را همی بمالد گوش

من رمی آن نر گسک خرد بر گک / برده بکنپوره دل از جای خویش

ای خواجه گر بزرگی واشغال فی ترا

بر کیر جابخشوک و برو می درو حشیش ۴۲

بیوی نرم هم بصیر و درم / چون بزین ولگام تند ستاغ

۳۸: / فئ / لغت (فقط در فج) - خفیف || ۳۹: / خروش / لئج، لئی، لغت (فقط در فج) - خفیف || ۴۰-۴۱: / پوشک / لئج، لئی، لغت (ع فائد): / هریوه / فج، قم، فر، فئ || ۴۱: / کنپوره / لغت (فقط در فج) - سربع || ۴۲: / جابخشوک، جابخشوک / لئج، لئی، لغت (ع فائد: منسوب به دققی)، فحم، فج، فر (فقط مصراع دوم)، فئ - مضارع || ۴۳: / ستاغ / لئج، لئی، لغت (فقط در فج) - خفیف

۳۹ هریوه: بغیش. لغت ن (بلغت پوشک) || نشود: نشود. لئج (بلغت خروش)، لئی (ایضا) || سرودش: سماعش. لئج (بلغت پوشک) || ۴۲ کر: با. لئج، لئی || بزرگی و: بزرگی. لئج، لئی || بر کیر: بردار. فر || جابخشوک: جابخشوک. فحم، فج، فر، فئ || برو: پدر. فحم، فئ || ۴۳ بیوی: بیوی. لئج اصل - سوی. لئی - بشوی. لئج، لغت || نرم هم بصیر: نرم قصیر. لئج - نرم عصر. لئی || چون: چو. لئج، لئی || تند: تند. لئج، لئی

دریغ روز جوانی و غز وای دریغ

عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ
بنار باز همی پرورد ورا دهقان

چو شد رسیده نیابد زبغ نیز دریغ

۴۵

ای از رخ نو نافته زیبائی واورنگ

افروخته از طلعت نو مسند واورنگ

بر کوه و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال

عیب باشد بکار نیک درنگ
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

۴۸

عاقبت را هم از نخستین بین
تا بغفلت گلو نگیرد دام

بتا نگارا از چشم بدش و ممکن
چرا نداری باخود همیشه چشم پنام؟

۴۴ : / سیرین / لعل ، لعل ، لعل (ع و س فافد) ، فر (منسوب به مولوی) ، فنی (بی نام شاعر) ؛ ۴۵ : لعل (فقط در نج) - مجتث ۴۶ : / اورنگ / لعل ، لعل (ع فافد) ، فم - مزج ۴۷ : / تریوه / لعل ، لعل ، لعل (ع و س فافد) ، فم ، فر ، فنی - رمل ۴۸-۴۹ : مف - خفیف ۵۰ : / پنام ، پنام ، چشم پنام / لعل ، لعل ، لعل (ع و س فافد) ، فم ، فنی - مجتث

۴۴ : دریغ روز جوانی هزار بار دریغ که شادمانی من راست بود چون سپریغ . فر ، فنی ۵۱ : وای ، وای ، دهمدا ۴۵ : دریغ : کریغ . دهمدا ۴۶ : نافته : نافته . لعل ۵۲ : زیبائی و : زیبائی . لعل ، لعل ۵۳ : اورنگ : اورنگ . فم ۴۷ : که و بالا : که والا . لعل ، لعل ۵۴ : همچون : همچو . لعل اصل ، لعل ۵۵ : بر که و بالا چوچه همچون : بر گریوه راه چون چه چون . فر ۵۶ : تریوه : گریوه . لعل ، لعل ۵۷ : شمال : لعل ، لعل . فنی - تریوه . لعل اصل ۵۸ : ۵۰ : بتا . لعل ، لعل ، لعل ن ، فم ، فنی : بیا . لعل (تصحیح قبلی) ۵۹ : ممکن : ممکن . لعل - همی . فم ، فنی ۶۰ : نداری باخود همیشه : نخواهی با خویشتن تو . فم ، فنی ۶۱ : پنام : پنام . لعل ، لعل

دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

عشق او عنکبوت را ماند
بتنیدست نغنه کرد دلم

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیک جای نشکند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست و آنکه را خواسته است دانش کم

دوجوی روان در دهانش ز خلم

دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

از بنا گوش لعل کون کوئی
بر نهادست آلفونه بسیم

اگر بگروی تو بروز حساب
مقرم ای درویش را شایگان

۵۱ : / چم / لعل ، لعل ، فم ، فر ، فنی - مضارع ۵۲ : / نغنه / لعل ، لعل ، فم ، فم ، فر ، فنی - خفیف ۵۳-۵۴ : لا ، مف ، انه (لاس ، هفت اقلیم ، فنی از روی فرهنگ فولرس ؛ فقط بیت ۵۴ در سفینه) ؛ / خواهش / فم ، فنی ۵۵ : / خیم / لعل ، لعل ، لعل (ع و س فافد) ، فم (منسوب به منجیک) ، فم (ایضا) ، فر (ایضا) ، فنی (ایضا) ، فنی (ایضا) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۰ این بیت به رودکی نیز منسوب شده است (مأخذ ؟) - مقارن ۵۶ : / آلفونه / لعل (فقط در نج) - خفیف ۵۷ : / شایگان / لعل ، لعل ، فم ، فم ، فر (فقط مضارع دوم) ، فنی (منسوب به شاهنامه ؛ دست خورده) ؛ مع ۵۸ : فقط مضارع دوم) - مقارن

۵۱ حکمت و نه لذت : لذت و نه حکمت . فم ، فر ۵۲ : خواهش است : خواهشند . فم ، فنی ۵۳ : هر کرا . هر کجا . فنی ۵۴ : خواهش نیست : خواهش نیست . فم - و خواهش نیست . فنی ۵۵ : و آنکه را : هر کرا . مف ، فم - هر کجا . فنی ۵۶ : خواهش است : خواهش است . فم - خواهش است و . فنی ۵۷ : لعل کون : کز صفا . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟) ۵۸ : آلفونه : و آلفونه . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟)

شون بدخواه چون روباه بددل چو شیر آسا تو بخرامی بمیدان
مر مرا آگاهی از راه بزرگ نهلد رفتن همی با کاروان
۶۰ کفلش با سلاح بشکستم گرچه برتابد آن میان و سرون

چو زر ساوه چکان ابرک از او لیکن چو بنشستی

شدی زر ساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

هرگز تو بهیج کس نشائی بر سر تو شوله خاک و سرکین

۶۳ ناکی دوم از گرد در تو کاندلر تو نمی بینم چربو
ایمن بزی اکنون که بشستم دست از تو باشان و کنستو

۵۸ : / آسا / لغت (فقط در س و ن : ن بی نام شاعر) ، فم ، فش - هرج || ۵۹ : شرح
فصیده ابوالهیثم ص ۴۳ - دمل || ۶۰ : / سرون / لغت (ع فاقده) - خفیف || ۶۱ : / ابرک /
لغج ، لفی ، فعل ؛ / بلك / لغت (فقط در نج) - هرج || ۶۲ : / شوله / لغت (فقط درن) -
هرج || ۶۳-۶۴ : / کنستو ، کنشتو / لغج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ، فج ، فش - هرج

۵۸ شون بدخواه چون : عدوی او شود . فم ، فش || تو بخرامی : خرامد او . فم - او
خرامد . فش || بشکستم : کذا دلفت || ۶۱ بنشستی : بنشینی ، لفی || پشیز و : یشیزه ، لغج ،
لفی || غیبه : عیبه ، لغج اصل ، لفی - غیبه و . لغج ، فعل || (تمام بیت) : چو زر ساو چکان
بلك ازو چو بنشستی شدی یشیزه سیمین عیبه جوشن . لغت (مجتهد) || ۶۴ دوم : دوم .
لغج || باشان و : صابون و . فج ، فش || کنستو : کنشتو . لغت - خبستو . لفی (در ذیل لغت
« کنستو »)

۶۶ خنك این آفتاب وزهره و ماه که نباشند جاودانه تباہ
همه بر يك نهاد خویش دوند که نگرند هرگز از يك راه
راست گوئی ستارگان ملکند چشمه آفتاب شاهنشاه
نه بخوانید نانه مشغول یا بتدبیر کین و حرب و سپاه
دوستانند پیش رویا روی يك بدیگر همی کنند نگاه

...

بر فلک بردو شخص پیشه و رند این یکی درزی و آن دگر جولاه
این ندوزد مگر کلاه ملوک و آن نیافزد مگر پلاس سیاه

...

۷۲ عذر با همت تو بتوان خواست بیش تو خامش و زبان کوتاه
همت شیر از آن بلند ترست که دل آزار باشد از روباه

نه بحد دل چون رسحه ستم کشاید بر غم سح زنده

۶۵-۶۹ : رسائل اخوان الصفاء چاپ مصر ۱۳۴۷ جلد ۱ ص ۹۳-۹۴ ، چاپ بیروت ۱۳۷۶
جلد ۱ ص ۱۳۹ (بی نام شاعر ؛ ر . ک . نفیسی ۱۲۳۲) - خفیف || ۷۰-۷۱ : مف ، انه
(آتشکده ، قدرت ، هفت اقلیم ، سفینه) || ۷۲-۷۳ : ترج ۲۶۸ ب || ۷۴ : / زنده / لفی -
بهر ؟

۶۸ (مصراع اول) : کذا در اخوان الصفاء هر دو چاپ - شاید و نه بخوابند یا به ...
منقول صحیح باشد || بتدبیر - نفیسی ۱۲۳۲ : بتدبیر . اخوان الصفاء هر دو چاپ || کین :
دین . نفیسی ۱۲۳۲ || سیاه : سیاه . اخوان الصفاء هر دو چاپ || پیش . نفیسی ۱۲۳۲ : بیش .
اخوان الصفاء هر دو چاپ || ۷۰ بر فلک : بفلک ، قدرت ، سفینه (انه) || بردو : هر دو . قدرت
(انه) || این : آن . قدرت (انه) || و آن : آن . مف || ۷۱ این : آن . قدرت (انه) || و آن :
آن . هفت اقلیم (انه) - وین . قدرت (انه) || یلاس : کلیم . قدرت (انه) || ۷۴ : کذا در اصل

جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب

بسی بدیدم از گونه گونه جذکاره

۷۵

همه دیانت و دین ورز و نیک را می کن

که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

اگر غمرا چو آتش دوز بودی جهان تاریک بودی جاودانه

در این گیتی سراسر کر بگردی خردمندی نیایی شانمانه

۷۸

موی سپید و روی سیاه وز فح بچین

بوزینه خرف شده و گشته کابنه

۷۵ : / جذکاره / فج ، فر ، فتن - مجتث || ۷۶ : / گذرنامه / لعیج ، لعی ، لغت (درس

منسوب به «شهره آفاق») ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فتن - مجتث || ۷۷-۷۸ : لا ، مف ،

اته (لاس ، مخزن ، ندرت ، هفت اقلیم ، واله ؛ در آشکده و سفینه فقط بیت ۷۷) - هزج ||

۷۹ : / کابنه / لعیج ، لعی ، فعم ، فتن - منبازع

۷۶ : ورز : جوی ، لغت س فج ، فم ، فتن || ۷۷ : تاریک بودی : تاریک بود . لاس (اته) -

تاریک ماندی . سفینه (اته) || ۷۸ : در این : برین . لاس ، اته - بدین . هفت اقلیم (اته) ||

۷۹ : زنج - لعی : رخ ، لعیج ، فتن || بوزینه : دهخدا : برزینت . کذا در نسخه ها || خرف .

دهخدا : صدف . لعیج ، لعی - طرف . فتن

تجید و تکرار ...

مرا بچان تو سو گند و صعب سو گندی

که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

دهند بندم و من هیچ بند نیدبرم

۸۱ که پند سوز ندارد بجای سو گندی

شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزو برساند بارزومندی

هزار کبک ندارد دل یکی شاهین

هزار بنده ندارد دل خداوندی

ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی

۸۴ نماز بردی و دینار بر پرا گندی

وگر ترا ملک هندوان بدیدی موی

سجود کردی و بتخانه هاش بر گندی

بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم

بآتش حسرا نم فکند خواهندی

نرا سلامت باز ای گل بهار بهشت

۸۷ که سوی قبله رویت نماز خوانندی

۸۷-۸۰ : مؤنس - مجتث

۸۱ که پند : گویند . مؤنس ی || ۸۲ باز ای گل : باد ابیکل . مؤنس م || قبله رویت
نماز خوانندی . نفیسی ۱۴۲۶ (مأخذ ؟) : قبله برند روی من بخوانندی . کذا در مؤنس ی م

چون چلیپای روم از آن شد باغ

کابر بر بست باغ را عسلی

ابر چون چشم هند بنت عتبه است

برق مانند ذوالفقار علی

☆ همی فرونی جوید اواره بر افلاک

که نو بطالع میمون بذو نهادی روی

۹۰

زنی پلشت وتلاتوف واهرم کردار

نگر نگردي از کرد او که کرم آئی

(رباعیات)

پیش وزرا رخنه اشعار مرا بيقدر مکن بگفت گفتار مرا

☆ ای قامت تو بصورت کاونجک هستی تو بچشم هر کسی بلکنجک ۹۳

۹۲ : / رخنه / لغت (فقط در نج) || ۹۳ : / بلکنجک / لفتح ، لنی (منسوب به منجیک) ، لغت (ع و ن فاقد ؛ در س «شاعر منجیک را گوید پیش سلطان محمود» ، و در حاشیه ع «شهید که شاعر محمود غزنوی بوده در هجو منجیک ترمذی گفته» : این حتماً غلط است چونکه شهید معاصر منجیک و محمود غزنوی نبوده است) ، قم ، فر ، فش

۹۳ قامت تو بصورت : صورت تو چو صورت . قم ، فر ، فش || هستی : یینی . لنی || هر کسی : مردمان . لغت

۸۹-۸۸ : لا ، مف - خفیف || ۹۰ : / اواره / لغت (فقط در نج) ، قم ، فر (منسوب به «عمید لومکی») - مجتث || ۹۱ : / نلاتوف / لفتح ، لنی ، لغت (فقط در نج) - مجتث

۸۸ کابر بر بست : کابر بزیست . لا چاپ (از روی س ؟) ، مف || باغ را : باغ زار . لاس || عسلی : لاع حاشیه : علی . لاع س - زحلی . مف || بنت : بن . لا ، مف || عتبه است : عتبه . لاع س || ۹۱ نگر : مکر . لنی || از کرد او : کرد . لنی || که کرم آئی : که کرم آئی . لنی - که گرماهی . لفتح

(مثنوی یحر خفیف)

چون نن خود بیرم پاك بشت از مسامش تمام لؤلؤ رست
نرم نرمك از برم بیرون شد مهرش از آنچه بود افزون شد

۹۶ کرد از بهر ماست قیریه خواست ز آنکه درویش بود عاریه خواست

تنش از فاز کی ز بار نظر کسوت خون کشد چو لاله بیر

چون برون کرد زوهماره وهنگک در زمان در کشید محکم تنگک

۹۸ زوهماره. کذا در لغت: ازو بزور. فم، فر، فش

(ضمیمه)

دردا که در این زمانه غم پرورد حیف که در این بادیه عمر نورد ۹۹
هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع همدمی باید کرد

دوشم گذر افتاد بویرا نه طوس دیدم جغدی نشسته جای طاووس
گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس ۱۰۲

چو اسکندر بخواری در زمین خفت حکیمی بر سر خاکش چنین گفت
که شاه تو سفر بسیار کردی ولی نه چنین کاین بار کردی (کذا)

۱۰۰ چو آلیزنده شد در مرغزاری نباشد بر دلش از بار باری ۱۰۰

اگر بازی اندر چغو کم نگر و گر باشه ای سوی بظان میر

۹۹-۱۰۰: منسوب به ابوسعید ابوالخیر (سخنان منظوم ابوسعید، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۳۴ ش، ص ۲۷ ش ۱۸۲)، شهید (در برخی سفینه ها، بقول نفیسی ۱۲۲۵) || ۱۰۱-۱۰۲: منسوب به شهید در بعضی تذکره ها (مف، انه)؛ این رباعی با یکی از رباعیات منسوب به خیام (چاپ قزوینی و غنی ش ۱۱۴) شباهت دارد؛ چون در زمان شهید شهر طوس ویران نبوده است بعید می نماید که این رباعی را شهید گفته باشد || ۱۰۳-۱۰۴: منسوب به شهید در کتشکول؛ از اشعار عطار است (نفیسی ۱۲۲۵) || ۱۰۵: ر. ک. ابوشکور بیت ۷۷؛ بقول نفیسی ۱۲۳۱ (مأخذ)؛ این بیت به شهید نیز منسوب شده است || ۱۰۶: ر. ک. ابوشکور بیت ۱۵۶؛ بقول نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ)؛ این بیت به شهید نیز منسوب شده است.

۹۵-۹۴: / برم / فج، فم، فر (فقط بیت ۹۴)، فش || ۹۶: / قیریه / لغت (فقط در نج) || ۹۷: انه (هفت افلیم، سفینه) || ۹۸: / وهنگک / لغت (فقط در نج)، فم (بی نام شاعر)، فر (ابضاً)، فش (ابضاً)

هوشم ز ذوق لطف سخنهاى جانفزاى

از حجره دلم سوى نابوك كوش شد

چون نباشد بناى خانه درست بى گمانم كه زير رشت آيد

نه همچون رخ خوبت گل بهار نه چون نو بنكوى بت بهار

ز چشم مست تو عالم خراب است ببند زلف تو دلها گرفتار

آن كن كه بدين وقت همى كردى هرسال

خز يوش و بكاشانه شو از صفه وفروار

من عاملم و تو معاملى وين كار مرا با تو بوذرخش

۵ : / نابوك / فحج ، قم ، فر ؛ / نابوك / فحش ؛ مف - مضارع || ۶ : / رشت / لفج ، لغت (ع فافد) ، فحج ، قم ، فر ، فحش - خفيف || ۷ : / بهار / لغت (فقط درع و س) - قرب || ۸ : مف - هزج || ۹ : / فروار / لغت (در س منسوب به فرخی) ، قم (منسوب به رودكي) ، فر (ايضاً) - هزج || ۱۰ : / دخت / لفج ، لغی ، فحم (منسوب بمعصری) ، فحش (ايضاً) - مضارع

۵ : لطف : نطق . فحش || نابوك : نابوكه . فحش || كوش : هوش . فحش || ۶ : آيد : آئي . فحج ، فر ، فحش || ۷ : بنكوى : بنيكوى . لغت - بخوى . لغت س || ۹ : صنه و : صنه . قم || ۱۰ : عاملم : عاقلم . فحم || تو معاملى : معاملى هم . فحش (هزج) || (معراع دوم) : وز خلق مرا با نوست دخت (كذا) ، فحم - وز خلق مراست با تو دختم . فحش (هزج)

فرالای

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

دلا كشيذن بايد عتاب و ناز بتان رطب نبانذ بى خار و كنز یر بارا

لاذرا یر بناى محكم نه كه نگه دار لاذ بنلان است

۳ من رهمى پير و مست پای شدم توان راه كرد بى بالان

صحراى سنگ روى و كه سنگلاخرا

از سم آهوان و گوزنان شيار كرد

۱ : / كنز / لفج ، لغی ، فحم - مجتث || ۲ : / بنلان / لفج ، لغی ، لغت (ع فافد) ، فحل ؛ / لاد / فحج (منسوب به شمس فخرى) ، فر (ايضاً) ، فحش (ايضاً) ؛ بقول نفیسی ۱۰۵۱ در فرهنگ سرورى و در فرهنگ ديگرى كه مأخذ آن سرورى بوده است اين بيت به رودكي نيز منسوب شده است ؛ ولى در نسخه هاى ياريس فرهنگ سرورى به فرالای منسوب است - خفيف || ۳ : / بالان ، پالاد / لفج ، لغی ، لغت (فقط در ن و س) ، فحل ، فحش - خفيف || ۴ : / شيار / لغت (ع فافد) ؛ در نج منسوب به فرخی) - مضارع

۱ : خار و : خار . لفج اصل ، لغی || كنز یر : كنز یر . لغی || ۴ : كه : كل . لغت س ||

تا بکی بوسه بر چک جلبی بشمزی همچو ننگه را صراف
یا بغریله همچو برزیکر دانه از که بچک بسازد صاف
بر کس چون کمان ندافی می زنی چو چوچون چک نداف

۱۲

نو عاشقم واز همه خوبان زمانه
دخشم بتواست ارچه کدام خوب بوز حال

هم آهو فغند است وهم تیز تك
هم آراذه خوی است وهم تیز کام

۱۵

چه شغل باشد واجب تر از زیارت آفك
اگر چه نيك بكوشم بواجبتش نرسم
همی شفیع نیابم از او بعدر گناه
کریم طبعی او نزد او شفیع بسم

۱۲-۱۱ / چك / فج ، فتن ۱۳ / چوك ، چوكه / فج ، قم ، فتن ۱۱-۱۳ / چك /
قر - خفیف || ۱۴ / دخت / لغت (فقط در س) - هزج || ۱۵ / فغند / لغت (ع فافند) ،
قم (بنام شاعر) ، فر (ایضاً : فقط مصراع اول) - متقارب || ۱۶-۱۷ / لا ، مف ، انه
(لاس : در واه فقط بیت ۱۷) - مجت

۱۲ یا . تصحیح فیلسی : تا . فج ، قم ، فر ، فتن || ۱۳ کس : کسی - قم || می زنی : بزنی .
فج ، قم ، فتن || ۱۵ آراذه : آهسته - قم || خوی است : خو مطوع (مطبوع) . لغت ن ||
۱۶ چه شغل : چو شغل . لاس || آفك : آن . انه || بواجبتش : بخدمتنش . مف || ۱۷ همی :
اگر . مف || نیابم : بیارم . واه (انه) || او نزد : از نزد - لاس

چون مورد بوذ سبز گهی موی من همه
دردا که بر نشست بر آن موی سبز بشم

۱۸

فزون زآنکه بخشی بزایر تو زر
نه ساوه نه رسته بر آید زکان

میغ چون ترکی آشفته که تیر اندازد
برق نیراست مرا ورا مگر درخش کمان

ماذه گاو ان پاده اش هر يك شاه پرور بوذ چو بر مایون

۲۱

۱۸ / بشم / لفتح ، لغی ، فحمب ، فر ، فتن ؛ مف - مضارع || ۱۹ / زر ساوه / لغت
(فقط در ن) - متقارب || ۲۰ / دخت / لفتح ، لغی ، لغت (ع فافند) ، فحم ، فج ، قم ، فر ،
فتن ، فق ؛ عر ، مف - رمل || ۲۱ / پاده / فج ، قم ، فتن ؛ مف - خفیف

۱۸ گهی : کهن . قم ، فر ، فتن || بوذ سبز گهی : سبز بود پس . مف || بر آن موی : بر آن
موم . لفتح - بر آن مورد . فر ، مف || سبز : تیز . فج ، فتن || بشم : بشم . فج ، فر - شم .
لغی || سبز بشم : شبنم . مف || ۲۰ ترکی آشفته : ترکش و او . فج ، فتن || که تیر اندازد :
که تیر اندازست . مف - تیر اندازست . فج ، قم ، فتن - تیر اندازست . فر ، فق || (مصراع
دوم) : برق تیرش بود و رخس کمانش باشد . قم ، فر ، فق - برق تیرست (بزوست . فج)
ورا رخس کمانست . فج ، فتن - برق تیر است مگر اورا وین رخس کمان . عر - برق تیر است
مگر اورا سرویسه کمان . مف || ۲۱ پاده اش : کله ایت . مف

ز فاکه بار پیری بر من افتاد / چو بر خفته فتد ناکه کر نجو

جودی چنان رفیع ارکان / عثمان چنان شکوف مایه
از گریه و آه آتشیتم / کاهی پره است و کوه پایه

۲۴

آب کلفهشنک کشته از فسردهن ای شکفت
همچنان چون شیشه سیمین نگویند آویخته

روا نبود که با این فضل و دانش / بود شربم همی دائم ز منده

توشب آئی نهان بوی همه روز / همچنانی یفین که شب یازده

۲۷

اگر بامن دگر کاوی خوری ناکه / بسر بر تیغ و بر پهلوی شنکینه

من ز آغالت ترسم هیچ / در بمن شیرا بر آغالی

۲۲ : / کرنجو / لفع ، لفی ، لفت (فقط در فج) ، فم ، فر ، فش - هرج || ۲۳-۲۴ : مفه - هرج || ۲۵ : / کلفهشنک ، کلفهشنک ، کلفهشنک / لفع ، لفی ، لفت (نام شاعر فقط در ن) ، فعم ، فج ، فم ، فر ، فش : / کلفهشنک / فش - رمل || ۲۶ : / منده / فج ، فم (فصری) ، فر (ایضاً) - هرج || ۲۷ : / شب یازده / لفت (فقط در ن) - خفیف || ۲۸ : / شنکینه / لفت (فقط در ن) - هرج || ۲۹ : / آغال / لفع ، لفی ، لفت (ع و س فاقد ؛ ن فاقد ؛ ۲) - خفیف

۲۲ بار پیری : زسری . لفع اصل - باز پیری . لفی - باز پیری . فم || ۲۴ کوه پایه (۵) : کاه پایه . مف || ۲۵ آب کلفهشنک ، کلفهشنک . لفع اصل ، لفی || شکفت : سکفت . لفی - عجب . فج ، فر || ۲۹ آغالت : اغالت . لفی

(رباعیات)

ای من رهی آن دست و خط و کلکت

از پوست رهی سلم کتی که شاید

۳۰

ای بر همه فحجکان کیتی سرچیک

کون تو فراختر ز سیصد خرچیک

(مثنوی بیحرخفیف)

کفشگر دیدم مرد داور تفت / لیف در کون او نهاده و برت

(مثنوی بیحرمقاربه ؟)

بتن بر یکی ژنده ای از پتو / شب و روز بوژی بموی و برو

۳۳

۳۰ : / سلم / لفع || ۳۱ : / خرچیک ، خرچیک / فحل ، فش : / سرچیک / فحل : ر . ک . لفع مقدمه بزبان آلمانی س ۲۶ || ۳۲ : / لیف / لفت (فقط در فج) || ۳۳ : / پتو / فج ، فر (فقط بمصراع اول) ، فش

۳۰ خط : آن خط . لفع || کتی : کن . لفع || که : کی . لفع || ۳۳ بموی و برو : کذا در فج ، فش

(ضمیمه)

۳۴ ایستاده بخشم بر در او این بنفرین سیاه روخ چکاڭ

مسعودی مروزی

(مثنوی بیحر هزج)

نخستین کبومرث آمد بشاهی بکیتی در گرفتش پیش گاهی
چو سی سالی بکیتی پادشا بوز که فرمائش بهر جائی روا بوز
سپری شد نشان خسروانا چوکام خویش راندند در جهانان ۳

۱-۲: کتاب بده والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مفدسی، چاپ هوارت، پاریس ۱۹۰۱ -
۱۹۰۳ میلادی جلد ۳ ص ۱۳۸ (« وقد قال المسعودی فی قصیده المخبرة بالفارسیة... »)
۳: ابعثاً ص ۱۷۳ (« وبقول المسعودی فی آخر قصیده... »)

۱ کبومرث: کبومرث. اصل || (مصراع دوم) تصحیح فیاسی فردینی (بیست مقاله ج ۲
ص ۸ ح ۱) : گرفتش بکیتی درون پیش گاهی. اصل (بهر متقارب سالم) || که : کی اصل ||
سپری : سپری. اصل

۳۴: منسوب به حکاک (لفظ بلط « روخ چکاڭ » ، لغت) ، « مرغزی » (لغت ن) ،
فرااوی (لغت) ؛ نام فرااوی که در ذیل لغت « بالاد » آمده است بنقل در ذیل لغت « روخ چکاڭ »
نیز که در این نسخه بلا فاصله بعد از لغت « بالاد » میآید نقل شده است)

- هم از نست شه مات شطرنج بازان توفی مهره داده بشطرنج بازی
 * چرا زیر کاندس تنگ روزی ؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی ؟
 * چرا عمر طاووس و در آج کوناه ؟ چرا مار و کرکس زید در درازی ؟ ۱۲
 * صد و اند ساله یکی مرد غرچه چراخصت و سه زیست این مرد غازی ؟
 * اگر نه همه کار تو باز کونه چرا آنکه ناکس تر او را نوازی ؟
 ۱۵ جهانها همانا از این بی نیازی کنه کار مائیم و تو جای آزی

مصعبی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

کاشکی اینجای غوطه خوردمی جای دیگر دست گیری ناگدار

(رباعی)

شگر شکن است یا سخن گوی من است ؟
 غنبر ذفن است یا سمن بوی من است ؟

* جهانها همانا فسوسی و بازی که بر کس نپائی و با کس نسازی
 ۳ چوماه از نمودن چو خور از شنودن بگاه ربودن چو شاهین و بازی
 چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن

چو بان از بزیدن چو الماس گازی
 چو عود قماری و چون مشک ثبت چو غنبر سرشته بمان و حجازی
 ۶ بظاهر یکی بیت پر نقش آزر بیاطن چو خوک پلید و گرازی
 * یکی را نعیمی یکی را جیمی یکی را نشیبی یکی را فرازی
 یکی بوستانی پراکنده نعمت بدین سخت بسته بر آن مهر بازی
 ۹ همه آزمایش همه پر نمایش همه بردایش چو کرک طرازی

۱۶ : ترج ۲۳۷ آ

۱۰ توفی (۹) : فرا . ثبق || داده (۹) : زادده راست . ثبق || ۱۱ ابلهان بس : ابلهانند بس .
 تبقف - ابلهانند با . مف || ۱۲ زید : زیند . ثبقن نسخه || ۱۳ صست : شست . ثبقن || این
 مرد : آن مرد . تبقف نسخه ، مف - آن شام . فج || غازی : غازی . تبقف نسخه ، مف ، فج ||
 ۱۴ باز کونه : باز کونه . ثبقن || او را : آن را . ثبقن نسخه || ۱۵ کنه کار مائیم : که ما جای
 آزیم . ثبقن نسخه || آزی : غازی . ثبقن

۱ : شرح قصیده ابوالهیثم ص ۴۳ - رمل || ۱۵-۲ : نیف ص ۳۷۷-۳۷۸ ، ثبقن ص
 ۴۵۶-۴۵۷ : ۲ ، ۷ ، ۱۱-۱۴ : مف جلد ۱ ص ۲۱۷ (منسوب به دقیقی) : ۱۲-۱۳ :
 / غرچه / فج ، فث - متقارب

۱ اینجای : ایندر . اصل || خوردمی : خوری . اصل || ۲ و با کس : و با کسی . ثبقن -
 با کس . مف || ۴ بزیدن : وزیدن . ثبقن || ۶ آزر : آذر . تبقف || پلید و : پلید . ثبقن اصل ||
 ۸ یکی : جهان . ثبقف نسخه || مهر : نیک . ثبقن - مهره . ثبقن نسخه

مرادی

آن سرخ عمامه بر سر او چون آژخ زشت بر سر کیر

از حشم و گنج چه فریاد و سوز
که مرگ کند بر سر تو ناخشن

أبو الحسين خارجی

فالی بکنم ریش ترا یا رسول ریشت بکنذ ماکان یاک از اصول

۱ : / آژخ / لعل ، فج ، فش - هزج || ۲ : معیار الاشعار منسوب به نصیرالدین طوسی چاپ
سنکی تهران ۱۳۲۵ م ۱۵۳ - سربع

۱ سرخ : زشت ، فج ، فش

۱ : تس م ۳۱۵ - هزج

ابوالهیشم گرگانی

(قصیده ببحر مجت)

یکیست صورت هر نوع و نیست زینت گذار
چرا که هیئت هر صورتی بود بسیار ؟
ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است
بده نشد نه بر هشت برش بود قرار ؟
چرا که آبا هفت و دوازده است بنام
و اتمات بگفتار و اتفاق چهار ؟
چرا که بخش موالید از سه بر نگذشت ؟
چه چیز کآن يك مایه است و بشمار نگار ؟
چرا جو ن ز غذا پر شود ننگند نیز
الم رسدن گر افزون کنی نواز مقدار ؟
و گوهری دگر اینجا که پر نکردن هیچ
نه از نسی و نه از پیشه و نه از اشعار ؟

۱ : فن ۱۹ ، فن ۲ || ۲ : فن ۱۹ ، فن ۷ || ۳ : فن ۱۹ ، فن ۱۰ || ۴ : فن ۱۹ ،
فن ۱۲ || ۵ : فن ۱۹ ، فن ۱۴ || ۶ : فن ۱۹ ، فن ۱۵

۱ و نیست زینت : را و نیست . فن || ۲ (مصراع دوم) : بده نشد نه بهشتش بر نبود قرار .
فقا - بده نرفت و نه بر هشت کرد نیز قرار . فن - نه ده شد و نه بهشتش نبود نیز قرار .
فن || ۳ (مصراع اول) : چرا هفت و دوازده است امام بنام . فقا || ۴ که : کر . فقا ||
سه : سر . فقا || کآن : کر . فقا || يك : یکی . فقا || و بشمار : بشمار . فقا ||
۵ ننگیند : گنجند . فقا || رسدن : رسیدن . فقا || گر : جو . فن || تو از : بر این .
فن || ۶ گوهری دگر اینجا که : گوهری کر اینجا له . فقا || اینجا : آنجا . فن ||
پیشه : پینه . فقا - پشه . فقا

چه چیز آن وجه چیز این و از پی چه چنین ؟
چه چیز آن که بدین هر دو بر بود سالار ؟
نشانش آنکه بغایب برد ز شاهد چیز
دلیل گیرد و دارد بغایت دیندار
و هفت نور بتابد چنان که هر يك را
از او پذیرد باندازه لطافت نار
نخست دهر چه چیز است و باز حق و سرور
و باز برهان آنکه حیات روز گذار
کمال و غیبت وین از همه شریف تر است
که چاره یابد آنجا کجا نباشد چار ؟
اگر طبیعت کلی باولیت حال
بمن نمائی دامن که هستی از ایرار
مثالش وصفش باز گوی هر دو مرا
که دوستر سوی من صد ره این ز موسیقار

۷ : فن ۲۰ ، فن ۱۶ || ۸ : فن ۲۰ ، فن ۱۷ || ۹ : فن ۲۰ ، فن ۱۰۷ ، فن
۱۹ || ۱۰-۱۱ : فن ۲۰ ، فن ۱۱۲ ، فن ۱۹ || ۱۲-۱۳ : فن ۲۰ ، فن ۱۲۲ ،
فن ۲۲

۷ آن و آن : فنا || و از : وز . فن || بدین : برین . فن || بر بود : بریدن . فقا -
چیز بر : فن || ۸ بغایب : فقا حاشیه : بغایت . فن - ز غائب : فنا || برد : بروز .
فقا || شاهد : فقا ، فقا حاشیه : حاضر . فنا || دلیل : دلب و . فقا || دارد : هشتن .
فن || ۹ و هفت : فقا ، فقا ، فقا حاشیه : ز . فنا || نور بتابد : تو بتابد . فقا ||
يك را : یکی را . فنا || ۱۰ و باز : دهر . فقا ، فقا || ۱۱ کمال : کمان : فنا || وین :
کین . فن || شریف تر : لطیف تر . فن || (مصراع دوم) : کجاره باشد اینجا که جا
ناباد جار . فقا - کجاره باشد اینجا کجا نیاید جار . فقا - که جازه ماند جایی کجا نباشد
چار . فنا || ۱۲ بمن نمائی : بمن تمام . فقا - مرا بگوئی . فن || ۱۳ باز گوی هر دو مرا :
هر دو باز گوی مرا . فن - باز گوی زود بمن . فن || دوستر : دوستر . فنا || سوی من صد
ره : صد بر من . فقا || ز موسیقار : ز موسی قار . فقا - ر موسی قار . فقا

فرشته و پیری و دیورا یاداستم
که هست و نیز بیايد بهست بر تکرار
ز ما و کیف بگوی و برسم برهان گوی
گر آندست برون این سخت از استار
یکی کدام که بسیاری اندر او موجود ؟
یکی یحیی چرا گفت خالق جبار ؟
یکی که نه تضعیفش روا و نه تنصیف
فزون نگیرد و نقصائی ز روی شمار ؟
باضطرار و بتقریب يك نه بر تحقیق
چگونه باید دانستن اینچنین گفتار ؟
کدام جنس نه نوع و کدام نوع نه جنس
کدام جنس یکی بار و نوع دیگر بار ؟
چه بوز عالم وقتی همه سعادت بوز
و هر دو نحس فرو مستاذه بوز از کار ؟

۱۴-۱۵: قق ۲۱، فج ۱۳۵، فث ۲۸، رساله ای که در ذیل دیوان ناصر خسرو (تهران ۱۳۰۷ ش) چاپ شده است ص ۵۷۱: ۱۶: قق ۲۱، فج ۱۴۵، قث ۳۶ || ۱۷-۱۸: قق ۲۱، فج ۱۴۵، قث ۳۸ || ۱۹: قق ۲۱، فج ۱۵۱، قث ۳۹ || ۲۰-۲۳: قق ۲۱-۲۲، فج ۱۰۶، قث ۴۱

۱۴ بدافتم : بدانستم . قش || بر : بس . رساله || ۱۵ بگوی و : بگوی . رساله || برسم : برسم . قجا || گر آمدست : که ایستد . قفا - ار آمدست . قجا - گر آمدست . رساله || ۱۶ بسیاری : بسیار . قفا || یکی بمحض : یکی محض . قش || ۱۷ که نه : کنه . قفا || نگیرد : نگیرد . قش || نقصانی : نقصانی . قفا - قجا - نقصانی بی . قش || روی : روز . قفا ، قجا || ۱۸ باضطراب : قش . باضطراب . قفا ، قجا ، قفا || ۱۹ نوع نه : نوع و نه . قجا || یکی : یکی . قفا || نوع دیگر : نوع و دیگر . قفا ، قجا || ۲۰ چه : چو . قجا || نفس : نفس و قفا || بستهاده بود از کار : بستهاده بود از کار . قجا - بستهاده بود از کار . قش

کنون جهان همه نفس است و هر دو سعد بجای

همان طلوع و غروب و همان مسیر و مدار ۲۱

وباز فردا چون دی بود چنین خبر است

از انبیا و حکیمان و ذمیان هموار

چه چیز دی و چه امروز و باز فردا چیست

از این چنین ز چه روی و از آن چنان ز چه کار؟

شکستن سرب الماس و سنگ آهـ کش

چه علت است مر این هر دورا چنین کردار ؟ ۲۴

دفع کردن یا فوت مر و بارا چیست ؟

زمرّد از چه همی برکنند دو دینده مار ؟

پلنگ اگر بگرد مردرا ز بهر چه موش

بحیله ها بر میزد ز بام و از دیوار ؟

بشهر اهواز از تب کسی جدا نبود

بتبت اندر غمگین ندیدند کس دینار ۲۷

بطبع نیست چه خاصیت است گویند این

چه اصل گفت بخاصیت اندرون هشیار ؟

میان نطق و میان کلام و قول چه فرق

که پارسـی یکی و معنی اندر او بسیار ؟

٢٤-٢٥ : فق ٢٢ ، فج ١٦٦ ، قس ٤٩ || ٢٦-٢٨ : فق ٢٢ ، فج ١٦٦ ، قس ٥٠ ||
٢٩ : فق ٢٣ ، فج ١٨٤ ، قس ٦٠

۲۱ نحس است : نخست - فجا || مسیر - سیر . فقا - منیر . قجا || ۲۲ و باز : و بارو . فجا ||
 بوذ : شود . قش || ۲۳ چیز : بود . قجا || و چه امروز و : و چه امروز . قش - امروز و . قجا ||
 این چنین : آنچنین . قق ، ققج || دری واز آن چنان : روی و زبن چنین . ققا - رو و ازین
 چنین . قجا || ۲۴ و بارو : درو بازار از . فجا || از چه : از چه . فجا || ۲۶ بخیله‌ها بر :
 بخیله بر وی ، فش || بام : بام . فقا || بخت : بخت . فقا || عذبه : نوبه . ققا || ۲۸ بطبع :
 ذبطع . قش || چه : چو . فجا || میان نطق و میان کلام و قول : میان و نطق و میان و کلام
 و قول . ققا - میان نطق و میان کلام قول . قجا - میان نطق و کلام و میان قول . قش ||
 بسیار : انار . قش

۳۰ ازل همیشه و دیمومت و خلود وابد
میان هر يك چون فرق کرد زیركسار؟
سخن چرا که چهار است: امر و باز ندا
سدیگرم خبر است و چهارم استخبار؟
ز حال و هیئت وز خاصه وز رسم وز حد
خبر چه داری و چه شنیده ای؟ بگوی و بیار
همه جهان خود را با «منی» مضاف کنند
ابر چه اوفتد این «من»؟ بگوی و ریش مخار
نن است یا جان یا عقل یا روان که «من» است
و یا چو خلط شده اسب بوز و مرد سوار؟
غلط شمرد کسی کو چنین گمانی برد
بسا سوار که بستن نداند او شلوار
بسا کسا که همی «من» شمارد او خود را
بذرده ای نگراید که بر کشی بعیار

۳۶

۳۰ : فق ۲۳ ، فج ۱۸۷ ، قش ۶۳ || ۳۱ : فق ۲۳ ، فج ۷۳ ، قش ۶۴ || ۳۲ : فق ۲۳ ،
فج ۸۱ ، قش ۶۶ || ۳۳-۳۶ : قش ۲۴-۲۵ ، فج ۹۷ ، قش ۷۰

۳۰ دیمومت : دیومت . قفا - دیبوت . قفا || هر يك : هر یکی . قفا || ۳۱ امر و باز ندا :
و امروز باز نداند . قفا - و امر با نردا . قفا || سدیگرم : سه دیگرم . قفا - سدیکرس .
قفا - سدیکرش . قش || ۳۲ حال و : حال . قش ، فج ، قش || چه شنیده ای : چه بشنود مای .
قفا (شاید «چه شنوده ای ») || بگوی : بگو . قفا || ۳۳ همه جهان خود را با منی :
جهانیان همه خود را بمن . قش || اوفتد این من : افتد زمین را لمن . قفا || ۳۴ تن است :
نیست . قفا || جان : دل . قش || خلط شده اسب بود و مرد سوار . قش (اصلاح) : خاطر شده
اسب بود مرد سوار . قفا - خاطر شده هر دو بود مرد سوار . قفا - حاضر گشت اسب مرد
گشت سوار . قش || ۳۵ غط : غلط . قفا || بستن نداند : نشتن نداند . قفا || ۳۶ شمارد :
شناسد . قش || که بر : چو بر . قش || کشی : کشی . قفا

کسوف شمس بجرم فمر بوز بیقین
قمر چو علوی و نورانی از چه گشت چوقار؟
چرا که تور فرو نگذرد ز شمس بهام
چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار؟
هر آینه که مه از آبگینه صافی تر
چرا که غوص شعاعش همی بوز دشوار؟
قوی تر است بهر حال مردم از حیوان
بحیله بیش و بهر دانشی مشعبدار
چرا تمهّد بایندش و دایه و تدبیر
بخوابندش و بدارزش بر بر و بکنار؟
سباع و مرغ و دوده زو بسی ضعیف ترند
بکسب خویش بکوشد بخورد و بیخفتار؟
درخت باز فروتر بقوه از حیوان
چرا بر آید می ده ستون بر آن يك دار؟

۳۷-۳۹ : فق ۲۴ ، فج ۱۹۱ ، قش ۷۳ || ۴۰-۴۲ : فق ۲۴ ، فج ۲۰۳ ، قش ۷۵ || ۴۳ :
قش ۷۵

۳۷ کسوف : خسوف . قفا || بجرم : ز جرم . قفا || قمر چو : قمر که . قش || ۳۸ که نور : کنوز .
قفا || نگذرد ز : نگذارد او ز . قفا || گذاشت : گذشت . قش || مه : نه . قفا || غوص : غوص .
قفا - عرض . قفا || همی : درو . قش || ۴۰ بهر حال : و بهر حال . قفا || مشعبد وار :
شعبد وار . قفا ، قفا || ۴۱ تمهّد : بهر . قفا - تمهّد . قش || (مصراع دوم) : بگام خفتن
و برداشتن و بدوش و کنار . قش || ۴۲ مرغ و : مرغ و . قفا - مرغ . قفا || ضعیف ترند :
ضعیف بزند . قفا - ضعیف ترست . قش || بخورد و بیخفتار . قش (اصلاح) : بخورد و یاخشتار .
قفا - بخورد و بخشتار . قفا - بخفتن و خفتار . قش || ۴۳ فروتر : فروتر . قفا

روا بود که یکی مرد آفرید خدای
و هم ز تنش یکی جفت کرده‌اند خواه
پس از میانشان نسل آفرید و فرزندان
بیرگان فراوان ویشمار نبار
اگر نو منکرشی سورة النساء دلیل
که آفرید یکی واز او هزار هزار
وگر مقر شوی شخص پیش واز پس نوع
چگونه شاید بودن ؟ خرد بزمین بگمار
نخست جنس پس آنکه نوع وز پس شخص
طریق حکمت این بی جدال و بی پیکار
چرا پس که بزیاید زیرش باشد روی
و دختران را باشد قفا بسوی زهار ؟
تفاوت از چه در اشخاص بد سیاه و سپید
بلند و کوتاه و فرب و سخت و خشک و نزار ؟
ز مایه دانی وز اختلاف هر اثری
چو طعم شکر ورنه عقیق و بوی بخار ؟

۴۴-۴۸ : فق ۲۵ ، فج ۲۳۳ ، قش ۷۸ || ۴۹ : فق ۲۸ ، فج ۲۹۵ ، قش ۸۳ || ۵۰-۵۵ : قش ۸۴

۴۴ یکی مرد : سرد . قفا . یکی مردم . قش || خدای : ایزد . قش || ز تنش : ز تنش . قفا ||
انده خوا : انده دار . قفا || ۴۵ آفرید و : آفرید . قفا || ۴۶ تو منکرشی : تو منکرش .
قفا - مقر نشوی . قش || آفرید : آفریدم . قش || و از او : و زو . قفا ، قش || ۴۷ مقر :
مقر . قفا || شوی : شوی پس . قفا || از پس نوع : نوع ز پس . قش || بزمین : برین . قش ||
۴۸ جنس : جنس و . قش || وز : و از . قفا || این : آن . قش || ۴۹ زیرش باشد : قش
(اصلاح) : زفروش باشد . قفا - زیرش باشد . قفا - زیر دارد . قش || قفا : زتنخ . قش ||
۵۱ ز مایه : ز مایه . قش

خلاف نفس چونیک و بد و وضع و شریف
و علم و جهل و خداوند کستی و زئار
چراست آنکه خلاف اندر آن که مایه اوست ؟
اگر بگوئی کندی تو فاعده از بن و بار
وگر تفاوتش از روی شخص دانی نیست
خمار چون سر باشد نه سر چنان چو خمار
نکرد راست کسی دست را بر آلتها
چو دست سازد هر کس همیشه دست افزار
اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم کنی بدو اخبار ؟
چه چیز بود نه از چیز چون نمائی چیز ؟
چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟
یکی سؤال که فایم شدست چون شطرنج
ز بس که هر کس جست اندر این سخن بازار
که عقل بر نریا علم فضل از این دو کراست ؟
بزمین دو رو بشنودم فضول صد خروار
چگونه داند علم آن کسی که ناممختست

دروذگر نکند کار جز بدست افزار

۵۷-۵۹ : فق ۲۵ ، فج ۲۱۰ ، قش ۸۹ || ۶۰-۶۵ : فق ۲۶ ، فج ۲۴۵ ، قش ۹۱

۵۲ بد : بد . قش || ۵۳ (مصراع اول) . کذا || ۵۴ خمار : خمار . قفا (هر دو جا) ||
۵۶ بخواهم : بخواهم . قفا || کندی بدو : کندی . قش - کسی برو . قفا - کندی بدین .
قش || ۵۷ نه از : تو از . قفا || ۵۸ جنت : جنت . قفا - جنت است . قفا || ۵۹ عقل :
علم . قش || برتر : بر نو . قفا || علم : عقل . قش || دو رو : قش (اصلاح) : دو روز . قفا .
قفا - درون . قش || ۶۰ ناممختست : ناممختست . قفا - ناممختست . قفا ||
جز بدست افزار : جری بدست افزار . قفا || (مصراع دوم) : ز کر مادر زادی سخن امید مدار .
قش (ط) . صحیح کاتب نا لغت « دست افزار » دو دفعه فایده نباشد . ر . ک . بیت ۵۵

کسی که دل نه برداشتست از تعلیم
بعثر علم نباشد بسیش دست گذار
چو حد عقل ندانند و حد علم که چیست
سخن گزافه بگویند شرم نی و نه عار
ز علم باری بر علم خود فیاں آرند
شدند لاجرم از راه راستی بیزار
۶۳ میان مدرک و ادراک فرق باید کرد
اگر شدستی از خواب غافلی بیدار
روا بود که نخست آسمان پدید آمد
که اوقویتر و آنکه زمین و کوه و بحار؟
و با نخست زمین بود کوست مرکز دور
۶۶ پس از چنین شمری چون بایستاد زمی

و گرد گردش خالی زدایره دوار ؟

۶۱-۶۳ : فقی ۲۶ ، فج ۲۴۵ ، نش ۹۳ || ۶۴ : فقی ۲۶ ، فج ۲۵۰ ، نش ۹۳ || ۶۵-۶۷ :
فقی ۲۷ ، فج ۲۵۵ ، نش ۹۴-۹۵

۶۱ دل نه برداشتست . فقی (اصلاح) : دل نبر داشتست . فقا - دل نبرداشتست . قجا - رنج نه
برداشتست . فقی || دست گذار : دست گزار . قجا - دست کراز . ققا || ۶۲ عقل : علم .
فقی || حد علم : حل و علم . قجا - حد عقل . فقی || شرم نی : شرم نه . فجا - سرم نی . فقا
|| ۶۳ آورد : گفتند . فقی || شدند : شوبد . قجا || ۶۴ میان : میان و . فجا || شدستی
شد بینی نو . فجا - شدستی کسی . فقی || ۶۵ بحار : فغار . فقی || ۶۷ ار : از . ققا ، قجا ،
قفا || بایستاد : باستانو . فجا - باستاند . ققا || زمی : قفا : زمین . فقی ، فج ، فقی

زدایره که تواند نمود بیش وز پس ؟
ز مرغ و خایه نیاید سخن مگر که نزار
وجود کَل روا هست و جزو او معدوم ؟
اگر رواست ابا حجتی بمن بسیار
۶۹ و گر روانی پس جنس باید آنکه نوع
و شخص از پس هر دو بکرده راست چو تار
چرا کواکب را اول از زحل گفتند ؟
بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟
چرا که خانه خورشید شیر و خانه ماه
ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟
۷۲ چرا که خانه این هردوان یگان بس بود
و دیگران را خانه دو از یمین و بشار ؟
از این کواکب دو نحس محض چون و دو سعد
سه مانده آنکه از نحس و سعدشان آثار ؟

۶۸ : فقی ۲۷ ، فج ۲۶۴ ، فقی ۹۷ || ۶۹-۷۰ : فقی ۲۷ ، فج ۲۶۸ ، فقی ۹۸ || ۷۱ :
فقی ۲۷ ، فج ۲۷۱ ، فقی ۱۰۱ || ۷۲ : فقی ۲۷ ، فج ۲۷۴ ، فقی ۱۰۲ || ۷۳ : فقی
۲۸ ، فج ۲۷۴ ، فقی ۱۰۳ || ۷۴ : فقی ۲۸ ، فج ۲۹۲ ، فقی ۱۰۶

۶۸ : تواند : توان ده . قجا || وز پس : ز پس . فقا || سخن مگر که نزار . فقی (اصلاح) :
سخن مگر له نزار . ققا - سخن مگر که ترا . فجا - همی سخن سنوار . فقی (ط - تسخیر) کاتب
قالت و نزار : دو دفعه قافیه نباشد . ر . ک . بیت ۵۰ || ۶۹ وجود : وجود و . فقا || جزاوه :
جزوا . فجا - جزاو . فقا || معدوم : معدود . قجا || ۷۰ و گر روانی : اکر و است . فقا -
و کرد را نیست نه . قجا || چو تار : چر تار . ققا || ۷۱ زحل : حمل . فقی || تخم : برج .
قفا (ولی دفعه ۱ ص ۱۰۲ س ۷) || ۷۲ خورشید : خورشید . ققا ، قجا ، ققا || ز برج :
برج . فقی || ۷۳ دوان یگان : دو از یگان . ققا - دو کان . فجا || ۷۴ دو : او . ققا ||
چون و دو : چون دو . فجا - چودود . ققا || مانده آنکه : ماند آنجا . فقی || نحس و سعدشان :
سعد و نحسشان . فقی

چرا که تری بر آب بر پدیدتر است
 ۷۵ بدو کنند همه چیز خشک را فرغار ؟
 هوا ز روی حقیقت از آب تریتر است
 ز روی طبع بتری هوا شدست مشار
 سخن دراز شد این جایگه فرو هشتم
 کران شد و شکهانم من از کرانی بار
 سؤال کردم قصدم ازین تعنت نیست
 ۷۸ ز بهر فایده آوردم این بزرگ تثار
 جواب خواهم کردن بنظم اگر نبود
 چنین که هست گرفته مکان خرما خار
 و کر بنظم نکویم بنثر و بشعبر
 چنان که بخرد میوه چند از آن اشجار
 سخن بحجت گویم پس آنکه از برهان
 ۸۱ ردائش سازم بگی و از دلیل ازار
 بجوی و بنویس آنکه بخوان و باز پیرس
 بسش بیاموز آنکه بدان ویر دل کار
 شکار شیر گوزن است و آن بوز آهو
 و مرد بخرد را علم و حکمت است شکار

۷۵-۷۶: فق ۲۸، فج ۲۹۹، فث ۱۰۸ || ۷۷-۸۱: فق ۲۸-۲۹، فج ۳۰۶ ||
 ۸۲-۸۹: فق ۳۰-۳۱، فج ۳۱۱-۳۱۲

۷۵ آب: لب: قجا || فرغار: آغار: قجا || ۷۶ ز روی: بروی: قجا || آب: آن: قجا || بتری: بخشکی: قجا || ۷۸ تعنت: تعیب: قجا || تثار: شاید: آثار: (فق) ||
 ۷۹ مکان خرما: کان خرا: قجا || ۸۰ چنان که بخرد: فق (اصلاح): عثان که بخرد: قجا || ۸۱ واز: وز: قجا - وارد: قجا || ازار: ابراز: قجا || ۸۲ بجوی: بجو: قجا - بجوی: قجا || باز پیرس: بازو پیرس: قجا - بارشجوی: قجا || بدان: بدار: قجا ||
 ۸۳ مرد بخرد را: مردم بخرد را: قجا - مرد دانا: قجا

که مرد علم بگور اندرون نه مرده بود
 ۸۴ و مرد چهل ابر نخت بر بود مردار
 و کر جواش گویند شان باشم سخت
 کسی که باشد برهان نمای و دعوی دار
 نکوید آنکه نیاموختست و اصلش نیست
 سخن نیارد سخته بوزن و بمعیار
 ایا مقدر تقدیر و مبدع الاشياء
 ۸۷ بحق حرمت و آزرده احمد مختار
 که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبد
 ز چنگ محنت برهانمان ایا غفار
 و هر که بد کند او با کسی که بد نکند
 بلعنتش کن بارب و زو بر آر دمار

۸۴ علم: فق (اصلاح): عالم: قجا || چهل: فق (اصلاح): چاهل: قجا || ابر: بر: قجا || ۸۶ نکوید آنکه: نکویر آن که: قجا || نیارد: بیارد: قجا || ۸۷ حرمت و: حرمت: قجا || ۸۸ برهانمان: برهانم: قجا || ۸۹ که بد نکند: کو نکند: قجا || و زو: ازو: قجا

۵ که تنگ و آندرم دارم و مرد بد سلب است
بشش باز فضول است و مرد وسواسا

منجمان آمند خلیان ابا سطرلابها چو برجاسا

۹ بگزین مُلکا بگزین مُلکا یاک طبع تو بسان مُلکا

وز فروغش بشب تاری سز فغش نگیں
ز سر کنگره برخواند مرد کلکا

نامه که وصل ما خبرش نبود بآب تر کن و بطاق برشلا

ریش چون بوکانا سبیلست چون سوهانا

۱۲ سر بینیش چو بورانی بانسکانا

۷ : / آدم / لفع (منسوب به عنبری) ، لفی (ایضا) ، لغت (ع فافد) - مجتث || ۸ :
/ برجاس / لفع ، لفی ، لغت (ع و ن فافد) - منسرح || ۹ : برج ۲۴۵ آ (د بوالعباس
عباس این قصیده را بفرغانه فرستاند سوی بگزین ملک) - رمل || ۱۰ : / کلک / لفع ،
لفی ، لغت (ع فافد) ، قم ، فر ، فش ، فق - رمل || ۱۱ : نفیسی ۱۱۶۴ (د در فرهنگها
در ذیل لغت « نعل » : این بیت در هیچ يك از فرهنگهایی که ما بآنها رجوع کرده ایم پیدا
نشده است) - بحر : || ۱۲ : / بوکان / لغت (فقط در س) - رمل

۷ تنگ : نیک ، لفع ، لفی - زبش ، لغت س || دارد : و سیم ، لغت س || سلب است : سلب
لفع اصل || وسواسا : شناسا ، لغت س || ۱۰ وز : از ، لغت - ز ، قم ، فر ، فش ، فق ||
بشب تاری سز (یعنی سز) : بشب تاری شد ، لفع ، لغت - سست مازی سز ، لفی - بشب تاری
شده ، قم ، فر ، فش ، فق || ز سر کنگره : بشب تاری - لفع || مرد کلکا : مرا کلکا - لفی -
مرد رنگا - قم - مردی رنگا - فر - مرا در رنگا - فش - مرا اورا رنگا - فق || ۱۱ بشلا :
نشلا ، نفیسی ۱۱۶۴

ابوالعباس ربینجی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

مہترا بار خدایا ملک بغدادا سده سی و یکم بر تو مبارک باذا

سبوح و مزکت بهمان گرفت و دیزه فلان

وما چون کلاوان کرد آمده بغوشادا

۳ جان ترنجید از غم هجران مرا از نسیم وصل کن درمان مرا

ماه کانون است ژاژک نتوانی بستن

هم از این کومک برخشک و همی بند آن را

روزم از دردش چون نیمشب است شبنم از یانش چون شاوغرا

۵ نرم نرمک چو عروسی که غرند آمده بود

باز آن سوی برینش که از این سو باز آ

۱ : تعالی تبار القلوب چاپ فاهره ۱۳۲۶ ص ۱۴۷ (دانشد ابوالعباس الارسجی (کذا) الامیر
قصرین احمد لیلة الذق الحادی والثلاثین من الاسواق التي أقام رسومها قصيدة اولها «...» -
رمل || ۲ : / غوشاد / لغت (فقط در س) - مجتث || ۳ : / ترنجید / قم ، فش - رمل ||
۴ : / کوم / لغت (فقط در س) - رمل || ۵ : / شادغر / لغت (فقط در س) - رمل || ۶ :
/ غرند ، غرید / لغت (فقط در س) ، فج ، فر ، (منسوب به سوزنی) ، فش - رمل

۱ بار : یار ، اصل || سده : سید ، اصل || ۲ غوشادا : غوشادا ، لغت || ۶ غرند : غرید ،
فر - غرود ، فج ، فش || برینش : برینش ، فج ، فر ، فش || باز آ : باز آ ، فج ، فر -
بازی ، فش || (نعام بیت) : نرمک چو عروسی غرند آمده بود باز آن شوی بدیدش شده ز آن
بنازا ، لغت س

...

دکنون باز ترا برک همی خشک شود

بیم آن است مرا بشک بخواهد زدنا

...

من یکی رافه بدم خشک و بفرغانه شدم

مورد گشتم تر و شد قامت چون نارونا

گیرم که ترا اکنون سه خانه کماست

بنویس یکی نامه که چندی همه کاس است

۱۵

کی خدمت را شایم ناپیش تو آیم

با این سروریش چون پاغنده حلاج

...

آن روز نخستین که ملک جامه ات پوشید

بر کنگره کوشک بدم من چو غلیواج

۱۳ / بشک / لعل / ۱۴ / زافه / فم - دمل || ۱۵ / کاس / لغت (فقط در س)،
 فج، فر، فز - هزج || ۱۶ / پاغنده / لغت (فقط در س و نج) - هزج || ۱۷ /
 غلیواج / لعل، لقی، لغت (فقط در س و نج)

۱۳ باز، ناز، لقی || ۱۴ رافه، زافه، فم || ۱۵ چندی، چندین، فج || ۱۶ خدمت،
 خلعت، لغت نج || چون، چو، لغت || ۱۷ جامه ات پوشید، جامه بپوشید، لغت || من چو،
 همچو، لغت

۱۸ پادشاهی گذشت خوب نژاد پادشاهی نشست قرخ زاد

ز آن گذشته زمانیان غمگین زمین نشسته جهانیان دل شان

بنگر اکنون بچشم عقل و بگو هر چه بر ما ز ایزد آمد دان

۲۱ گر چراغی زپیش ما برداشت باز شمع بی بجای او بنهاد

ور زحل نجس خویش پیدا کرد مشتری نیز دان خویش بداد

کار من خوب کرد بی صلتی هر که او طمع مالکانه کند

...

۲۴ سازه دل کوزکا مترس اکنون بیک آسیب خر فگانه کند

❖ دم سلامت گرفته خاموش پیچیده بر عافیت چو فرغند

۱۸ گذشت: برفت، بقی || خوب نژاد: لا، مف، بقی، نسخه: پاک نژاد، دیوان
 فرخی - خوب سرشت، ثقیف، ثیقن || قرخ زاد: حور نژاد، ثیق || ۱۸-۲۲: لا (در
 مرثیت نصر بن احمد و نهضت نوح بن منصور «کذا»)، انه (لاس، آتشکده): ۱۸-۲۱:
 عر، مف: ۱۸، ۱۹، ۲۱: ثقیف، ۳۷۸ و ثیقن، ۴۵۸ (بی نام شاعر)، دیوان فرخی
 جاب عبد الرسول، ۴۲ (ضمین بی نام شاعر) - خفیف || ۲۳: / مالکانه / لعل، فم، فر،
 فش - خفیف || ۲۴: / فگانه / لغت (فقط در س) || ۲۵: / فرغند / لغت (فقط در س)؛
 منسوب به رودکی در دانش نامه قدر خان (ر. ک. «رودکی وزمان او»، استالین آباد
 ۱۹۵۸، ص ۲۱۴) - قریب؟

۱۹ ز آن گذشته: بر گذشته، دیوان فرخی - از برفته، ثیق || زمانیان: جهانیان، آتشکده
 (انه) - همه جهان - ثیق، دیوان فرخی || زمین: وز، دیوان فرخی || جهانیان: زمانیان،
 آتشکده (انه) - همه جهان، ثیق، دیوان فرخی || ۲۰ و بگو: بگو، لاس - نکو، مف،
 آتشکده (انه) || (مصراع دوم): هر چه از ما گرفت ایزد داد، آتشکده (انه) -
 کانیچه از ما گرفت ایزد داد، مف || ۲۱ ز پیش ما برداشت: ز پیش ما بردست، لاس -
 ز ما گرفت جهان، دیوان فرخی || بجای او: بجای آن، عر، مف - پیش ما، دیوان
 فرخی || ۲۲ در: وز، لاع || ۲۳ صلتی: کذا در لعل، فم - حیلنی، فر - رصلتی، فش ||
 (مصراع دوم): آنکه بی طمع مالکانه دهد، فم، فر، فش || ۲۵ فرغند: فرغند، لغت

بار سیم غلبه چو حرم نماند / غلبه پربند و نشست بر سر فلغند

۲۷ نه در وی آدمی را راه رفتن / نه در وی آبهارا جوی و فر کند

و گرت خنده نیاید یکی کنند بیار / و یک دو بیتک از این شعر من بکن بکنند

با فراخی است ولیکن بستم تنگ زید / آن چنان شد که چنو هیچ خشنر نبود

گفتا که یکی مشکیت فی مشک تبتی / کاین مشک حشو نقیبی است از خم ژواغار

تو که سردی کنی ای خواجه بکون پسرت / آن که بالای رسن دارد و پهنای نوار

هیچ ندانم بچه شغل اندری / نرف همی غنچه کنی یا شکر

۲۶ / فلغند / لغت (فقط در س) - منسرح // ۲۷ / فر کند / لغت (فقط در ع و ن)؛
ع : ابو العباس عنبر ؛ ن : عباس ؛ ط : ابو العباس عباس ؛ فم : بی نام شاعر ؛ فر
(ایضاً) ، فنی (ایضاً) - هزج // ۲۸ / کنند / لغت - مجنت // ۲۹ / خشنر / لغت
(فقط در س) ، فم ، فر - رمل // ۳۰ / ژواغار / لغت (فقط در س) - بحر ؟ //
۳۱ / نوار / لغت (فقط در س بنام عباس) - رمل // ۳۲ / غنچه / لغت ، لغی -
سریح

۲۶ (مصراع اول) . کذا در لغت س // ۲۷ آدمی را : راهرا در . فنی // آبهارا جوی
و : جویهارا جای . فم ، فر ، فنی // ۳۰ . کذا در لغت س // ۳۱ : بچه شغل ؛
بچه شغال . لغت اصل // با : یا . لغی

چون خواجه ابو العباس آمد / کارت همه نیک شد سراسر ۳۳

۳۴ اکنون که همبست باز دارد / خانوله کنی و چند کون شر

گر دنگل آمدست پسر تا کی / بر بندیش باخر هر مهتر ؟

۳۵ زین بافان را با وشی بافان نهند / طبل زن را نشانند بر رود نواز

۳۶ ژاژ می خایم و ژاژم شده خشک / خار دارد همه چون نوک پغاز

چو عقب بخشدی گزیت ببخش / هم بده شعر بنده را فغیاز

۳۷ همی بر آیم با آن که بر نیاید خلق

دبر نیایم یا روزگار خرده کریر ۳۹

۳۳ : مع س ۲۲۹ (ربجی) - هزج // ۳۴ : / خانوله / فم ، فر (منسوب به سوزنی) ،
فنی // ۳۵ : / دنگل / لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فجم - مصارع // ۳۶ : / زین /
لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ؛ ن : بی نام شاعر ، فجم ، فنی - رمل // ۳۷ : / باغز ، پغاز /
لغت (ع فاقد) ، فج (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فنی (ایضاً) ؛ بقول نفیسی ۱۱۹۳
(مأخذ ؟) این بیت به عماره هم منسوب شده است - رمل // ۳۸ : / فغیاز ، پغاز /
لغت (ع فاقد) - خفیف // ۳۹ : / کریر / لغت (ع فاقد) ؛ در س منسوب به رودکی) -
مجنت

۳۴ همبست : همبست . فنی // دارد : باید داد . فم ، فنی // کون : کونه . فم ، فنی // شر :
شرر . فنی // ۳۵ آمدست پسر : آمدست پس . لغت اصل - آمدست پس . لغی - آمد این
پسر . لغت ن - آمد این پسرت . لغت س // ۳۶ زین بافان را : زین بافان . لغی // نهند :
نهند . لغت - نهند . لغی // نشانند : نشانند . لغت س // ۳۷ ژاژم شده خشک : چون ژاژم
خشک . فج ، فر ، فنی // خار دارد همه : خارها دارد . لغت س - خارها دارم . فج ، فر ، فنی //
پغاز : پغاز . لغت // ۳۸ چو : چون . لغت س // بخشدی : ببخشیدی . لغت س // هم : نو .
لغت س // بنده : نوت . لغت س // فغیاز : فغیاز . لغت س // ۳۹ خرده : خروده . لغت

نه نهاده روی بحضرت چنانکه روبه یبر
بنیم وانگران آید از در نیماس

تکثر نیست گوئی در انگور او همه شیر دینیم یکسر رزش

یشك بز ملوكان كشك است وزعفران
پسار مشکشان ومده زعفران خوبش

بجای مشک تبویند هیچ کس سرگین
بجای باز ندارد هیچ کس ورکاک

من بخانه اندر وآن عیسی عطّار شما
هر دو يك جای نشینم چو دو مرغ كرك

ز خان زمان وقرايت بغريت افتادم
بماندم اینجا بی ساز وبرك وانكشتال

۴۰ : / واتكر / لغت (در متن : ابو العباس عنبر : در نج : ابو العباس : در س : رودکی) ،
فم ، فش : / نیماس / فج ، فر ، فش - مجتث || ۴۱ : / تكثر / لغت (فقط در س) -
منقارب || ۴۲ : / یشك / لغت (فقط در س) - مضارع || ۴۳ : / ورکاک / لغت ، لغی ،
لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فش - مجتث || ۴۴ : / كرك ، كركك / لغت ، لغی ، لغت
(ع فاقد) - رمل || ۴۵ : / انكشتال / لغت ، لغی ، فحمب ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ،
فش - مجتث

۴۰ نهاده : نهاد ، فج ، فم ، فر ، فش || بحضرت : بخدمت ، فج ، فش || ۴۱ شیر : دانه ، فم
- شیر ، فش || ۴۲ پسار : بپسار ، لغت || ۴۳ هیچ کس ورکاک : هیچ ورکاک ، لغت اصل -
هیچ ورکاک ، لغی - هیچکه ورکاک ، فم || ۴۴ اندر : در ، لغت || ۴۵ مان : مال ، فج ||
وقرايت : قرايت ، فحم - ومرايب ، فج ، فم ، فش || بماندم : بمانده ، فحمب || اینجا :
آنجا ، لغی || ساز و برک : ساز و برک ، فحمب - برک و ساز ، فم ، فر || انكشتال :
انكشتان ، فج

ودوش نامه رسبدم یکی ز خواجه نصیر
میان نامه همه طرف وغوره وغنجال

بس پند پذیرفتم واین شعر بگفتم از من بدل خرما بس باشد کنجال

نه ای میر شاعرانت همه ژاژ اند من ژاژ نی ولیکن فرغستم ۴۸

توانم این دلیری من کردن زیرا که خم بگیرد بالارم ۴۸

ای میر ترا گندم دشتیست بسنده بنفشکی چند ترا من انبازم

بنجشك چگونه لرزد از باران چون باد کنم ترا چنان لرزم

ترسم که روز بگذرد وژاژ برسد وز خانه آب رافه یارم مرا حکیم ۵۱

۴۶ : / غنجال / لغت ، لغی || ۴۷ : / کنجال / لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فم (بی نام
شاعر) ، فش - هزج || ۴۸ : / فرغت ، برغت / لغت (لمعانی عباسی : ط : بلباس عباسی) ،
لغی (لمعانی) - مضارع || ۴۸ : / بالار / لغت (فقط در س) - مضارع || ۴۹ : / نغش /
لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فش - هزج || ۵۰ : / بنجشك / لغت (فقط در س) -
هزج || ۵۱ : / رافه ، زافه / لغت ، لغی ، فحم ، فش - مضارع

۴۷ بس پند پذیرفتم : بس پند پذیرفتم ، لغت - بس پند پذیرفتم ، لغی - زان پس پذیرفتم ،
فم ، فش || از من بدل خرما : ای سافای مرا فرما ، فش || بس باشد : پس باشد ، فم || ۴۸
شاعرانت : اصلاح لغت : شاعرست ، لغت - شاعرست ، لغی || اند : اصلاح لغت : آنك ،
لغت ، لغی || من ژاژ : ژاژ ، لغت ، لغی || ولیکن : ولیك ، لغی || ۴۹ بسنده : بسزده ، لغت -
بسدده ، لغی - بسدده ، فحم - بسد مار : فش || بنفشکی : با نغشکی ، لغت (ط : غلط چاپ
بجای « با نغشکی ») || ترا من انبازم : ترا انبازم ، لغت ، لغی - ترا من انباز : فحم ، فش ||
۵۱ رافه : زافه ، فحم ، فش

از هر سوی فراغ بجان نو بسته یخ است بیش چون سندان

بشك آمد بر شاخ و بر درخت گسترده ردهای طیلان

۵۴ این سلب من در ماه دی دیده چون نشلیخ درکیشان

دی چو بآکنده شدم یاقتم آخر چون پائله سفلیکان

۵۵ هیزم خواهم همی دو امنه زجودت
چون دوجریب و دو ختم سبکی چون خون

بوالحسن مردکه زشتت و نو بگذار و بنه
آن نگیری که مر اورا دو کسانند بکدن

۵۷

۵۲ / فراغ / لغت (فقط در س) - مضارع || ۵۳ / بشك / لغت (فقط در ن) - فریب ||
۵۴ / نشلیخ / لغت (فقط در س) - بحر ؛ || ۵۵ / پائله / فم ، فتن ؛ / آکنده / فم ،
فتن - سریع || ۵۶ / امنه / لفتح ، لنی ، لغت (فقط در نج بنام ابو المؤید) - منسرح ||
۵۷ / کدن / لغت (فقط در س) - رمل

۵۲ بجان تو . کذا در لغت || بیش چون سندان . کذا در لغت : شاید « بیش چو سندان »
(اصلاح دهخدا ، ر . ک . برهان قاطع بلغت «فراغ» حاشیه) || ۵۳ درخت : درختان . لغت
|| ۵۴ (مصراع دوم) . کذا در لغت : شاید تقریباً «دیده چون نشلیخ درویشان» ، ولی بحر
معلوم نیست || ۵۵ دی جو : روز . فم (بلغت «آکنده») ، فتن (ایضاً) || چون پائله . فم ،
فتن - پائله چون : روایت اول فرهنگ سروری (نسخه تکاورده) از روی تحفه الاحباب ||
۵۶ خواهم همی : خواهم . لنی || زجودت : از جودت . لنی || چون دو جریب : چو دو
جریب . لفتح اصل - زجو دو حرب . لنی || چون خون : چو خون . لنی || ۵۷ مردکه :
مردکه . لغت

دو دستم بستی چو پوزه پیاز دو یابم معطل دو دبنه غرن

که من از جور بکی سفله برادر که مراست
از بخارا بر میدم چو خران از نیشو

۵۸ معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم
زیرا که غریب من و مجروحم و خسته ۶۰

اومی خوردن بشادی و کام دل دشمن یزار کشته و فرخسته

مرا سز ساعرك سر ملكت نازه شده چو باغ نواچسته

۵۹ يك ذره ترا نکرده هموار نجار زمان زمشت رنده ۶۳

۵۸ / غرن / لفتح ، لنی - متغارب || ۵۹ / نیشو / لغت (فقط در س) - رمل || ۶۰ :
مف (بنام ابوالعباس مردزی که ظاهراً با ابوالعباس ربنجی اشتباه شده است) ، نفیسی ۱۱۵۸
(در فرهنگها) بلغت «گستاخ» ؛ ولی این بیت در هیچ يك از فرهنگهایی که ما با آنها رجوع
کرده ایم پیدا نشده است) - هزج || ۶۱ / فرخسته / لفتح ، لغت (ع و س فاند) ، فم ،
فتن - مضارع || ۶۲ / نواچسته / لفتح || ۶۳ / مت رنده / فم (ابوالعباس) ، فم
(ابوالعباس سوزنی) ؛ در فرهنگ نظام این بیت بنام «ابوالعباس زورنی» آمده است (ر . ک .
برهان قاطع در ذیل لغت «مت رنده» حاشیه) - هزج

۵۸ بستی : بستی . لفتح اصل - بیستی . لنی || پوده : توده . لنی || ۶۱ کام دل :
خوشحالی - فتن || برادر کشته . لغت ن : نزار کشته . لفتح || ۶۲ (مصراع اول) . کذا در
لفج || شده : شد . لفتح

رفتم بماء روزه بازار مرسمند تا گوسپند آرم قریه کنم برنده

ای خواجه معبر خور سیرت مفتر

خواجه دوشش ستاند دو يك دهد بخردی

بلحرب یار تو یون از مرو تا نشا بور

سوگند خور که در ره یلکند او نخوردی

۶۶

هر دوان عاشقان بی مزه اند غاب گشته چو سه شبه خوردی

ای کیر من ای کیر تو انجیره گذاری

سرکین خوری رفی کنی وباك نداری

ریچاله گری پیشه گرفتی نو همانا

بخیره در شیر بری کلمه بر آری

۶۹

۶۴ : / رنده / فج ، فر ، فتن - مضارع || ۶۵-۶۶ : / یلکند / لفتح ، لقی : ۶۶ :

/ یلکند / لغت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فتن - مضارع || ۶۷ : / غاب /

لغت (فقط درس) - خفیف || ۶۸-۶۹ : / انجیره ، انجیر / لغت (ع فاقد) بیت ۶۹ فقط

درس : منسوب به ابوالعلاء ششتری ؛ در نج : «ابوالعباس گوید و گویند ابوالعلاء ششتری» ،

فج (فقط بیت ۶۸ ، ابوالعلاء ششتری) ، فتن (ایضاً) - هزج

۶۵ بخردی : بخودی - لقی - بخودی ، لفتح (قافیه بد) || ۶۶ بلحرب : بوالحرب ، لقی ،

فم ، فتن || در ره : در بود ، لغت ن - صدره ، فتن - صد باو - فج ، فر || یلکند : بوالکند -

لقی ، فم || او : ازو ، فم ، فر ، فتن || ۶۸ انجیره گذاری : انجیر که داری ، فتن || باك :

پاك ، فتن || ۶۹ بخیره - کذا در لغت

یکی از جای بر جستم چنان شیر بیابانی
و غیوی بر زدم چون شیر بر روباه درغانی

ندانستی نو ای خر عمر کجج لاک پالانی
که با خرسنگ بر نایذ سرورن بوز نرغانی

بجنگ دعوی داری وسخت نقشه زنی
درشت کوئی ویر خوار و خستوانه ننی

۷۲

بینج مرد یکی شخص پوستین برنان
بینج کوزك نبی کلیم پوشدنی

و یا قدیتك امروز نو بدولت میر
توانگری و بزرگی و مرس ربینجی

۷۰ : / درغان / لغت (فقط درس) ، فم - هزج || ۷۱ : / کجج / لغت (فقط درس) ؛

این بیت با پیشی که در لغت در ذیل لغت «کججه» آمده و بضائری منسوب است شباهت دارد ،

ر . ک . حاشیه در قسمت ترجمه فرانسه || ۷۲ : / نقشه / فم - مجتث || ۷۳ : / شخص /

لغت (فقط درس) ، فم || ۷۴ : / مرس / لغت (فقط درس)

۷۰ و غیوی بر : وعیدی بر ، لغت - برز عوی ، فم - پرو دعوی - فتن || چون شیر بر : مانده .

فم ، فتن || ۷۱ غمر : اصلاح دهخدا (لغتنامه) : عمر ، لغت || بوز : بود ، لغت || ۷۳

برنان : بدتان ، فم || پوشدنی : پوشدی ، لغت - پوشیده ، فم || ۷۴ ربینجی (۵) : راجینی .

لغت

(مثنوی بیحر خفیف)

۷۵ ز آرزوی جماع چون بالید شیرنر از نهیب آن کالید
 تخم محنت بیاش در گلشان خنجر کین سپوز در دلشان
 آب چو برد سوی آب خوره چون گسست آب برنماند خره

(مثنوی بیحر متقارب)

۷۸ یکی مرد ویرا بیاید نخست که گوید نیوشیده‌ها را درست

۷۵ / کالید / فم || ۷۶ / سپوز / فم ، فتن || ۷۷ / خره / لغت (فقط در نج) !
 ۷۸ / ویرا / فم ، فتن

۷۶ در دلشان : درویشان ، فم || ۷۸ نیوشیده‌ها : نیوشندها ، فم - نیوشیده‌ها ، فتن

(ضمیمه)

طباع کر ستون تو ستون را هم پیوسد بن
 نیوسد آن ستون هر گز کش از طاعت زنی کازه

۷۹ : در لفتح ، لغت ، فتن ، فتن در زیر لغت «فانه» بیت ذیل بنام کسانی آمده است «طباع
 کر ستون تو ستون را هم پیوسد بن نکردد آن ستون فانی کش از طاعت زنی فانه» ؛ یعنی
 که در بالا نقل شده است بقول نفیسی ۱۱۶۵ در فرهنگها بلغت «کازه» به ابوالعباس منسوب
 شده است (مأخذ؟ کوبا لغت فارس نسخه ۳۱ چونکه آن نسخه بقول لغت «کازه» بجای «فانه»
 دارد) : ظاهراً این بیت از بیت کسانی تصحیف شده است

ابو شکور

(قصائد، غزلیات، قطعات)

الا تا ماه نو خیده کمان است سیر کردد مه داه و چهارا

یک فلاذه همی نخواهم گفت خود سخن بر فلاذه بوز مرا

از بیخ بکنند او و مرا خوار بینداخت

مانندۀ خار خشک و خار خوانا

از دور بدیدار تو اندر نکریستم مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاح

وز غمزه نو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضائیت جراحت بجراحت

بار بسته شد فرمان ده نون تا میان خدمت را بندم چن

۱ : / خیده / لغت (بی نام شاعر)، فم، فر (فقط مصراع اول)، فتن / : / داه / فتن - هزج ||
 ۲ : / فلاذه / لفج، لفی، فحم، فم، فر، فتن - خفیف || ۳ : / خوان / لغت (فقط در س)، فم، فر، فتن - هزج || ۴-۵ : لا (فقط در ع)، عرب - هزج || ۶ : / چت / لفج - رمل

۱ چهارا : چهارا، فتن (بلغت «داه») || (مصراع دوم) : الا تا چون سیر باشد مه بدر، فم - الا تا چون سیر باشد مه نو - فتن (بلغت «خیده») || ۲ نخواهم : بخوام، لفی || بر : بی - فحم، فم، فر، فتن || ۳ بکنند او : جو بر کنند، فم، فر، فتن || خشک و خشک، فر، فتن || خار خوانا : خوار جو خوانا، فم - زار جو خوانا، فر، فتن || ۵ قضائیت، لاچاپ : قضائیت (یا «فضا هست») - لاع - فضا چیست - عرب || ۶ بار : اصلاح لغت : باز، لفج || شد : شود، لفج اصل

بکی رهیت امیر مرا کنه کار است گناه اورا با عفو میر پیکار است
 گناه چیره تر از عفو میر زشت بوز که عفو میر فزون از گناه بسیار است
 ۹ مر آدمی را ز آدم گناه میراث است عجب مدار که فرزند با پدر بار است
 نه من رسول کنه کارم و نه نیز شفیع نه مر مرا بچنین جای جای گفتار است
 ولیکن آن که بجای امیر زلت کرد بجای بنده میرش هزار کردار است

۱۲ کهی بیازی بازو را فراشته داشت کهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج

چنانکه مرغ هوا یز و بال بر هنجذ تو بر خلاق بر پر مردمی بر هنج

سکنجیده همی داردم بدرد نرنجیده همی داردم برنج

سند و داد مکن هرگز جز دستاوست

۱۵ کز پسادست خلاف آبد و صحبت بیرون

آن کس که بر امیر در مرگ باز کرد بر خویشتن فکر نتواند فراز کرد

۷-۱۱ : ترج ۲۸۶ ب - مجنت || ۱۲ : / آرنج / لفج، لفی، لغت (ع فافند)، فحم - مجنت || ۱۳ : / آرنج، هنج / لفی، لفی || ۱۴ : / سکنج / لفج، لفی - قریب || ۱۵ : / پسادست، پسادست / لفج، فم، فر، فتن : / دستاوست / فم، فتن - رمل || ۱۶ : / باز / لغت (فقط در س) - متارع

۸ فزون : (در اصل حرف سه نقطه دارد) || میراث : میراث، اصل || ۱۲ سپرد : بود، لغت س ن || ۱۴ سکنجیده : لفج و لفی معنی این لغت را تمیذهند (ر. ک. لغت س ۶۹ حاشیه ۴) : شاید «سکنجیده» از فعل «سکنجیدن» بمعنی «شکنجه دادن» که اینجا مناسب تر بنظر می آید صحیح باشد || نرنجیده : اصلاح لغت : برنجیده، لفج، لفی || ۱۵ کز پسادست : که پسادست، فر، فتن || آید : آرد، فر، فتن || صحبت : الفت، فم، فتن (بلغت «پسادست»)

۵ چون بچه کبوتر متقار سخت کرد هموار کرد موی و بیو کند موی زرد
۵۱۸ کابوک را نشاید شاخ آرزو کند وز شاخ سوی بام شون باز کرد کرد

بگه رفتن کآن ترک من اندر زین شد
دل من ز آن زین آتشکده برزین شد

ساقیا مرا از آن می ده که غم من بذو گسارده شد
۲۱ از قنینه برفت چون مه نو در پیاله مه چهارده شد

زغم بحال حریفان مستمند مکن چنانکه گربخوری غم زغم نباشد سوز

۵ ای ز همه مردمی تهی و تهک مردم نزدیک تو چرا باید

۱۷-۱۸ : کابوک / کاپوک / لفع ، لفت (در س منسوب به زینبی) ، قم (فقط بیت ۱۷) ، فتن ؛ این دو بیت در قرهنگنامه حسن وفائی به رودکی منسوب است (ر . ک . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۲) || ۱۹ : / برزین / لفع ، لفی ، لفت (ع فاقد) - رمل || ۲۰-۲۱ : لا (فقط در ع) ، ع ، مف - خفیف || ۲۲ : / زغم / فح ، فتن - مجتث || ۲۳ : / نهک / لفع ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم (دو مصراع پیش و پس شده ؛ منسوب به شمس فخری) ، فتن (امضاً) - منسرح

۱۷ و بیو کند موی : و بیو کند موی ، لفی - رشدن موبگان ، لفت ن - شد آن موبگانش . فحم ، فتن - نبد موبگانش ، لفت س || ۱۸ کابوک : کابوک ، لفی || نشاید ؛ شاید و ، لفت - نخواهد ، لفت ن || بام : باغ ، فتن || ۱۹ ز آن زین : زان زین ، لفی || ۲۱ از قنینه : در قنینه ، مف || ۲۲ نباشد سوز : نمی باشد ، فتن || ۲۳ همه : هر ، لفت (خفیف) | مردم نزدیک ، لفع ، لفت س ؛ مرد نزدیک ، لفی - مردمان نزد ، لفت (خفیف)

هرزه و مفلک بی نیاز از تو با تو برابر که راز بگشاید ؟

بلند کیوان با اورمزد وبا بهرام زماه برتر خورشید و تیر با ناهید

دو صد منده سیو آب کش بروز نباتگاه لهر کن بمنده بر

روز اورمزد است شاها شاذزی بر کت شاهی نشین و بازه خور ۲۷

چون رسن گر زیس آمده همه رفتار مرا
بسفر مانم کر باز پس اندازم نیر

برد چخماخ من از جامه من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول نیر

۳۰ قلم و کارد ببردست یکی شوم حقیر

۲۴ : / مفلک / لفع ، لفی || ۲۵ : / کیوان / لفع ، لفی - مجتث || ۲۶ : / منده / لفع ، لفی ، لفت (ع فاقد) - فریب || ۲۷ : / کت / لفت (ع و فاقد) - رمل || ۲۸ : / سفر / لفت ، قم ، فتن ؛ عر - رمل || ۲۹-۳۰ : / چخماخ / لفع ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛ مصراع دوم فقط در ج)

۲۴ بی نیاز : نیاز - لفی || ۲۵ با اورمزد وبا : با اورمزد یا ، لفی || برتر : برتر و ، لفع || تیر با : تیر و یا ، لفع || ۲۶ سز : سه ، لفع ، لفی || ۲۸ آمد : آید ، قم ، فتن || کر : کو ، قم ، فتن || اندازم : اندازد ، قم ، فتن ، عر || ۲۹ نبرد : نورد ، لفی || بردند : بود ، لفی

ز امتلا چو قناعت همی زند آروغ
ز خوان جود وی از بس که خورده معده آز

اگر از من تو بزنداری باز نکنی بی نیاز روز نیاز
نه مرا جای زیر سایه تو نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن و مردفت بکیست مرا غلبکن در چه باز با چه فراز

راعی عدل ملک پرور او کرگ را داذ منصب نخر از
ادب مکبر و فصاحت مکبر و شعر مکبر

نه من غریب و شاه جهان غریب نواز؟

از فلک نصها بسی بینند آنکه باشد غنی شود مفلک

دانش بخانه اندر در بسته نه رخنه یابم و نه کلیستم

جسته نیافتم کابدونم کوئی زدام و داهل جستم

۳۱ - عر - مجتث || ۳۲-۳۴ / غلبکن، غلبکن / لغت (ع فاقد)؛ ۳۲ و ۳۴ در س ؛
۳۳ و ۳۴ در نج ؛ ۳۲ و ۳۴ : فم ؛ ۳۴ : لئج ؛ لئ ، فحل ، فج ، فر - خفیف ||
۳۵ : / نخر از / فم || ۳۶ : مع ۳۰۳ - مجتث || ۳۷ : / مفلک / لغت (فقط در ن) -
خفیف || ۳۸ : / رخنه / لئج ، لئ - مضارع || ۳۹ : / داهل ، داهول / لئج ، لئ ، لغت
(ع فاقد)

۳۲ نکنی : بیگی . لغت || ۳۴ (مصراع اول) : مردت زینتت هر دو یکست . فم ||
غلبکن ، غلبکن . لئج ، لئ || ۳۸ دانش : دانش . لئ || ۳۹ کابدونم : که چو بینم .
لئج ، لئ

می خورم تا چو نار بشکافم می خورم تا چو خی بر آماسم

این جهان سر بسر همه فرناس از جهان من یگانه فرناسم

تا کی کنذ او خوارم تا کی زند او شنکم
فرسوده شوم آخر کر آهن و کر سنگم

تا بدانجا رسیده دانش من که بدانم همی که نادانم

گاهی چو کوسفندان در غول جای من
گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان

جان را سه گفت هر کس وزی من بکیست جان

ور جان گسست باز چه بر بر نهذ روان

جان و روان بکیست بنزدیک فیلسوف

ور چه زراه نام دو آید روان و جان

۴۰ : / خی / لئج ، فحم ، فتن - خفیف || ۴۱ : / فرناس / لغت (فقط در س و ن) ||
۴۲ : / شنکم / لئج ، لئ ، فحم ، فتن ؛ ر . ک . بیت ۶۱ حاشیه - مزج || ۴۳ : قابوسنامه
چاپ نفیسی ص ۲۷ ، چاپ لوی ص ۲۳ ؛ مف - خفیف || ۴۴ : / غول / لغت (ع فاقد) ،
فج ، فم ، فر ، فتن (مصراعها پیش و پس شده) - مضارع || ۴۵-۴۶ : / روان / لئج ، لئ

۴۰ بر آماسم : بیاماسم . فحم ، فتن || ۴۲ آهن و کر : ز آهن و آن . فحم ، فتن || ۴۳
رسیده : رسید . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || بدانم همی : بدانسته ام . قابوسنامه چاپ لوی ||
۴۴ دوان دوان : دوان شوم . فج - روان شوم . فتن || ۴۵ و ر : وز . لئ || باز : باز . لئ ||
بر بر نهذ . کنذ در لئج ، لئ : بر بر نهذ . لئج اصل

بیار از آنچه بکردار دیده بون نخست

روان روشن بستد بقهر از او رزبان

از آنچه فطره او گر فرو چکد بزمن

ضرب گوید چنم من است و مرده روان

۴۸

...

تذرو تا همی اندر خردن خایه نهد

گوزن تا همی از شیر پر کند پستان

بیچم من بر آن سیمین صنوبر بسان جو که بر پیچد بکاتان

ستاره ندیدم ندیدم رهی بدل زاستر ماندم از خوبستن

گر کس بوزی که زی توام بشکندی

خوبستن اندر نهامی بغلاخن

۴۷-۴۸: لا، عر، مف - مجتث || ۴۹: / خرد / لفی، لفت، فم، فم، (بی نام شاعر)، فتن || ۵۰: عر - مزج || ۵۱: / زاستر / لفت (فقط در نج)، فتن - متقارب || ۵۲: / بغلاخن / لفی (منسوب به رود کی)، لفی (ایشا)، لفت (ع و س فاقد): در سفینه صائب این بیت به عسجدی منسوب شده است (ر. ک. دیوان عسجدی، چاپ طاهری شهاب، تهران ۱۹۵۵ میلادی، ص ۳۲، بیت ۶۲) - منسرح

۴۸ بزمن: بدمن. مف || ۴۹ یر: نر. لفی || ۵۰ (مصراع دوم). کذا در عر || ۵۱ ندیدم ندیدم رهی: بدیدم بدیدم زمی - فتن || خوبستن: خرمی. فتن || ۵۲ کس: کسی. لفی || بشکندی: بشکندی. لفی اصل || اندر: در. لفی

من بچه فرفورم راو باز سپید است

با باز کجا تاب برد بچه تیهو ؟

۵۳

آن به که نیابه را تکه داری کردار تن خویش کنی فربه

رفیقان من با زر و ناز و نعمت منم آرزومند يك تا زغار

فغفور بودم رفیع من پیشم فغ رفت و من بماندم فغواره

۵۶

چو بنهاد آن قل سوسن زپیش من چنان بودم

که پیش گرسنه بنهی ثرید چرب و بهنانه

...

اگر ابروش چین آرد سزد کر روی من بیتد

که رخسارم پر از چین است چون رخسار بهنانه

...

۵۳: / فرفور / لفت (فقط در نج)، فم، فر، فتن - مزج || ۵۴: / نیابه / لفی - مزج || ۵۵: / زغار / لفت (فقط در نج بی نام شاعر)، فم، فر - متقارب || ۵۶: / فغواره / لفت (ع و س فاقد)، فتن - مضارع || ۵۷: / بهنانه / لفی (منسوب به حکاک)، لفت (ع فاقد؛ منسوب به حکاک در متن؛ در نج منسوب به بوشکور) - مزج || ۵۸: / بهنانه، مهنانه / لفی (منسوب به کاشی)، فم، فر، فتن

۵۳ فرفورم: فرفورم - فم || و او: او. فر || تیهو: فرفور. فم، فر، فتن || ۵۵ من: او. فم، فر || زر: همی. فم || منم: پس - فم - پس او. فر || ۵۶ فغ من: فغ. لفت، فتن || پیش: پیش من. فتن || ۵۷ قل: یک[ی]. لفی || ۵۸ آرد: گیرد. فم، فر، فتن || کر: چون. فم، فر، فتن || است: گشت. فم، فر، فتن || بهنانه: مهنانه. فم، فتن

چرا این مردم دانا وزیر کسار و فرزانه
ز فاشان مولها باشد دو درشان هست يك خانه

۶۰ فرا خاموشی امروز روی نیست اگر چه حکیمی خله داری

گر من بمثل سنگم با تو غریاسنگم
ور ز آنکه تو چون آبی با خسته دلم ناری

✧ مار را هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آوردن کیفر بری
✧ سفله طبع مار دارد بی خلاف جهد کن تا روی سفله ننگری ۶۳

می ستند تا بدانکه کاین زمین همچون ستی
آب چون مهتاب و بر ماهی چو زندان گشته زی

۵۹ : / فرزانه / لعلج : این بیت با بینی منسوب به خسروی که در لنت و لعلج در ذیل
لنت « خنچك » آمده است شباهت دارد || ۶۰ : / خله / لنت (فقط در ن) - بحر ۲ ||
/ ۶۱ : / غریاسنگم ، غریاستك ، غریاستك / لعلج ، لئی ، فعل ، فم ، فر ، فتن - هزج : این
بیت و بیت ۴۲ در يك بحرند و اگر مصراعهای این بیت را پیش و پس کنیم قافیه این بیت با
قافیه بیت ۴۲ یکی میشود ؛ ممکن است هر دو بیت اصلا جزء يك قصیده باشند و مصراعهای
این بیت بدست کاتبان پیش و پس شده باشند || ۶۲-۶۳ : / کیفر / لنت (س فاقد ؛ در ن
منسوب به رود کی ؛ بیت ۶۳ از روی مجمع الفرس سروری) ، فم ، فر (فقط بیت ۶۲) -
وعل || ۶۴ : / ستی / لعلج ، لئی - وعل

۵۹ زیر کسار : زیرك باز . لعلج - زیرك مار . لعلج اصل || ۶۰ : کذا در لنت || ۶۱
سنگم : بادم . فصل || غریاستك : غریاستك . لئی - غریاستك . فم ، فر ، فتن || با خسته :
بر خسته . فم ، فر ، فتن || ناری : ناری . لئی || (مصراع دوم) : نزدیک تو چون زهرست نوتی
و غریاستك . فعل || ۶۲ مار : یوز . لنت ن || ۶۳ طبع : قمل . لنت || ۶۴ می ستند تا .
کذا در لعلج : می شد تا . لئی || بر ماهی چو زندان گشته زی : ماهی بر زمین مانند ری .
لئی

(رباعی)

ای گشته من از غم فراوان تو پست
شد قامت من ز درد هجران تو نشست
ای شسته من از فریب و دستان تو دست

خود هیچ کسی بسیرت رسان تو هست ۶۶

۶۶-۶۵ : لا (فقط در ع) ، عر ، حف ، انه (خلاصه ، واله)

۶۵ ز درد : ز بار . حف || ۶۶ ای : وی . حف || هست : پست . خلاصه (انه)

(مثنوی بیحر هزج)

بباید فیلسوفی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا
بکار دهر مولش گرچه بد نیست ولی درخیز کردن از خرد نیست
۶۹ ز روز واپسین آنکش خبر نیست جز آوردن بدنش کار دگر نیست
هر آن شمع که ایزد بر فروزد هر آنکش پف کند سبیل بسوزد
بر آغالیدنش استیز کردند بکینه چون پلنگش تیز کردند
۷۲ بخوشاندت گر خشکی فرایذ و گرسردی خود آن بیشت گزاید
دوستی عمل گر خواهی ای بار ز الفنجیدن علم است ناچار
اگر قارون شوی ز الفختن مال شوی در زیر پای خاک یا مال
۷۵ یکی گفتش که ای دانای کیهان که باز کرد با تو مکر و دستان ؟
پلنگ دژبازی دید بر کوه که شیر چرخ گشت از کیش استوه

۶۷ : / شیوا / فم ، فتن || ۶۸ : / مولش / فم ، فتن || ۶۹ : / آوردن بدن / فم ، فتن ||
۷۰ : / پف / لغت (فقط در نج) || ۷۱ : / آغالیدن / فم ، فتن || ۷۲ : / خوشی / لغت
(ع فاقد) || ۷۳ : / الفنجیدن / فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فتن || ۷۴ : / الفخت ،
الفختن / فم ، فتن || ۷۵ : / باز / فم ، فتن || ۷۶ : / دژبازی ، دژباز / فم ، فتن
۶۷ : / بباید ، بباید ، فتن || ۶۹ : / آنکش : آنکش ، فتن || ۷۲ : / بخوشاندت : اگر خوش آیدت ،
لغت ن || ۷۶ : / دژبازی : دژبازی ، فتن || دژ : دیده ، فم

چو آلیزنده شد در مرغزاری نباشد بر دلش از بار باری

(مثنوی بیحر رمل)

۷۸ چو نیاز آید سزاوار است داد جان من گریان این سالار باز
مازه گفتا هیچ شرم نیست و یک چون سبکساری نه بد دانی نه نیک

(مثنوی بیحر خفیف)

گشت بر منگله همه لب گشت داد در این جهان نشان بهشت
۸۱ هر که باشد سپوزگار بدهر نوش در کام او بون چون زهر

۷۷ : / آلیزنده / فم ، فتن || ۷۸ : / گریان / لغت (فقط در نج) || ۷۹ : / و یک / لغت
(مسکوره یعنی ظاهر ادبوشکوره) ، لغت (ع فاقد : منسوب به رودکی) ، فم (بی نام شاعر) ،
فتن (ایضا) || ۸۰ : / منگله / لغت (فقط در نج) || ۸۱ : / سپوزگار / فم ، فر ، فتن

۷۷ : / بار : بار ، فتن || ۷۹ : / چو : چو ، لغت اصل - بی ، فم ، فتن || ۸۱ : / در : در ، فر ||
چون : چو ، فتن

همه دعوی کنی و خانی ژاژ در همه کارها حقیری وهاژ

دیو بگرفته مر ترا بفسوس تو خوری بر زیان مال فسوس

آب انگور و آب نیلوفل مر مرا از عبیر و عسک بدل

تا کجا گوهر است بشناسم دست سوی دگر نپرواسم

سر وین چون سر وین پنگان اندرون چون برون بانگکان

(مثنوی بیحر سریع)

آ ۸۶ کاربشولی که خرد کیش شد از سر تدبیر و خرد پیش شد

ب ۸۶ هر چه بخوردی تو گوارنده باز گشته گوارش همه بر تو کداز

۸۲ : / هاز / لغت (فقط درس) ، فم || ۸۳ : / فسوس / فم ، فنی || ۸۴ : مع ۲۳ : / نیلویل / فج ، فم || ۸۵ : / پرواس ، یرماس / لفعج ، لفی ، لغت ، فج ، فم ، فر ، فنی : این بیت ممکن است مثنوی نباشد بلکه جزء آن فصدیه باشد که پیمهای ۴۰ و ۴۱ از آن باقی مانده است . || ۸۶ : / بانگکان / لغت (فقط در نج) || ۸۶ آ : / بشول ، بشول / فم ، فنی || ۸۶ ب : / کداز ، کراز / لغت (فقط درس) ، فم ، فنی

۸۴ نیلوفل : نیلویل ، فج ، فم || مر ، شد ، فج ، فم || ۸۵ تا : هر - فج ، فم ، فر ، فنی || گوهر است : گوهر بست ، لغت س ، فج ، فم ، فر ، فنی || بشناسم : بشناسم ، لغت || سوی : سوئی ، لفی || نپرواسم : نپرواسم ، فج ، فر || ۸۶ ب بخوردی : بخوردی ، فنی || گوارنده باز : گوارنده باد ، لغت ، فنی - گوارنده باد ، فم || کداز : کراز ، لغت س ، فم ، فنی

(مثنوی بیحر متقارب : آفرین نامه)

۸۷ بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختیست تلخ از نهاد
درختی که تلخش بوز گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
همان میوه تلخ آرز پدید از او چرب و شیرین نخواهی مزید
ز دشمن کر ایذون که یابی شکر

۹۰ گمان بر که زهر است هرگز مخور

پذیر گفت یگی روان خواه بوز بکوئی فرو شد چنان کم شنود
همی در بدر خشک نان باز جست مرا ورا همان پیشه بوز از نهضت

۹۳ * بیلغنج والفندیه بر لهو خور گلورا ز رشی بسر بر میر
* رسی بوز گویند شاه رسان همه ساله چشمش بیجیز کسان

۸۷ و ۹۰ : تحفل ۸۱ ب^۲، تحفظ (مهر ۵۰۵ : بی نام شاعر) : ۸۷ - ۸۹ : عر ، مف
۹۱ - ۹۲ : / روان خواه / لفعج ، لفی (فقط ۹۱) ، لغت (ع فائد : ۹۲ فقط از روی چ)
۹۳ - ۹۴ : / رس / لفعج (فقط ۹۳) ، لفی (ایضا) ، لغت (ع فائد : ۹۴ فقط درس)
فهم (فقط ۹۳) ، فنی (ایضا : جزء شاهنامه دانسته) ، فم (فقط ۹۴)

۸۷ استواری : مهریانی . مف - زندگانی . عر || درختیست : درخت است . تحفل || ۹۰
کرایذون که : کرایذونک . تحفل || ۹۱ گفت بکی : مرورا بک . لفی || ۹۳ بیلغنج :
میلغنج . فنی || دوز . لغت || الفندیه بر لهو خور : الفندیه خویش خور . لغت - الفندیه خود
بخور . فهم ، فنی || (مصراع دوم) : کلو از رسی ات بجائی میر . فنی (کذا) || ۹۴ شاه
رسان : شاه رسان . لغت - سالارشان . فم

۹۶ برای که مرد اندر آمد بس
بر آن راه نیزش نباید گذر
گناهی که کردی و بر تو گذشت
نبایدت هرگز بدو باز گشت
نه هر بار بر تو همان بگذرد
نه آهو همه ساله سبزی چرد
پشیمانی از کرده يك بار بس
هلاهل دوباره نخوردست کس

۹۹ پرچهره فرزند دارن یکی
مر اورا خرد نی و تیمار نی
شد آمدش بینم سوی زرگران
کتر او شوختر کم بود کوزکی
۱۰۲ بخواند آنکهی زرگر دندرا
هماره ستوهند از او دیگران
ز همسایگان تنی چند را
شوخیش اندر جهان یار نی

سوی آسمان کردش آن مرد روی
بگفت ای خدا این تن من بشوی
از این آژغان پاک کن مرا
همه آفرین ز آفرینش ترا

۱۰۵ بفرمود داور که می خواره را
بخفجه بگوید بیچاره را

۹۵ - ۹۸ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفظ ۶۱ - ۶۲ (مهر ۵۱۰ : بی نام شاعر) || ۹۹ - ۱۰۲ :
/ دند / لفع ، لفی ، لغت (۹۹ - ۱۰۱ فقط از روی ج) ، فج (فقط ۱۰۲) ، فر (ایضا) ، فش
(ایضا) ، فق (ایضا) || ۱۰۳ - ۱۰۴ : آژغ / لغت (فقط در ن) || ۱۰۵ : خفجه /
لفج ، لفی ، فغم ؛ در فش بیتی بی نام شاعر نقل شده است که تا اندازه ای با بیت حاضر
شباهت دارد

۹۵ آمد : آید . تحفل || ۹۶ کردی و : کردی . تحفل || ۹۷ همان بگذرد . تصحیح فیاسی
چاپ تحفة الملوك ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۷۸ : گذر بر گذرد . تحفل - گذر بگذرد . تحفظ
|| ۹۹ کتر او شوختر کم بود : کروشوختر کم که . لفی || ۱۰۱ دیگران . لغت (اصلاح) :
دل گران . لفع || (مصراع دوم) : همان زرگرانند از زر دگران . لفی || ۱۰۲ بخواند :
بخوان . لغت س ن || همسایگانان : همسایگان . لغت ن - همسایگان . فج ، فر ، فش ||
۱۰۴ آژغان . لغت (اصلاح) : آژغها . لغت ن || ۱۰۵ می خواره را : می خواره را . لفع ||
بگوید : بگویند . لفی || بیچاره را : بیچاره . لفع - و بیچاره را . فغم

بیاموز هر چند بتوانیا مگر خویشتن شاه گردانیا

زده گونه ریجال وده گونه وا کلونیدکی مر یکی را سزا

۱۰۸ تو توانی بر او کار بستن غریب که نادان همه راست بیند وریب

جهان دیده ای دیدم از شهر بلخ ز هر گونه کشته بسر برش چرخ

۱۰۹ خرامیدن کبک بینی بشخ تو کوئی زدیبا فکندست نخ

کسی کاندرا آب است و آب آشناست

۱۱۱ از آب ارچو ز آتش نترسد سزاست

منش باید از مرد چون سرو راست اگر برز و بالا ندارد رواست

۱۰۶ راحة الانسان نسخة کتابخانه ملی پاریس ۱۳۲۵ Supp. Pers. ۳۱ ورق ب (بعد از
بیت ذیل : ونگه کن که در نامه آفرین چه گوید سرانجامه [کذا] ط . سرانجامه]
پاک دین () || ۱۰۷ : وا / لغت (فقط دو نخ) || ۱۰۸ : دریب / لفع ، لفی ، لغت ،
فغم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ در فرهنگنامه حسین وفائی این بیت به رودکی
منسوب شده است (ر . ک . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۰) ||
۱۰۹ : چرخ / لغت (فقط در س) || ۱۱۰ : شخ / لفع ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فغم ،
فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۱۱ : آشنا / لفع ، لفی ، لغت (ع و ن فاقد) ، فم ،
فش (بی نام شاعر) || ۱۱۲ : منش / لغت (فقط در س) ، فج ، فم ، فش ؛

۱۰۷ مر یکی را : مر یکی . لغت || ۱۰۸ بر او : له . لفی || نادان : دان . فم || دریب :
وزیب . لفی || ۱۱۰ بینی : کوئی . لفی || فکندست نخ : ولندست نخ . لفع اصل - وکندست
نخ . لفی || ۱۱۱ است و : است . فش || از آب : ز آب . لغت س || او چو ز : ارچو .
لفی ، لغت س - از چو . فش - چو . فم || نترسد سزاست : نترسد رواست . لغت س ، فم ، فش

کرا دوست مهمان بود یانه دوست شب دروز بیمار مهمان بر اوست
 ۱۱۴ نداند دل آمرغ پیوند دوست بذانگه که با دوست کارش نکوست
 بیلغده باید کنون چاره نیست بیلغنج و چاره من بکیست
 درشت است پاسخ ولیکن درست درستی درشتی نماید نخست
 ۱۱۷ کمان برد کز بخت و ارون برست نشد بخت و ارون از آن يك بدست
 بدانك کینت گردن درست بذبذار زشت و بکردار زست
 مریدان ز بازوش برکنند گوشت مر آن کوبه را داذ با بك دو غوشت

۱۱۳ : قابوسنامه چاپ نفیسی م. ۵۰، چاپ لوی م. ۳۹ : مف || ۱۱۴ : / آمرغ / لغت
 (فقط درس) ، فج ، فر ، فش || ۱۱۵ : / الفغه / لنج ، لفی ، لغت (فقط درس) || ۱۱۶ :
 نرج ۲۴۶ آ || ۱۱۷ : / و ارون / لغت (ع فافد) || ۱۱۸ : / زست / لغت (فقط درس) ||
 ۱۱۹ : / غوشت / لنج ، لفی

۱۱۳ بون : شود . قابوسنامه چاپ لوی || یا نه : تا به . قابوسنامه چاپ لوی نسخه - نزد
 ایضاً || بر اوست : بدوست - مف - نکوست . قابوسنامه چاپ نفیسی || ۱۱۴ بدانگه که با :
 نداند که بی . فج ، فش - بدانکه بی . فر || ۱۱۵ بیلغده . لفی ، لغت : بیلغده . لنج ||
 ۱۱۶ پاسخ : پاسخ . نرج اصل || ۱۱۸ بدانك کینت : کذا در لغت || ۱۱۹ : کذا در لنج
 اصل || برکنند : کنند . لفی || کوبه : کربه . لفی || بابك : بابك . لنج (اصلاح)

۱۲۰ بشاه دذان کلته روباه گفت که دانا زن این داستان در نهفت
 من اندر نهان زین جهان فراخ بر آورده کردم یکی سنگلاخ
 بچشم تو اندر خس افکند باز بیجشمت بر از باز رنج اوقات
 ۱۲۳ خداوند ما نوح قرخ نژاد که بر شهریاران بگسترد داد
 کلیمی که خواهد ربودش باز زکردن بشخشد هم از بامداد
 همی گفت کاین رسم کهید نهان از این دل بگردان که بس بد نهان
 خورای تو نبود بجز کار بد بود کار بد از در هیربه
 ۱۲۶ سخنگوی گشتی سلیمان کرد نفوشاك بودی مسلمات کرد

بر آغالش هر دو آغاز کرد بدی گفت و یکی همه راز کرد

۱۲۰ : / کلته / لنج (م ۱۲ و س ۱۴) ، لفی (فقط درجای دوم) ، فعل (منسوب به عنصری) ،
 فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش (عنصری) || ۱۲۱ : / سنگلاخ / لنج || ۱۲۲ : / خس /
 لغت || ۱۲۳ : / نژاد / لغت (فقط درس) || ۱۲۴ : / شخش ، شخش / لغت (فقط درس) ،
 فم ، فر || ۱۲۵ : / کهید / لغت (فقط درس) || ۱۲۶ : / خورا / فم ، فر || ۱۲۷ :
 / نفوشاك / لنج ، لفی ، لغت ، فحم ، فم ، فش ، فق || ۱۲۸ : / آغالش / لنج ، لفی ، لغت
 (ع فافد)

۱۲۰ دذان : داذ آن . لنج (س ۱۲) اصل - دوان . فم || ۱۲۴ کلیمی : کلیم . فم || ۱۲۶
 بجز : چنین . فر || ۱۲۷ گشتی : بودی . لفی || سلیمان کرد : سلیمان کرد . لفی || ۱۲۸
 بر : ر . لغت (غلط چاپ)

- ۱۲۹ خنك آن کسی را کز او رشك برد کسی کو بیخشايش اندر بمرد
سرانجام آغاز این نامه کرد جوان بوز چون سی و سه ساله مرد
بسا خان کاشانه و خان غرد بذو اندرون شادی و نوش خورد
۱۳۰ * فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد
نه بهرام گوهرت نه اورمزد فرزندی و جاوید نبود فرزد
۱۳۱ ز اندرز موبد شکینده شد سر از راه سودايش کینده شد
که بی داور این دآوری نگسلند دبر بی کتاه ایچ بر نیشلد
۱۳۵ * تن و جان چو هر دو فروز آمدند بیک جای هر دو پسخده شدند

۱۲۹ : / رشك / لغت (فقط در س) || ۱۳۰ : / آغاز / لغت (فقط در س) || ۱۳۱ : / یادغرد ، غرد / لغت ، لغی ، لغت (ع و س فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع اول) فتن ، فتن || ۱۳۲ : / فرزد / لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فتن (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۳۳ : / اورمزد / لغت || ۱۳۴ : / شکینده / فم || ۱۳۵ : / پسل ، پشل / لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فعل ، فتن || ۱۳۵ : / پسخده / فم ، فتن (منسوب به عنصری)

۱۳۱ : / با خان : / با خان و / لغت - / با خانه و / لغی - / با جای فم ، / فرزد خوش آن جای فم ، / فتن || / خان غرد : / خانه غرد - فم - / باز غرد / لغت ، لغی ، فج ، فتن || / بذو اندرون : / بدان اندرون - فم - / بر آرد زو / لغت ن || ۱۳۲ : / فروتر : / فراتر / لغی || ۱۳۳ : / فرزندی و : / فرزندی / لغت اصل || ۱۳۴ : / ایچ : / ایچ ، بذ : / ایچ ، نیشلد : / نیشلد ، فحم ، فتن || ۱۳۵ : / فروز : / فرار / فتن || / پسخده : / پسخده ، فم ، فتن

- ابی دانشان بار تو کی کشند؟ ابی دانشان دشمن دانشند
گوازه که خندانمندت کند سرانجام با دوست جنگه افکنند
اگر روزی از تو پژوهش کنند همه مردمانت نکوهش کنند ۱۳۸
۵ دوم دانش از آسمان بلند که بریای چون است می دارویند؟
ز الفنج دانش دلش گنج بود جهان دیده ردانش الفنج بود
یکی زشت روئی بد آغاز بود نو کوئی بمردم گری مار بود ۱۴۱
کجا باغ بوئی همه راغ بود کجا راغ بوئی همه باغ بود
دلی که پر از زوغ هجران بود ورا وصل معشوقه درمان بود

۱۳۶ : / تحفل ۶۷ آ ، / تحفط (مهر ۵۰۰) || ۱۳۷ : / گوازه / لغت (فقط در س) || ۱۳۸ : / نکوهش / لغت (فقط در نج) ، فم || ۱۳۹ : / دار / لغت (فقط در نج) ، فم (جزء شاهنامه دانسته) ، / فر (منسوب به فردوسی) ، فتن (ایضا) || ۱۴۰ : / الفنج / فم ، فر ، فتن (ترتیب دو مصراع مقلوب) || ۱۴۱ : / بدآغار / فم ، فتن || ۱۴۲ : / راغ / لغت (فقط در ن) ، فتن (منسوب به لطینی) || ۱۴۳ : / زوغ / لغت (فقط در نج)

۱۳۸ : / روزی : / روز ، فم || ۱۴۰ : / جهان دیده و : / جهان دیده - فم - / جهان دیده را / فتن || ۱۴۱ : / زشت روئی : / زشت روی و / فتن || ۱۴۲ : / باغ بوئی : / باغ بینی / فتن || / همه باغ بود : / همه راغ بود / فتن

۱۴۴ زمین چون سنی بینی وآب رود بگیرد فراز و تپاید فروز
توگر بنزدیک زن خفته بود زن از خواب شرافک مردم شتون
شنیدم که خسرو بگوشاسب دید چنان کآتشى شد بدورش بدید
۱۴۵ سبك نيك زن سوى چاكر دويد برهنه باندام من در مخيد
كرانه بكردم ز ياران بد كه بتياذ من استوار است خود
بهر دشت ورزه يجستى ز كار نبودى بكشت و درودنى بكار

۱۵۰ مكر پيش بنشانند روزگار كه به زو نيابى نو آموزگار

۱۴۴ / سنى / لنج ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، قم ، فتن || ۱۴۵ / شرافك / لنج ، لنى ، لغت (فقط در نج) ، فحم ، فتن ؛ / شلبوى / شكبوى / لغت (فقط در چ [ظ - ع]) ، فج ، قم ، - فر || ۱۴۶ / گوشاسب ، گوشاسب / لغت (فقط در نج) ، فج (منسوب به فردوسى) ، قم (بى نام شاعر) ، فر (فقط مصراع اول : فردوسى) ، فتن (بحرف «كاف» بى نام شاعر ؛ بحرف «كاف» منسوب به فردوسى) || ۱۴۷ / مخيد ، مخيده ، مخيدن / لغت ص ۱۱۴ (ع فاقد) و ص ۵۱۳ (فقط در نج) ، فج ، فتن || ۱۴۸ / كرانه / لغت (ع و ن فاقد) || ۱۴۹ / ورزه / لغت (فقط در نج) || ۱۵۰ / مع ۳۴۳

۱۴۴ بگیرد فراز : بگیرد قرار . فحم - بكردد فراز . قم ، فتن || تپايد : تپايد . لغت ، فتن - تپايد . قم - تپايد . لنج || ۱۴۵ توگر : توگر . لنج : توگر . نسخه هاى ديگر || زن از خواب : زن از خاك . لغت نج - كه در خواب . قم (بلغت «شكبوى») - كه لاكاه . فج ، فر || شرافك : شلبوى . لغت (بلغت «شلبوى») ، فج ، فر - شكبوى . قم || مردم : مردى . لغت (بلغت «شلبوى») || ۱۴۶ شد بدورش : بدورش . لغت اصل - شد ز دورى . فج ، قم ، فتن || ۱۴۷ نيك : شرم . لغت (ص ۱۱۴) ن - پير . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فتن || چاكر : خانه . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فتن || من : او . لغت (ص ۵۱۳) ، فج ، فتن || در مخيد : بر مخيد . فتن || ۱۴۹ - كذا در اصل

كشاده در هر دو آزاده وار ميان كوى كندورى افكنده خوار
دوخش ار نخندن بگام بهار همانا نگريند چنين ابر زار
كجا كوهري چيره شذرين چهار يكي آخشيجش يراو بر كمار ۱۵۳
بذو گفت مردى سوى روزبار برون اندرون شو همى بى شمار
بكفالكى رفته از پنجهر رميزه از او مرغك كرمسير
اكر بازي اندر چغوكم نكر وكر باشه اى سوى بطن مهر ۱۵۶
ستايش خوش آمدش بر يك هنر نكوهش نيامدش خود زاييج در

۱۵۱ / كندورى ، كندوره / لنج ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فر ، فتن || ۱۵۲ / درخش ، درخش / لنج ، لنى ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، قم (بى نام شاعر) ، فتن (ايضا) ، نغيسى ۱۰۹۸ (در فرهنگى كه مأخذ آن سرورى بوده است منسوب به رودكى) || ۱۵۳ / آخشيج / لنج (بى نام شاعر) ، لنى (ابوشكور) ، لغت (ايضا) || ۱۵۴ / شمار / لغت ، قم ، فر ، فتن || ۱۵۵ / كيفال / لنج ، لنى ، لغت (ع فاقد) || ۱۵۶ / چغو / لنج ، لنى ، لغت (ع و ن فاقد) ، فحم ، قم ، فر ، فتن ، فق (جزء شاهنامه دانسته) : / چكك / لنج ، لغت (ع فاقد) || ۱۵۷ / ستايش / لنج ، لنى

۱۵۱ كشاده در مردو : ستاده دران كوى . فر - ستاره دران كوى . فتن || ميان كوى : دران كوى . فر ، فتن || كندورى : كندوره . فر ، فتن || خوار : زار . فحم || ۱۵۲ دوخش : لغت : درخش . نسخه هاى ديگر || نخندن : بخندد . فحم ، قم ، فتن || بگام : بوقت . قم ، فتن || بهار : بهار . لنى || نگريند : بگريند . فحم - نكوبند . فتن || ۱۵۳ چيره : خيره . لغت - خيره . لنى || چهار : جهان . لنج ، لنى || ۱۵۴ شو : شد . قم ، فر ، فتن || ۱۵۵ بكفالكى : بكفالكى . لنى - بكيفالكى . لنج - بكيفالكى . لغت - يكفالكى . لغت مع || پنجهر : بنهجير . لنج اصل - اين هجير . لنى || ۱۵۶ چغو : چكك . لنج (بلغت «چكك») ، لغت (ايضا) || باشه اى : باشه . لنى ، قم || بطن : بطك . لغت (بلغت «چغو») ن || يك : هر . لنى || زاييج : زاييج . لنج اصل - زاييج . لنى

بکی دژبروئیست پر خاشخیز کز او هست شیر زبان را حذر

۱۵۹ پر از میوه کن خانه را تا بدر پر از دانه کن خنبه را تا بسر

کراسوخت خرمن چه خواهد دگر؟ جهان را همه سوختن سر بسر

مر او را بکی پرمخیده پسر زمهر جهان بر پذیر کینه ور

۱۶۲ کهر کر شماری تو بیش از هنر زهر هنر شد کرامی کهر

سری بی تن و پهن کشته بگوز تنی بی سر افکنده بر خاک برز

بیاموز تا بد نباشدت روز چو پروانه مر خویشتن را مسوز

۱۵۸ : / دژبرو / فم ، فر ، فش || ۱۵۹ : / خنبه / لفج ، لفی ، فحل ، فش ؛
/ چینه / لغت (فقط در نج) || ۱۶۰ : / خرمن / لغت (فقط در س) || ۱۶۱ : / پرمخیده ،
پرمخیده / فج ، فم ، فر ، فش || ۱۶۲ : تحفل ۶۱ آ ، تحفظ ۱۰ (مهر ۵۰۷ ؛ بی نام شاعر) ||
۱۶۳ : / کرز / لفج || ۱۶۴ : / پروانه / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده)

۱۵۸ دژبروئیست : دژبروئیست . فم ، فر - دژبرو هست . فش || پرخاشخیز : پرخاشخیز .
نش || حذر : خود . فش || ۱۵۹ خانه : دانه . لفی || تا بدر : با پذیر . لفج ، لفی - تا بدر .
فش - تا بدر . فحل - تا بسر . لغت || خنبه : خنبه (بفتح اول) . لفج ، فحل - چینه .
لغت || تا بسر : با پسر . لفج ، لفی - تا پسر . فش - تا بسر . فحل || ۱۶۱ مر : بد . فج ،
فر || پرمخیده : پرمخیده . فج ، فر - پرمخیده . فم ، فش || زمهر : زهر . فج ، فر ||
۱۶۲ کر شماری تو : کر چه بالا نه . تحفل || ۱۶۴ نباشدت : نباشدت . لغت نج

نه آن زمین بیاورد روزی بنیز نه او را از آن اندهی بد بنیز ۱۶۵

مکن خویشتن سهمگن چاپلوس که بسته بوز چاپلوس از فسوس

بکی بهر مرا بر سه بهر است بخش تو هم بر سه بهر ایچ بر تر مشخش

جز از خاک چیزی ندید از خوردن بکی جامعه ای دید او از برش ۱۶۸

نه بیغاره دیدند بر بد کنش نه درویش را ایچ سو سرزتش

بهر نیک و بد هر دوان يك منش بر از اندرون هر دوان بد کنش

۱۷۱ زدن مرد را تیغ بر تار خویش به از باز گشتن ز گفتار خویش

يك آهوست خوان را که ناریش پیش چو پیش آوریدی صد آهوت پیش

تو سیمین بری من چو زرین اباغ نونابان مهی من چو سوزان چراغ

۱۶۵ : مع ۲۲۵ : / بنیز / لفج ، لفی . لغت (ع فاقده) ، فم ، فش || ۱۶۶ :
/ چاپلوس / لفج ، لفی || ۱۶۷ : / شخش ، مشخش / لفج ، لفی . لغت (فقط در ن) ، فجم ،
فم ، فش || ۱۶۸ : / جامعه / لغت (فقط در نج) || ۱۶۹ : / بیغاره / لغت (فقط در ن) ||
۱۷۰ : / منش / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقده) || ۱۷۱ : / تار / لغت (ع فاقده) ، فم ،
فش || ۱۷۲ : / آهو / لغت (فقط در س) ، فم || ۱۷۳ : عر ، مف

۱۶۵ آن زن : آن زن . لفج - آن را . لغت - این را . فم || او را از آن : این را
از آن . لفج ، لفی ، مع - او را از این . لغت - آن را از او . فم || بد بنیز : مع : بود
نیز . نسخه های دیگر ۱۶۶ فسوس : فلوس . لفی || ۱۶۷ بکی : که این . فم || بهر ایچ :
بخش ایچ . لفج ، لفی || ۱۷۱ تیغ : چوب . لغت س || گشتن : ماندن . لغت س || ۱۷۲ چو :
که . فم || ۱۷۳ سیمین بری : سیمین مهی . عر

- ۱۷۴ یگماز بنشست بمیان باغ بخورد و بیاران او شد نفاغ
چو بر رویت از پیری افتد نجوغ نیینی دگر در دل خون فروغ
همی گفت با او کراف و دروغ مگر کاندل آرد سرش را بیوغ
۱۷۷ ورا بدون که پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرد سر من بیوغ
بذا که که کیرن جهان کرد و میغ کل پشت چو کافت کردد ستیغ

۱۷۴ : / نفاغ / لفعج ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فث ؛ این بیت با شاهنامه مس ۱۰۶۷
بیت ۴۴ و با بیتی منسوب به فردوسی که در لفت در ذیل لفت « یگماز » آمده است تا اندازه‌ای
شبهت دارد || ۱۷۵ : / انجوغ / قم ، فث (فقط مصراع اول) ؛ / افروغ / قم ، فث ؛ این
بیت در مأخذها بیحد متقارب سالم آمده است ، ولی بعید نیست که اصلاً جزء مثنوی بیحر
متقارب مقصور بوده باشد و نفیسی ۱۲۳۸ ظاهراً بشصح فیامی آن را همینطور نوشته است ||
۱۷۶ : / یوغ / لفت (فقط درس) || ۱۷۷ : / بوغ / لفعج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ،
قم ، فث ، فق (جزء شاهنامه ۸۰ دانسته) || ۱۷۸ : / ستیغ / لفعج ، لفی ، لفت (در ذیل لفت
« ستیغ » ، غلط چاپ بجای « ستیغ » ؛ ع فاقد) ، قم ، فر ، / کل / فچ ، فر ، فث

۱۷۴ بیاران او شد : بیاران شد او . لفت ن - بیاران بداد او . فحم ، فث || نفاغ :
نفاغ ، فحم ، فث || ۱۷۵ از پیری افتد نجوغ : نفیسی ۱۲۳۸ : از پیری افتاد انجوغ .
قم ، فث (بلفظ « انجوغ ») - افتاد از پیری انجوغ . فث (بلفظ « افروغ ») || خون فروغ :
نفیسی ۱۲۳۸ : خویش افروغ . قم ، فث || ۱۷۷ در : کر . فحم ، فث || ۱۷۸ کیرن :
کردد . فر (بلفظ « ستیغ ») || کردد و : کردد و . لفت (غلط چاپ) || کل پشت چو کافت :
کل و پشت چو کافت لفت - سر نوک روج تو . قم (بلفظ « ستیغ ») ، فر (ایضاً)

- کشاورز و آهنگر و پای باف چو بی کار باشند سرشان بکاف
۱۸۰ نکویم من این خواب شاه از کراف زبان زود نکشایم از بهر لاف
۱۸۱ بگویش که من نامه‌ای نغزناک فراز آوریدستم از مغز پاک
چنین گفت هارون مرا روزمرک چنین مییاد مییاد مییاد مییاد
۱۸۳ باهن تکه کن که بزنند سنگ نرست آهن از سنگ می آذرنگ
کوازه که هشتش سرانجام جنگ یکی خوی زشت است از او دارشنگ

ز فرزند بر جان و نشت آذرنگ نواز مهر او روز و شب چون نهنگ

۱۷۹ : / شکاف / کاف / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، قم ؛ / کشاورز / لفعج ،
لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ، قم ؛ / پای باف / لفت (ع فاقد) ، فحم ، قم ، فث || ۱۸۰ :
/ لاف / لفعج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۸۱ : / نغز / لفعج
(منسوب به عنصری) ، لفی (بو شکور) ، لفت (فقط در نغز : بو شکور) ، فحم (عنصری) ، فث
(ایضاً) || ۱۸۲ : / میجرک / لفعج ، لفت (ع فاقد) ؛ در ن : قریب دو مصراع مقلوب) ، فحم ،
فچ ، قم ، فر ، فق (قریب دو مصراع مقلوب : جزء شاهنامه دانسته) || ۱۸۳ : / آذرنگ /
لفعج || ۱۸۴ : / کوازه / لفت (فقط در ن) || ۱۸۵ : / آذرنگ . آذرنگ / لفعج ، لفی ،
فحم ، فث

۱۷۹ باشتد : گفتند . قم (بلفظ « کشاورز ») ، فث (بلفظ « کاف ») - مانند . فحم -
ماندند . فث (بلفظ « پای باف ») || بکاف : شکاف . لفی (بلفظ « شکاف ») || (مصراع دوم) :
چو بی کار با بی سرش را بکاف . لفت س (بلفظ « پای باف ») - چو کردد نوایگر - سرش را بکاف .
لغت س (بلفظ « کاف ») || ۱۸۰ این خواب شاه : ای خوب شاه . لفت || نکشایم : بکشایم .
لفی || ۱۸۱ نغزناک : نغزناک . لفعج اصل - نغزناک . لفت فچ ، لفی || ۱۸۲ میجرک :
میجرک . لفعج اصل || ۱۸۵ از مهر : از بهر . فحم ، فث || آذرنگ : آذرنگ . فحم ، فث

- ۱۸۶ کش این داستان را بگفت از فیال / ابر سیصد و سی و سه بود سال
- ❖ دل من بر آزار از آن بد سگال / نبد دست من چیره بر بد همال
- به افزای خوانند اورا بنام / هم از نام و کردار وهم اوستام
- ۱۸۹ مکر مردمی کش بود مکر مام / بدادش بستاد از اوستام
- ❖ وز آن پس که بد کرد بگذاشتم / بدو بر سپاسه پنداشتم
- چه بایست کردن کنون با قدم / مکر خانه رویی چو روبه بدم
- ۱۹۲ من آنگاه سو کند انیسان خورم / کز این شهر من رخت بر تر برم

۱۸۶ : / فیال / لفعج، لعی، لغت، فنی، فق || ۱۸۲ : / همال / لنج، لعی (منسوب به فرخی، غلط)، لغت (ع و س فاند) || ۱۸۸ : / اوستام / لفعج، لعی، فحمپ، فم، فر، فنی، فق || ۱۸۹ : / اوستام / لغت (فقط درن و س) || ۱۹۰ : / سپاسه، سیاس / لنج (منسوب به معزی)، لعی، فم، فنی، فق || ۱۹۱ : / با قدم / لنج، لعی، فم، فر، فنی || ۱۹۲ : / انیسان / لفعج، لعی، لغت (ع و س فاند)، فحل، فنی

۱۸۶ کش این داستان را بگفت. لغت نج: کی آن داستان کی نگفت. لنج - کی آن داستان بر نگفت. لعی - مر این داستان کی نگفت. لغت - پس این داستان کی نگفت. فنی، فق || ۱۸۷ چیره و حیره. لنج اصل || ۱۸۸ از نام: از گفت - فحمپ، فق || و کردار و هم: و کردار و از - فحم، فق - و کردی و هم از - فحمپ || ۱۹۰ وژ: از - فم، فنی، فق || پنداشتم: پنداشتم. لعی || (مصراع دوم): برو برسیاسی بنگماشتم. فم، فنی، فق || ۱۹۲ انیسان: سیان. لغت نج || بر تر: بیرون. لعی، فحل، فنی

- ... لطیف و جوانم چو گل در بهار
- فزاکن نیم سال خورده نیم / ابر جفت بیداد کرده نیم
- زبان آورش گفت دنو نیز هم / چو خسرو مکن روی بر ما دزم ۱۹۵
- چو دینار باید مرا یا درم / فراز آورم من بنوک قلم
- کمان برد کش کنج بر استران / بود به چو بر پشت کلتنه خران
- تکاپوی مردم بسوز وزبان / بتا و مکر هر سوئی نازبان ۱۹۸
- ❖ بر او نازه شد کینه زوزبان / بکردندش از هر چه کرد او شبان

۱۹۳ - ۱۹۴ : / فزاکن، پزاکن / لغت (فقط درن و س)، فم، فنی: لغت فقط بیت ۱۹۴ را دارد، فم و فنی فقط مصراع اول این بیت را دارند ولی قبل از آن مصراع ۱۹۴ را نوشته اند مثل اینکه این دو مصراع جزء يك بیت باشند: احتمال میرود که این مصراع اصلاً جزء بیت قبل بوده است و ما آن را همینطور نوشته ایم || ۱۹۵ : / دزم / لنج، لعی، لغت (فقط درنج) || ۱۹۶ : / نوك / لفعج، لعی، لغت (فقط درنج) || ۱۹۷ : / کلتنه / لنج، لعی، فعل، فنی || ۱۹۸ : / تکاپوی / لنج، لعی، لغت (ع فاند) || ۱۹۹ : / شبان / لغت (فقط درس)، فج (در نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1560 منسوب به فردوسی، ولی در نسخه Supp. Pers. 1284 منسوب به ابوشکور)، فم، فنی

۱۹۴ فزاکن: پزاکن. فم، فنی || ۱۹۵ گفت و: گفت. لعی - بانی. لغت نج || ۱۹۶ چو دینار باید مرا: اگر زر خواهی ز من. لغت || درم: قلم. لعی || ۱۹۷ کمان: کما. لعی || ۱۹۸ بتا و مکر: بتا و مکر. لعی - بناب و بدو. لغت نج || ۱۹۹ وز زبان: سالیان. فج (نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1284)، فم، فنی - مر زبان. فج (نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. Pers. 1560) || بکردندش: نکردندش. فنی

- همه باز بسته بدین آسمان که بر کرده بینی بسان کیان
 ۲۰۱ نشاید درون نا پسفده شدن نباید که نتوانش باز آمدن
 * زدانا شنیدم که بیمان شکن زن جاف جاف است آسان فکن
 نگویند تخت شد همچو بختش نگویند ابا سیب رنگین بآب اندرون
 ۲۰۴ سپاه اندک درای و دانش قزون به از لشکر کشتن بی رهنمون
 * پتا روزگاری بر آید بر این کنم پیش هر کس ترا آفرین
 چه بیند بدین اندرون ژرف بین؟ چه گوئی توای فیلسوف اندر این؟
 ۲۰۷ گرا بزدون که پوزش پذیری زمین و گر نیز رفیع آید از خویشتن

۲۰۰ : / کیان / لفتح ، لعی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فتن ، فقی ||
 ۲۰۱ : / بسفده / لفت (فقط در س) || ۲۰۲ : / جاف جاف / لفتح ، لعی ، لفت (ع فاقد) ،
 فحم ، فم ، فتن ، فقی (جزء شاهنامه دانسته) : / آسال / فح ، فر ، فتن || ۲۰۳ : / نگویند /
 لفت (فقط در س) || ۲۰۴ : / کشتن / لفت (فقط در س) || ۲۰۵ : / بنا ، بیا / لفتح ، لعی ، لفت
 (ع و س فاقد) ، فح ، (منسوب به عنصری) ، فم ، فر ، (عنصری) ، فتن || ۲۰۶ : / ژرف /
 لفتح ، لعی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فتن || ۲۰۷ : / پوزش / لفتح ، لعی ، لفت (ع فاقد)

۲۰۰ آسمان : ریمان ، لفت || کرده : پرد ، تمام نسخه ها || کیان : کیان ، تمام
 نسخه ها || ۲۰۱ پسفده : بسفده ، لفت || ۲۰۲ آسان فکن : آسال کتن ، فح ، فر ، فتن -
 بل کم ز زن ، فم ، فقی || ۲۰۵ پتا : بنا ، لفتح ، لعی ، لفت ، فح ، فم ، فر - بیا ، فتن : ر.ک ،
 ترجمه فرانسه || بر این : بدین ، لعی || ترا : ز نو ، فح - هزار ، فم ، فتن || ۲۰۶
 چه : چو ، لفت || بدین : بدو ، لعی || ۲۰۷ گر : در ، لفتح ، لعی || نیز : زمین ، لفت ن

- تن من همی گویم و جان من کدام من ار من نه جانم نه تن؟
 پس ارژاز و خوهل آوری پیش من همت خوهل پاسخ دهنده پیر زن
 * سوی رود یا کاروانی کشتن زهابی بدو اندرون سهمگن ۲۱۰
 پرد روحش از دیدن برز او کفزد مغزش از هیبت گرز او
 خرد باز همواره سالار تو میان از جهان جز خرد یار تو
 تو از من کتون داستانی شنو بر این داستان بیشتر زین منو ۲۱۳
 بکار آور آن دانشی کت خدبو بدانست و منکر بفرمان دیو
 * بشکرده پیرید زن را کلو نفو بر چنین ناشکیبا نفو

۲۰۸ : شرح قصیده ابوالهینم س ۷۰ || ۲۰۹ : / خوهل / لفتح ، لعی ، لفت (ع فاقد) ،
 فحم ، فتن || ۲۱۰ : / زهاب / لفتح ، لفت ، فقی (جزء شاهنامه دانسته) : / کشتن / لفتح ، لعی ،
 لفت (فقط در نج) ، فحم ، فتن || ۲۱۱ : / کفزد ، کفد / فم ، فتن || ۲۱۲ : / تحفل ۶۰ آ ،
 تحفظ ۸ (مهر ۵۰۷ : بی نام شاعر) || ۲۱۳ : / منو / لفتح ، لعی ، لفت (ع و س فاقد) ،
 فحم ، فتن || ۲۱۴ : / خدبو / لفت (فقط در ن) || ۲۱۵ : / تنو / لفتح ، لعی ، لفت (ع فاقد) ،
 فحم ، فتن : / نشکرده / ، فح ، فتن ، فقی (جزء شاهنامه دانسته)

۲۰۸ ار : از ، اصل || ۲۰۹ ار : از - فحم ، فتن || ۲۱۰ کاروانی : کاروان ، فحم ،
 فتن || بدو : بدوی ، لفت (بلفظ «زهاب») || ۲۱۱ پرد روحش : پرد و خوش - فتن || مغزش :
 جرخ ، فتن || ۲۱۳ بر این : بدین ، لفتح - بدین ، لعی || ۲۱۵ زن را - اورا : لفت س ، فقی -
 ویرا ، فح ، فتن || چنین : چنان ، لفتح ، لعی || ناشکیبا : کار با دانا ، فقی || نفو (آخر بیت) :
 نفو ، لعی

- ۲۱۶ کسی کز ره دوست رو نافته ز بیکار دشمن دلش نافته
چو خورشیدت آید بپرسج بزم جهان را ز بیروی نماند مزه
نشسته بصد فکر بر خامه‌ای گرفته درانگشت خود خامه‌ای
۲۱۹ کسی کو بمنشر بوز آوری ندارد بکس کینه و داوری
ز زر بر نهاده بسر مغفری ز فولاد کرده بیر بکتری
بخیلی مکن جاویدان بك بسی بدین آرزو چون منم خود رسی
۲۲۲ میلغنج دشمن که دشمن یکی قراوان و دوست ار هزاران کی
بگردار یکی همی کردمی وز الفغه خون همی خورد می
ز جور کسان دست گونه کنی دز آگاه را بر خون آگه کنی

۲۱۶ : / نافته / فم || ۲۱۷ : / مزه / لفع ، لفی (بی نام شاعر) ، فحم ، فتن ؛
/ بزم / فحمپ ، فتن || ۲۱۸ : / خامه / فم || ۲۱۹ : / آوری / فم ، فر ، فتن || ۲۲۰ :
/ بکتر / فم ، فتن || ۲۲۱ : / يك بسی / لفع ، لفی ، لغت (ع فافده) ، فحم ، فم ، فتن || ۲۲۲ :
/ الفنج / لفع ، لفی ، لغت ، فحم (منسوب به لطیفی) ، فم (بی نام شاعر) ، فتن (لطیفی) ؛ بقول
نقیسی ۱۱۰۲ این بیت به رودکی نیز منسوب شده است || ۲۲۳ : / الفغه / لغت (فقط در
ن) || ۲۲۴ : / دز آگاه / لفع ، لفی ، لغت (ع و س فافده) ، فحم ، فتن

۲۱۷ خورشیدت : خورشید . لفی ، فحم (بلفظ «بزم») ، فحمپ ، فتن || زبیرون : بپیرون .
فحم (بلفظ «مزه») ، فحمپ ، فتن || نماند : نماند . لفی || ۲۱۸ خامه‌ای . نقیسی ۱۲۳۹ : خامه .
فم (هر دو جا) || ۲۲۱ بخیلی : بخیلی . لفی - بخیککی . فحم - بجیککی . فم ، فتن || چون :
خود . لغت نج - که . فم || ۲۲۲ میلغنج : میلغنج . لفع اصل - مالفنج . لغت ن || هزار
اندکی : هزاران یکی . لفع ، لفی || ۲۲۴ جورچور : چیز چیز . لفع ، لفی

- بنایار سائی فکر نغشوی نیارم نکو گفت اگر نغشوی ۲۲۵
بداندیش دشمن بدو ویلجوی که تا چون رباید از او جفت اوی
جوان تاش پیری نیاید بروی جوانی بی آمرغ نزدیک اوی
نیاید که خسرو بوز باوه گوی بدشمن دهد باوه گوی آبروی ۲۲۸
زدبشار خیزد هزار آرزوی ز چشم است کوبند بر زدی کلوی
نکوهش رسیدی بهر آهویی ستایش بد از هر هنر هر سوئی

۲۲۵ : / خنود / لغت (ع فافده) || ۲۲۶ : / ذیل / لفع ، لفی ، لغت ، فحم ، فم (منسوب
به رودکی) || ۲۲۷ : / آمرغ / لفع ، لفی ، لغت (فقط در ن) ؛ فحم ، فتن || ۲۲۸ :
/ باوه ، بافه / فم ، فتن || ۲۲۹ : / رزد / لفع ، لفی ، فحم ، فچ ، فتن ؛ / رزد / فم ، فر ،
فتن || ۲۳۰ : / نکوهش / لفع ، لفی

۲۲۵ نکو : چنین . لغت س || نغشوی : بشنوی . لغت س || ۲۲۶ بداندیش : نداندیش .
لفی - بداندیش و . فحم || بدو : شده . لفع ، لفی - بود . فم - پر از . فحم || ویلجوی :
ویلجو . فم || رباید : ستاند . فم - ستالی . لغت || جفت اوی : جفت او . لفی - چیز او . لغت ،
فم || ۲۲۷ بی آمرغ : بی داغ . لفی - بامرغ . فتن || ۲۲۸ باوه گوی : یافه گوی . فتن (هر دو
جا) || ۲۲۹ هزار : همه . فم ، فتن (بلفظ «رزد») || رزدی کلوی : رزدی خلق . لفع اصل ،
لفی - رزد کلو . فتن (بلفظ «رزد») - رزد کلو ، فم ، فر ، فتن (بلفظ «رزد») || ۲۳۰ بد :
بر . لفی - پر . لفع

اشعار پراکنده‌ای که در مآخذ
بدون نام نویسنده نقل شده
و گویا از ابیات آفرین‌نامه بوده است

- ۲۳۱ * شکیبائی اندر همه کارها به از شوشه زر بخوارها
* شکیبائی اندر دل تنگ نه شکیبائی از گنج بسیار به
- ۲۳۴ * پیامور تا زنده‌ای روز و شب چنین گفت دانا که بگشای لب
* نهاده زبن خود چنین آموخت که از به بدانش گرین آموخت
- * خرد چون ندانی پیامور زدت چو پژمرده کردی برافروزدت
* خرد بی‌میانجی و بی‌ره‌نمای بداند که هست این جهان را خدای
- ۲۳۷ * درم مایه و روح ، دانائی است درم گردد کن تا توانائی است
* چو پشت است مرمر در خواسته کرا خواسته کارش آراسته
* بفرایند از خواسته هوش و رای تهی دست را دل نباشد بجای
۲۴۰ * توانگر بر آفرین سال و ماه و درویش نفرین بر آفرین بی‌گناه

۲۳۱-۲۳۲ : تحفل ۹۸ ب ، تحفل ۶۵ (مهر ۵۱۰) || ۲۳۳-۲۳۴ : تحفل ۹۰ آ ،
تحفل ۴۷ (مهر ۵۰۹) || ۲۳۵-۲۳۶ : تحفل ۵۶ آ ، تحفل ۲ (مهر ۵۰۷) ، فاند مصراع اول
بیت (۵۳۵) || ۲۳۷-۲۴۰ : تحفل ۸۹ آ ، تحفل ۴۶ (مهر ۵۰۹)

۲۳۱ به از : نه از ، مهر || ۲۳۴ نهاده زبن : نهان زبن ، تحفل || ۲۳۷ (مصراع اول) :
درم مایه و رنج و داناییست ، تحفل - درم مایه و روح دانائی است : مهر

- * بنام نیکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
* چنین گفت خسرو که مردن بنام به از زنده دشمن بدو شاق کام
- ۲۴۳ * خردمند گوید خرد پا داشت که بر خاص و بر عام فرمان رواست
* خرد را تن آدمی لشکر است همه شهوت و آرزو چاکر است
- * کشاده شود کار چون سخت بست کد امین بلند است نابوده پست
* از اندوه شادی دهد آسمان فراخی ز تنگی بود بی‌گمان ۲۴۶
- * سگالش بیاید بهر کار جست سخن بی سگالش نیاید درست
* بکاری که تدبیر باید در اوی نشاید کزاف اندر او کرد روی
- * خردمند باید که تدبیر خویش خردمند باید که تدبیر خویش ۲۴۹
* کرا آموزش و بارنو گشت متال از کنایه که بروی گذشت
* بر آن کت گرین بود مگرین دگر و گر نه بمانی پیاده از دو خر
- * خردمند گوید که بر عدل و داد بود پادشاهی و دین را نهاد ۲۵۲
* بهین کاری اندر جهان آن بود که مانند کار بزدان بود

۲۴۲-۲۴۳ : تحفل ۸۴ آ || ۲۴۴-۲۴۵ : تحفل ۵۵ ب || ۲۴۶-۲۴۷ : تحفل ۷۵ آ ،
تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۴۸-۲۴۹ : تحفل ۱۰۵ ب - ۱۰۶ آ || ۲۵۰-۲۵۱ : تحفل
۷۸ ب ، تحفل ۳۵-۳۶ (مهر ۵۰۹) || ۲۵۲-۲۵۳ : تحفل ۹۶ آ ، تحفل ۵۹
(مهر ۵۱۰)

۲۴۶ ز تنگی ز تنگی ، تحفل || ۲۵۰ و بار : بار ، مهر || از کنایه که بروی : از کنایه
برو بر ، مهر || ۲۵۱ (مصراع دوم) : پیاده بمانی بود از دو خر ، مهر

خرزمند گوید که مرد خرد بهنگام خوش اندرون بنگرد
 ۲۵۵ کند نیکی افزون چو افزون شود دز آهوی بد پاک بیرون شود

تو دانی که مردم که نیکی کند کند تا مکافات آن بر چند
 ۲۵۸ مکافات چندی گونه بود یکی آن که کاره همان بدو

شنیدم که بر شاه فرخ بود که دستور پاکیزه پاسخ بود
 ۲۵۸ نیایدستی دستور نادان بکار دیران نادان ناستوار

اگر راز خواهی که پنهان بود چنان کن که تدبیر باچان بود
 ۲۶۱ چو الماس کاهن ببرد همی سخن نیز دلرا بدرد همی
 زبان را بداریز هر جای هست که تا رازان کسی نداند درست

دو چشمه بفرزند روشن بود اگر چند فرزند دشمن بود
 ۲۶۴ ز پیش پسر مرگ خواهد پذیر تو دشمن شنیدی زجان دوست تر؟

۲۵۴ - ۲۵۵ : تحفل ۵۶ آ ، تحفل ۲ (مهر ۵۰۷) || ۲۵۶ - ۲۵۷ : تحفل ۱۰۹ آ ،
 تحفل ۷۲ (مهر ۵۱۱) || ۲۵۸ - ۲۵۹ : تحفل ۱۰۰ آ ، تحفل ۵۴ (مهر ۵۱۰) ||
 ۲۶۰ - ۲۶۲ : تحفل ۱۱۴ آ ، تحفل ۷۷ (مهر ۵۱۱) || ۲۶۳ - ۲۶۴ : تحفل ۸۸ آ ،
 تحفل ۴۴ (مهر ۵۰۹)

۲۵۵ نیکی : نکیه . تحفل || پاک : بال . تحفل || ۲۵۶ که نیکی : نیکی . تحفل ||
 ۲۵۸ شاه : بازشاه . تحفل || ۲۶۰ تدبیر : پیوند . مهر || ۲۶۲ بداریز هر جای هست :
 بدارند هست . مهر || که تا رازان : که رازان . تحفل - که تا رازمان . مهر || ۲۶۴ :
 خواهد : بخواهد . تحفل

سخن کر دهان ناهمایون جهد چو مار بست کر خانه بیرون جهد
 ۲۶۷ نگه دار از او خویشتن چون سزد که نزدیک تر را سبکتر کرد

کرا محنت سخت خواهد رسید بکمر سخن محنت آبد پدید
 ۲۶۷ کرا روز نیک آید و بخت نیک اگر بد کند آیدش سخت نیک

کسی کاورد راز خود را پدید ز گیتی بکامه نخواهد رسید
 ۲۷۰ نهفتن سزد راز را جاودان بجان باز بایدش بستن بجان
 ابا دوست و دشمن نباید گشاد بفرزند موبد چنین کرد یاد
 دشمن را نبینی چه گوید شمن؟ مگو راز با یک تن از انجمن

ترا گرچه دانش بگردون رسد ز دانای دیگر شنودن سزد
 ۲۷۳ چه گفتند در داستان دراز نباشد کس از رهنمون بی نیاز

کسی کو بدانش برز روزگار نه او یافه ماند نه آموزگار
 ۲۷۶ جهان را بدانش نوان یافتن بدانش نوان رشتن و بافتن

هر آنکه که شد راستیت آشکار فراوان بود مر ترا خواستار
 ۲۷۶ رهی کر خداوند شد بختیار بر آیدش بی رنج بسیار کار

۲۶۵ - ۲۶۶ : تحفل ۷۳ آ ، تحفل ۲۸ (مهر ۵۰۸) || ۲۶۷ - ۲۶۸ : تحفل ۷۵ ب ،
 تحفل ۳۲ (مهر ۵۰۹) || ۲۶۹ - ۲۷۰ : تحفل ۱۱۴ آ ، تحفل ۷۸ (مهر ۵۱۱) ||
 ۲۷۳ - ۲۷۴ : تحفل ۷۵ آ ، تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۷۵ - ۲۷۶ : تحفل ۶۲ آ ،
 تحفل ۱۱ (مهر ۵۰۸) || ۲۷۷ - ۲۷۸ : تحفل ۱۰۴ آ ، تحفل ۶۳ (مهر ۵۱۰)

۲۶۷ کرا : اکر . تحفل || ۲۶۸ کرا روز : کر آرزو . تحفل || آید و : آید ز . تحفل ||
 ۲۶۹ خود را : دل را . مهر || ۲۷۲ شون را : سمن را . مهر || ۲۷۵ یافه : باز . مهر || ۲۷۶ :
 بافتن : فافتن . تحفل || ۲۷۷ فراوان : فراوان . تحفل .

- ۲۷۹ * تو دانی که بر درگاه شهریار / بوز خویشتن داشتن سخت کار
 * دل از هیبت شاه خیره شود / بزو چشم بیننده نیره شود
- ۲۸۲ * شنیدم که چیزی بود استوار / که او را نگهبان بوز بی شمار
 * مگر راز کا نگاه پنهان بود / که او را یکی فن نگهبان بوز
- * سخن گر چه باشد گرانمایه تر / فرومایه گردد ز کم پایه تر
 * سخن گر دهان بزرگان رود / چو نیکو بوز داستانی شود
- ۲۸۵ * نکین بدخشی بر انگشتری / ز کمتر بکتر خرد مشتری
 * وز انگشت شاهان سفالین نگین / بدخشانی آید بجشم کمین
- * شنیدم که دشمن بود چون بلور / چو گاه شکستن تیابی مشور
 * پس آنکه چو خواهی که اش بشکند / چنان کن که بر سنگ خارا زنی

۲۸۰-۲۷۹ : تحفل ۱۰۲ ب ، تحفل ۶۱ (مهر ۵۱۰) || ۲۸۱-۲۸۲ : تحفل ۱۱۴ آ ،
 تحفل ۷۷ (مهر ۵۱۱) || ۲۸۳-۲۸۶ : تحفل ۷۱ آ-ب ، تحفل ۲۵ (مهر ۵۰۸) : در
 تحفل بیت ۲۸۶ ظاهراً بنظر از بیت ۲۸۵ بوسیلهٔ یببی بیجر دیگری جدا شده است ||
 ۲۸۸-۲۸۷ : تحفل ۸۳ آ ، تحفل ۴۱ (مهر ۵۰۹)

۲۸۲ راز کا نگاه : راز بیشتر کا نگاه . تحفل || ۲۸۳ کم پایه تر : کم سایه تر . تحفل || ۲۸۴
 کر : کر . تحفل || نیکو : نیکو . مهر || ۲۸۵ بدخشی : بدخشی . تحفل || خرد : خرد
 (با کسر اول) . تحفل || ۲۸۶ بدخشانی : بدخشانی . تحفل || کمین : نکین . تحفل ||
 ۲۸۷ که : که . مهر || نیایی : نیایی . تحفل || ۲۸۸ که اش : که ترا . تحفل || سنگ خارا :
 سنگی خارا . تحفل

- * بدشت اندرون تشنه را خاک شور / نباید چو آب این درقشده هور
 * اگر بر شتابد بدو آب جوی / نباید در ار آب جوی آب جوی
- ۲۹۱ * نه مشک است هرج او سیاهی نمود / سیاهی نباید همان نیز دوز
 * نه هرج آید اندر دل ما کمان / بر آن گونه گردش کند آسمان
- * خردمند گویند که تأیید وفر / بدانش بمردم رسد نه بزر
 * چو دانا شوند مرد بخشنده کف / مر او را رسد بر حقیقت شرف ۲۹۴
- * رهی گر خداوند شد بی نیاز / خداوندی وی نداری تو باز
 * بجای مه است از میان مهان / کسی کو بیوشد نیاز از جهان
- ۲۹۷ * کند دشمن آهوی کوچک بزرگ / بخروش تو بر نه نام کرک
 * چو دشمن بگفتن تواند همی / دروغی که با راست ماند همی
 * چه چاره است با او بجز خامشی / ستیهندگی باشد از بیبشی
- * خردمند داند که پاکی و شرم / درستی درازی و گفتار نرم ۳۰۰
 * بوز خوی پاکان و خوی ملک / چه اندر زمین وجه اندر فلک
- * شتاب آورد زشت نیکو بیچشم / نه نیکو بوز پادشا زود خشم
 * کرا کار با شاه بدخو بوز / نه آزرده بخت نیکو بوز ۳۰۳

۲۸۹-۲۹۲ : تحفل ۱۱۵ ب-آ ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۲۹۳-۲۹۴ : تحفل ۶۰
 ب ، تحفل ۹ (مهر ۵۰۷) || ۲۹۶-۲۹۵ : تحفل ۱۱۷ آ || ۲۹۷-۲۹۹ : تحفل ۸۳ ب ||
 ۳۰۱-۳۰۰ : تحفل ۵۵ || ۳۰۳-۳۰۲ : تحفل ۹۷ آ ، تحفل ۶۴ (مهر ۵۱۰)

۲۸۹ خاک : آب . تحفل || ۲۹۰ شتابد : شتابی . تحفل || آب جوی (در مصراع اول) : آب
 جویی . تحفل || نیاید : نیایی . تحفل || آب جوی آب جوی . نفیسی ۱۲۵۱ (اصلاح) : آب
 چون آب جوی مهر - آب چون آب جویی . تحفل || ۲۹۱ هرج او : هر جو . تحفل - هر
 چه - مهر || ۲۹۲ هرج : هر چه . تحفل || ۲۹۵ رهی : زهی . تحفل || ۳۰۲ پادشا : پادشاه .
 تحفل

✧ بتر مرد آن کو بخوی زنان بر آید پس آنکه بماند چنان
✧ خردمند گوید که زن آن بتر که او مردخو باشد و مرد فر
✧ ۳۰۶ بس است این شرف خوی پاکیزه را که ماند زن خوب دوشیزه را

✧ بنرمی بسی چیز کردن توان که بستم ندانی بکردن تو آن
✧ بنرمی بر آرد بسی چیز مرد که آن بر نیاید بچنگ و نبرد

✧ ۳۰۹ یکی پند خوب آمد از هندوان بر آن خستوانند . فاختوان
✧ بکن نیکی آنکه بیفکن برآه نمایند راه از این به مخواه
✧ بارزانیان ور نه ارزانیان درم چون ببخشی ندارد زیان

✧ ۳۱۲ برهنه بندی کامدی در جهان نبد با تو چیز آشکار و نهان
✧ چنان کامدی همچنان بگذری خور و پوش افزون ترا بر سری
✧ خردمند گوید که هست این جهان یکی پول بر راه و ما هم را

۳۰۶-۳۰۴ : تحفل ۱۱۱، تحفل ۷۵ (مهر ۵۱۱ : فقط بیت ۳۰۴ و بیت ۳۰۶) || ۳۰۷-
۳۰۸ : تحفل ۸۲ ب، تحفل ۴۱ (مهر ۵۰۹) || ۳۰۹-۳۱۱ : تحفل ۱۰۷ ب، تحفل ۷۰
(مهر ۵۱۰-۵۱۱) || ۳۱۲-۳۱۴ : تحفل ۱۱۴ ب، تحفل ۷۸ (مهر ۵۱۱)

۳۰۷ نو آن : توان . تحفل || ۳۰۸ آن . (در تحفل این لغت در حاشیه اضافه شده است) ||
۳۰۹ بر آن خستوانند : که نیکان نمائند . مهر || نیکی آنکه : نیکی و آنکه . تحفل - نیک
و آنکه . مهر || ۳۱۱ بارزانیان ور نه : (تحفل فاقد این کلمه است) || ببخشی : ببخشش .
مهر || ۳۱۲ چیز آشکار : چیز آشکارا . تحفل - چند آشکار . مهر || ۳۱۳ همچنان : آنجان .
تحفل || پوش : پوشش . مهر || ۳۱۴ پول : جسر . تحفل

✧ نگهبان کنجی نواز دشمنان و دانش نگهبان تو جاویدان ۳۱۵
✧ بدانش شود مرد پرهیزگار چنین گفت آن بخرد روزگار
✧ که دانش ز فتنگی برون آورد چو بی راه گردی براهت برد

✧ چو یاقوت باید سخن بر زفان سبک سنگه لیکن بهایش گران ۳۱۸
✧ سخن تا فکونی ترا زیر دست زبردست شد کز دهان تو جست

✧ چو درد دل فکند راز کسان کجا گنجند اندر دل دیگران ؟
✧ سخن کوزی و دودندان بجست بسی و دو گوش و دل اندر نشست ۳۲۱
✧ نیاید دگر باره زی مردمان سخن کر دهن جست و تیر از کمان

✧ شنیدم که باشد زبان سخن چو الماس بران و فیغ کهن
✧ سخن بفکنند منبر و دادورا ز سوراخ بیرون کشد مار را ۳۲۴

✧ هر آن کینه کز دل بوز خاسته نبیندش هرگز کسی کاسته
✧ کسی را که دارد نگه کارخوبش بگو کار دشمن نگه دار بیش

۳۱۵-۳۱۷ : تحفل ۱۲۶، تحفل ۱۸ (مهر ۵۰۸) || ۳۱۹-۳۱۸ : تحفل ۱۲۹، تحفل ۲۲
(مهر ۵۰۸) || ۳۲۰-۳۲۲ : تحفل ۱۱۲، تحفل ۷۶ (مهر ۵۱۱) || ۳۲۳-۳۲۴ : تحفل
۷۱ ب، تحفل ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۲۵-۳۲۶ : تحفل ۸۲، تحفل ۴۰ (مهر ۵۰۹)

۳۱۶ روزگار : هوشیار . مهر || ۳۱۷ برون : پناه . مهر || براهت برد : برآورد . مهر ||
۳۱۸ بر زفان : بی زبان . تحفل - بی زبان . مهر || ۳۲۱ بسی و دو : بسی درد و . تحفل
۳۲۲ مردمان : مردان . تحفل || ۳۲۵ نگه کار : نگهدار . تحفل || دشمن : خود را . تحفل

- ۳۲۷ * شود دوست از دوست آراسته
 * همه چیز پیری پذیرد بدان
- ۳۳۰ * خردمند گوید من از هر گروه
 * خرد پادشاهی بود مهر بان
- * نکوهیده باشد دروغ آزمای
 * يك آهوكه از يك دروغ آید
- ۳۳۳ * دروغ آب و آرزو کمتر کند
 * و گر راست گوئی که باور کند؟
- * نباید جهان بر تو ور پایندی
 * چنین آمد و تو نخواهی چنین
- ۳۳۶ * نکردن بکام تو هرگز روش
 * روش دیگر و تو بدیگر منش
- * هر آن چیز کاندلر جهان ناوری
 * همه چیز تو هست چیز کسان

۳۲۷-۳۲۸ : تحفل ۷۸، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۲۹-۳۳۰ : تحفل ۵۶، آ، تحفظ ۲ (مهر ۵۰۷) || ۳۳۱-۳۳۳ : تحفل ۹۶ ب، تحفظ ۶۳ (مهر ۵۱۰) ؛ فقط بیت ۳۳۱ و بیت ۳۳۳ || ۳۳۴-۳۳۶ : تحفل ۱۱۵ ب، تحفظ ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۳۷-۳۳۸ : تحفل ۱۱۶ آ، تحفظ ۸۰ (مهر ۵۱۲)

۳۲۸ بدان : بدان || بماند جوان : بود جاودان . مهر || ۳۳۰ آرزو گر که وار : در رعه گر که را . مهر || ۳۳۱ دروغ آزمای : درغ آزمای . تحفل || ۳۳۳ آب : ارز . مهر || ۳۳۴ نیاید : بیاید . تحفل || ۳۳۸ تو هست : هست ز . مهر || رسان : ز سان . مهر

- * بون پادشه مستحق تر کسی
 * اگر عام دارند همی خواسته
- * پس این شاهرا به که دارند نگاه
 * چو خسرو ندارند چو خواهند از او
- * بهنگام بر فائی و کون کی
 * درختی که خردك بون باغبان
- * چو کردند کلان باز نتواندش
 * که از کثری و خم بگرداندش
- ۳۴۰ * چنان کرد یزدان تن آدمی
 * بر آن پرورد کش همی پروری
- * بدان کوش تا زود دانا شوی
 * نه دانا تر آن کس که والا تراست
- * نبینی ز شاهان ابر تخت و گاه
 * اگر چه بمانند دیر و دراز
- ۳۴۸ * چو دانا شوی زود والا شوی
 * که والا تر آن کس که دانا تر است
- ۳۵۱ * بدانا بوزشان همیشه نیاز

۳۳۹-۳۴۲ : تحفل ۹۴ ب، تحفل ۵۷ (مهر ۵۱۰) || ۳۴۳-۳۴۵ : تحفل ۸۸ ب - آ، تحفل ۴۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۴۶-۳۴۷ : تحفل ۸۹ ب، تحفل ۴۶ (مهر ۵۰۹) || ۳۴۸-۳۵۱ : تحفل ۶۲ ب، تحفل ۱۲ (مهر ۵۰۸)

۳۳۹ پادشه : پادشا . مهر || ۳۴۰ همی : بسی . مهر || ۳۴۱ بر چون : همچون . تحفل || ۳۴۲ چو : چه . مهر || از او : از دی . مهر || بگو : نگو . تحفل || ۳۴۳ و : بر (که بعد) کاتب حذف کرده و بجای آن «و» نوشته است . تحفل || ۳۴۴ خردك : خرد . تحفل || ۳۴۹ که والا تر آن کس که : که بالاتر است آنکه . مهر || ۳۵۰ ابر : که بر . مهر || جویند : جویند . تحفل

- ✧ خرزمند گوید که بنیاد خوی زهرم است و دانش نگهبان اوی
 ✧ نکو داستان آن که خسرو بزد گران بار بر جا بوز خوی بزد
 ✧ بهشت آن کسی را که او نیک خوست که دانستن خیر مردم بزدوست ۳۵۴
 ✧ همه چیزها را پسندد خرد مگر ناخرزمنندی و خوی بزد
 ✧ بنیکی شود چشم روشن ترا زهر بزد بوز نیک جوشن ترا
 ✧ در کامکاری بگنج اندر است وه کنج جستن برنج اندر است ۳۵۷
 ✧ خرد بهتر از چشم و بینائی است نه بینائی افزون ز دانائی است ؟
 ✧ بهین مردمان مردم نیک خوست بتر آن که خوی بزد انباز اوست
 ✧ کسی که برهنه کند راز دوست روا باشد ار بر درانش یوست ۳۶۰
 ✧ که مردوست را جاویدان یند دوست به از گوهر ار چند گوهر نکوست

۳۵۲-۳۵۵ : تحفل ۱۰۹-آ ب ، تحفل ۷۲-۷۳ (مهر ۵۱۱) || ۳۵۶ : تحفل ۱۰۶ ب ،
 تحفل ۶۹ (مهر ۵۱۰) || ۳۵۷ : تحفل ۴۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۵۸ : تحفل ۵۶ ب ، تحفل ۳
 (مهر ۵۰۷) || ۳۵۹ : تحفل ۱۱۰-آ ، تحفل ۷۴ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۰ : تحفل ۱۱۱ ب ، تحفل
 ۷۵ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۱ : تحفل ۷۱ ب ، تحفل ۳۵ (مهر ۵۰۹)

۳۵۳ : بار بر جا بوز : باد بر جانور . مهر || ۳۵۵ : پسند : بسند . تحفل || ۳۵۶ : بنیکی :
 بنکی . تحفل || ۳۵۸ : چشم و : چشم . مهر || ۳۶۰ : که : کو . مهر || باشد ار بر درانش :
 دار و بر دار از تنش . مهر

- ✧ کسی کو بنیکو سخن شاد نیست بر او نیک و بزد هر چه باشد یکبست
 ✧ ز گفتار و کردار وز خوی زشت کسی ندرون خوب چون زشت کشت ۳۶۳
 ✧ سخن گوی هر گفتنی را بگفت همه گفت دانا ز نادان نهفت
 ✧ سخن زهر ویا زهر و گرم است و سرد
 ✧ سخن تلخ و شیرین و درمان و درد
 ✧ شگفتی نباشد که گردن زدرد سر سرو کوژ و کل سرخ زرد ۳۶۶
 ✧ ز دریا همیشه گوهر ناوردند یکی روز باشد که سر ناوردند
 ✧ بجز پیر سالار لشکر میاد جوان هم جوان کرچه بس اوستاد
 ✧ کسی کاندرا اندوه گیتی فزاد میندار کر شاد بینیش شاد ۳۶۹
 ✧ بتر دشمنی مرد را خوی بزد کز او جان برنج آید و کالبد

۳۶۲ : تحفل ۶۹ آ ، تحفل ۲۲ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۳ : تحفل ۱۱۰ آ ، تحفل ۷۳ (مهر ۵۱۱)
 || ۳۶۴ : تحفل ۶۸ ب ، تحفل ۲۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۵ : تحفل ۷۱ ب ،
 تحفل ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۶ : تحفل ۷۷ آ ، تحفل ۳۴ (مهر ۵۰۹) || ۳۶۷ :
 تحفل ۹۷ آ ، تحفل ۶۴ (مهر ۵۱۰) || ۳۶۸ : قابوستانه چاپ غیبی م ۱۶۸ (قط
 مصراع اول) ، چاپ لوی م ۱۳۱ || ۳۶۹ : تحفل ۱۱۵ آ ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) ||
 ۳۷۰ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفل ۷۴ (مهر ۵۱۱)

۳۶۲ : بنیکو : بنیکی . مهر || ۳۶۳ : وز : واز . مهر || ۳۶۸ : (مصراع دوم) : جوان هم
 جوان است کرچه بس استاد . قابوستانه چاپ لوی || ۳۶۹ : کاندرا : کودر . مهر || (مصراع دوم) :
 میندار هرگز که شادیش باد . مهر

- ☆ در چیز آنده از دل بیرون برون رخ دوست و آواز مرد خرد
- ☆ ۳۷۲ بر هر سخن باز گویا رسد چنان کآب دریا بدریا رسد
- ☆ شجاع آن که دل را شکیباکند باشفتن اندر مدارا کند
- ☆ بذا اندر دل از چند پنهان بون زبیشانی مرد تابان بون
- ☆ ۳۷۵ هنرها ز بدبخت آهو بون ز بخت آوردان زشت نیکو بون
- ☆ سخن کآن نه بر جای گویا شود مر آن پایگه را که جویا شود؟
- ☆ که یازهر زهر است کافزون شود چو ز اندازه خویش بیرون شود

۳۷۱ : تحفل ۷۸ آ ، تحفل ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۲ : تحفل ۷۲ آ ، تحفل ۲۶ ب (مهر ۵۰۸) || ۳۷۳ : تحفل ۸۴ آ || ۳۷۴ : تحفل ۷۶ ب ، تحفل ۳۳ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۵ : تحفل ۷۵ ب ، تحفل ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۶ : تحفل ۲۶ ب (مهر ۵۰۸) || ۳۷۷ : راحة الانسان نسخة کتابخانه ملی پاریس 1325 Supp. pers. ورق ۳۶ آ (بعد از بیت ذیل : دل تو بهر کار هشیار باد که جویان [کذا : ظ . جویان] شنیدم من از اوستاد ؛ قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۴۷ ، چاپ لوی ص ۳۷)

۳۷۱ آنده از دل بیرون : از دل اندوه بیرون . مهر || ۳۷۲ باز : باز . تحفل || ۳۷۴ دل از چند : دل از چند . مهر || زبیشانی : زبیشانی . تحفل || مرد تابان : آن بد نمایان . مهر || ۳۷۵ بخت آوردان : بخت اوان . تحفل || ۳۷۷ کافزون : ارافزون . قابوسنامه چاپ لوی || شود (در مصراع دوم) : خوری . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || چو ز : کر . قابوسنامه چاپ نفیسی - وز . قابوسنامه چاپ لوی

- ☆ چو پخته شود تلخ شیرین شود بدانش سخن کوهر آکین شود ۳۷۸
- ☆ ز دشمن بدینار و با زینهار برستن توان آورا نیست چار
- ☆ بنرمی چو کردن نهذ روزگار درشتی و سختی نیاید بکار
- ☆ نه دانش بون آهن آبدار که خشم دادن بناهوشیار ۳۸۱
- ☆ اگر یاذشارا تو باشی پسر همی نرس از او کر بیایدت سر
- ☆ چو دشمن بیند اوفتد کن نوزور که هرگز نگرودن رها تا بگور
- ☆ اگر چند خوب است بر کف کهر چو اورا برشته کنی خوب تر ۳۸۴
- ☆ اگر علم را نیستی فضل بر سختی نجسیتی خردمند خر
- ☆ چو روباه را کشت خواهی نگر نخوانی بنامش مگر شیر نر

۳۷۸ : تحفل ۶۴ آ ، تحفل ۱۴ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۹ : تحفل ۱۱۵ ب ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۸۰ : تحفل ۸۴ آ || ۳۸۱ : تحفل ۸۳ آ || ۳۸۲ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفل ۶۱ (مهر ۵۱۰) || ۳۸۳ : تحفل ۸۵ ب || ۳۸۴ : تحفل ۸۷ ب ، تحفل ۴۴ (مهر ۵۰۹) || ۳۸۵ : تحفل ۶۲ آ ، تحفل ۱۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۸۶ : تحفل ۸۵ ب

۳۷۹ آ ز : و آ ز . مهر || ۳۸۲ یاذتا : یادش . مهر || ۳۸۳ اوفتد کن . نفیسی ۱۲۴۷ (ظ . اصلاح) : افتد بکن . تحفل || ۳۸۴ کنی : کنی . مهر || ۳۸۵ بر : پر . تحفل | نجستی : نجستی . مهر

- ۳۸۷ * بوز دوست مردوست را چون سپر به از دوست مردم که باشد دگر
 * چو زهری که آرن بتن در گداز خرد را بدان گونه بگذازد آرز
 * یلان زخم پولاد و دست دراز ز سر هم بیولاد دارند باز
 ۳۹۰ * سخن دان بگفت این سخن برفسوس که دستی که نتوان بریدن بیوس
 * ز انداز برتر میر دست خویش فزون از کلیمت مکن پای پیش
 * چو از آشتی شادی آید بچنگ خردمند هرگز نکوشد بچنگ

۳۸۷ : تحفل ۷۸ آ ، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۸۸ : تحفل ۱۱۷ ب ، تحفظ ۸۱ (مهر ۵۱۲) || ۳۸۹ : تحفل ۸۵ آ || ۳۹۰ : تحفل ۸۲ ب ، تحفظ ۴۰ (مهر ۵۰۹) || ۳۹۱ : تحفل ۹۷ ب ، تحفظ ۶۴ (مهر ۵۱۰) ؛ در تحفل بعد از این بیت بلا فاصله نوشته است : «عنصری گوید هراکس که با باد شاهان بکین منیزم کند مانند اندر زمین شعر چه آنکس که بیچند سر از شهریار چه آنکس که او دیده خار بخار ؛ بیت آخر در مهر ۵۱۰ بنام ابوشکور آمده است ، ولی ظاهراً این بیت هم جزء شعر عنصری است و کلمه « شعر » بین بیت دوم و بیت سوم بملط نوشته شده است || ۳۹۲ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفظ ۷۴ (مهر ۵۱۱)

۳۸۸ در : بر ، مهر || خرد را بدان : زن ، مهر || بگذازد : بگذازد ، تحفل || ۳۸۹ یلان زخم : یلان حم ، تحفل || بیولاد : پولاد ، تحفل || ۳۹۰ (ممرع اول) : بگفتند دانای ایران بطوس ، مهر || که دستی : ز دستی ، مهر ۳۹۱ پیش : خویش ، تحفل

- * شکیبائی و تنگ مانده بدام به از ناشکیبا رسیدن بکام ۳۹۳
 * جهان دیدگان را بنادبذگان نکردند یکسان پسندیدگان
 * گشاینده رازهای نهان سرانجام رسوا شود در جهان
 * میاز ایچ کس کو بگویند نهان ابازن که رسوا شود در جهان ۳۹۶
 * بذی همچو آتش بوز در نهان که پیدا کند خویشتن ناگهان
 * چنان رفت دارای گنج از جهان که درویش تر کس روز در نهان
 * سخن کاندرا اوسود نه جز زیان نباید که رانده شود بر زبان ۳۹۹
 * هر آن دوست کز بهر سود و زیان بوز دوست دشمن شود بی گمان
 * بکاهد ز رنج تو هم رنج نو وز آسانی آسانی و گنج نو

۳۹۳ : تحفل ۷۴ ب ، تحفظ ۳۰ (مهر ۵۰۸) || ۳۹۴ : قابوسنامه چاپ نفیسی س ۱۳ || ۳۹۵ : تحفل ۱۱۲ آ ، تحفظ ۷۵ (مهر ۵۱۱) || ۳۹۶ : تحفل ۱۱۳ ب ، تحفظ ۷۷ (مهر ۵۱۱) || ۳۹۷ : تحفل ۱۰۷ ب ، تحفظ ۷۰ (مهر ۵۱۰) || ۳۹۸ : تحفظ ۸۲ ب (مهر ۵۱۲) || ۳۹۹ : تحفل ۷۰ ب ، تحفظ ۲۴ (مهر ۵۰۸) || ۴۰۰ : تحفل ۷۸ ب || ۴۰۱ : تحفل ۸۸ ب ، تحفظ ۴۵ (مهر ۵۰۹)

۳۹۳ تنگ : نیک ، تحفل || ناشکیبا : ناشکیبی ، تحفل || ۳۹۶ ایچ کس کو : آتیج آن کس ، مهر || ابا : ابا ، تحفل || ۳۹۷ همچو : همچون ، تحفل || نه : نه ، تحفل || جز : جر ، مهر || ۴۰۱ آسانی و : آسانی - مهر

- ۴۰۲ ✧ سزد گر بُری بنده‌ای را گلو که آید خداوندیش آرزو
✧ شنیدم که آتش بوز پادشاه بنزدیک آتش که جوید پناه
✧ چنان کن که چون یافتی دستگاه بآمرزش اندر بیوشی گناه
۴۰۵ ✧ ز من راز خویش ار تداری نگاه نگه داشتن رازت از من مغواه
✧ برادر برادر بوز دوست به چو دشمن بوز بی‌رگ و پوست به
✧ بتر روز کاران شمارم همه که بر کام دشمن گذارم همه
۴۰۸ ✧ بکزّی و ناراستی که گرای جهان از پی راستی شد بیای
✧ ز نیکی همه نیکی آید بجای بنیکی دهد نیز نیکی خدای
✧ چه نیکو سخن گفت دانش‌فزای بدان کت نه کاراست کمتر گرای

۴۰۲ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰ ، چاپ لوی ص ۱۱ || ۴۰۳ : تحفل ۱۰۱ ب ، تحفل ۵۹ (مهر ۵۱۰) ؛ راحة الانسان نسخة کتابخانه ملی پاریس Supp. pers. 1325 ورق ۱۹ آ (بدون اینکه شاعر گفته باشد که این بیت را از شاعر دیگری گرفته است) || ۴۰۴ : تحفل ۱۰۶ ب || ۴۰۵ : تحفل ۱۱۲ ب ، تحفل ۷۶ (مهر ۵۱۱) || ۴۰۶ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰۰ || ۴۰۷ : تحفل ۸۴ ب || ۴۰۸ : تحفل ۱۰۳ ب ، تحفل ۶۲ (مهر ۵۱۰) || ۴۰۹ : تحفل ۱۰۲ آ ، تحفل ۶۹ (مهر ۵۱۰) ؛ فقط مصراع اول () || ۴۱۰ : تحفل ۲۶ ب ، تحفل ۳۳ (مهر ۵۰۹)

۴۰۳ : که جوید : چه جوید ، راحة الانسان || ۴۰۸ : ناراستی : بازاستی ، مهر || پی : بی ، تحفل || ۴۰۹ : همه نیکی : همه نیک ، تحفل || بنیکی : بیشکی ، تحفل || ۴۱۰ : نه کار : زکار ، تحفل

- ✧ گر از چهل يك فعل خوب آیدی مر اورا ستاینده بستاییدی ۴۱۱
✧ چو بر کار نابوده آمده بری بوز تلخ‌تر هر چه خوشتر خوری
✧ جهان آب شور است چون بنگری فزون تشنه‌ای گر چه بیشتر خوری
✧ چه دینار و چه سنگ زیر زمی هر آنکه کز او نایدت خرمی ۴۱۴

۴۱۱ : تحفل ۶۷ آ ، تحفل ۱۹ (مهر ۵۰۸) || ۴۱۲ : تحفل ۷۳ ب || ۴۱۳ : تحفل ۱۱۵ آ ، تحفل ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۴۱۴ : تحفل ۱۱۷ آ ، تحفل ۸۰ (مهر ۵۱۲)
۴۱۴ آیدی : آمدی ، تحفل || ۴۱۲ آمده : اندوه ، تحفل || ۴۱۳ گر چه : چند ، مهر

(ضمیمه)

- ☆ کولی تو از قیاس که گر بر کشد کسی
بك كوزه آب از آن بهمان تیره میشوند
- ☆ بردل مکن مسلط گفتار هرلتنبر هرگز کجا پسندد افلاک جز ترا سر؟
- ☆ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود
قدحی می بخورد راست کند زود هراش ۴۱۷
- ☆ چنان بگریم کر دوست بار من ندهد
که خارم خون شود اندر شخ وزرنک زکال
- ☆ با نعمت تمام بدرگاهت آمدم امروز با گرازی و خوبی همی روم (؟)
- ☆ ۴۲۰ بکاوید کالانش را سر بسر که داند که چه یافت زر و گوهر؟
- ☆ جوان بوزم ویشبه فخمیدمی چو فخمیده شد دانه بر جیدمی

۴۱۵ : منسوب به لیبی (لفج، لفی، بلفط «کول»، عنصری (لفت)، ابو شکور (قم، فط) || ۴۱۶ : منسوب به شاکر بخاری (لفت، فط، بلفط «لتنبر»، ابو شکور (قم، فط) || ۴۱۷ : ر. ک. شهید بیت ۳۷ || ۴۱۸ : منسوب به منجیک (لفج، لفی، لفت، بلفط «زرنک»، ابو شکور (فج، فط)، بی نام شاعر (قم) || ۴۱۹ : منسوب به «فاخر» یا «فاخری» (لفت بلفط «گراز»، فط بلفط «کوازه»، ابو شکور (قم بلفط «گراز») || ۴۲۰ : منسوب به عنصری (لفج، لفت بلفط «کاو»، ابو شکور (لفی) || ۴۲۱ : منسوب به طیان (لفت بلفط «فخمید»، خجسته (قم، فر)، رودکی (نقیسی ۱۱۰۳ از روی فرهنگ که سروری مأخذ آن بوده است)، ابو شکور (نقیسی ۱۱۰۳؛ مأخذ؟)

ابوشعیب

(قصائد، غزلیات، قطعات)

- شاکر نعمت نبوذه یا فتی نازمانه زد مرا ناگاه کوست
- کر ز آنکه بیبراسته شهر در آئی پیراسته آراسته کردن زرخات
- دوزخی کیشی بهشتی روی وفد آه و چشمی حلقه زلفی لاله خد ۳
- لب چنان کر خامه نقاش چین بر چکد برسیم از شنکرف شد
- گریختند حسن خود بر زنگیان ترک را بی شک زرنک آید حسد
- بینی او تارکی ابریشمین بسته بر تازی زابریشم عقد ۶
- از فروسو گنج واز برسو بهشت سوزنی سیمین میان هر دو حد
- ...
سلسله جعدی بنقشه عارضی کش فریدون افدر و پرویز جد

۱ : / کوست، کوس / لفج، لفت (ع فاند)، قم، فط، فط - رمل || ۲ : / پیراسته / لفت (فقط در ن) - هزج || ۳-۷ : لا، عر، مف، اته (لاس) || ۸ : / افدر / لفت (فقط در نبح)

۲ پیراسته شهر در آئی : اصلاح دهخدا (لفتنامه) : پیراسته‌ای شهر و سرای - لفت || زرخات : اصلاح دهخدا (لفتنامه) : از جانت - لفت || ۳ کیشی : کیش - مف - کیتی - اته || روی و : روی - اته || ۴ خامه : خانه - لاس || بر چکد بر سیم از : بر چکد از سیم بر - لا - بر چکر از سیم بر - اته - بر زده برسیم از - عر - بر زده بر مشک از - مف || شنکرف : شنکرف - لاس (اته) || ۵ زرنک : بزرنک - مف || ۶ او تارکی : آن نازک - عر - لا - آن نازک - اته || بسته بر تازی ز : بسته بر تازی ز - لاس - بسکه از تازی بر - عر - مف || ۷ حد : حد - لاج س || ۸ کش فریدون : کت سیاوش - قم

۹ اگر دیدن بگردون بر گمارن ز سهمش پاره پاره کردن آور

ای عاشق دلسوز و زکام دل خود دور
می نال و همی چار که معذوری معذور

جهان شده فروت چو یاغنده سر و گیس
کنون گشت سیه موی و بدیده شد چمنان

❖ شگفت نیست اگر کیخ چشم من سرخ است
بلی چو سرخ سرخ بوذ اشك سرخ باشد کیخ

۱۲

دلبران چو آب بازی تنمان بهار بازی

از بیم چشم حاسد کش کرده باز باهک

۹ : / آور / فج ، فم ، فر ، فش - هزج || ۱۰ : / چار / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فعل ؛
عر - هزج || ۱۱ : / یاغنده / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) - هزج || ۱۲ : / کیخ /
لفج ، لفی ، لفت (ع و فاقد) ، فم ، فم (منسوب به ابویوسف هروی) ، فش - مجتث ||
۱۳ : / باهک / لفج ، لفی ، لفت (ع و فاقد) ، فحمپ ، فش - مضارع

۹ سهمش : بیمش . فج ، فش || ۱۰ دلسوز : مهجور . لفج ، لفی || چار : جاو . لفی - خاور .
عر || ۱۱ جهان : جهانی . لفج || یاغنده سر و گیس : یاغنده سر کین . لفج - یاغنده سر کن .
لفی || گشت : کشته . لفی || سیه موی : سه موی . لفج اصل || بدیده شد : بدیده شده .
لفی - بدیده شده . لفج اصل - عروسی شد . لفت || ۱۲ اگر : گرا از . لفج ، لفی || من
سرخ است : باشد سرخ . فم - بود احمر . دیشبه || بلی : یکی . لفج ، لفی || ۱۳ دلبران
دل آن . فش || بازی : با می . لفج ، لفی ، فحن - پای . فش || تنمان : سمان . لفج اصل -
پسمان . لفی - آن چون . لفت ن ، فحن ، فش || چشم : خشم . لفج ، لفی || کرده باز
لغت ن : کنده باد . فحن ، فش

تویی آراسته بی آرایش چه بکرباس و چه بخز بکون

در کارها بنا سنهیدن گرفته ای گشتم ز تو ستوه من از بس که بستی ۱۵

(مثنوی بیحر دمل)

افشده خون دل از چشم او ربخته پالاون مژگان فرو

۱۴ : / بکون ، یکسون / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فر ، فش - مضارع || ۱۵ : /
سنه / لفت (فقط در ن) - مضارع || ۱۶ : / پالاون / فم ، فش

۱۴ تویی آراسته بی آرایش . لفت (صحیح قیاس) : تویی آرایش آراسته . لفج - تویی
آرایش آراسته . لفی - تو بیارسته بآرایش . فم ، فر ، فش || بکرباس : بدبیا . فم ، فر ،
فش || بخز یکون : بخز و یکون . فم ، فر - بخرد بکون . فش - بخز یکسون . لفت ||
۱۵ ز تو ستوه : ستوه از تو . لفت

معرفی

(قصائد، غزلیات، قطعات)

بمکند دائم والله بمکند والله کیر تو کوفش چون کپه مکند و کرا

این دل مسکین من اسیر هوا شد
پیش هزاران هزار گونه بلا شد
جاذو کی بتد کرد و حبست بر ما
بندش بر ما برفت و حیل روا شد
حکم قضا بود و این قضا بدلم بر
محکم از آن شد که یار یارقضا شد
هر چه بگویم ز من نگر که تگری
عقل جدا شد ز من که یارجدا شد

۶ بار خدا بعدلی را چه بود کز پس پیران سردبوانه شد ؟

خون سپید بآرم بر دو رخان زردم
آری سپید باشد خون دل مصعد

۱ / / کیه / لغت (ع فاقد) - رمل || ۵-۲ : مع ۱۰۵ - منسرح || ۶ : مع ۲۳۰ -
سربع || ۷ : یثیمه الدهر تعالی چاپ دمشق جلد ۳ ص ۱۶۴ - مضارع

۱ والله بمکند والله : خواجه بمکند . نفیسی ۱۲۹۷ (مأخذ ؟) || کوش : دانش . لغت ن ||
کیه مکند دگهرا . لغت (تصحیح قیاسی) : کیه من کدا . لغت ن - کید مکند مزد کرا .
لغت س || ۲ پیش : پیش . مع || ۳ جاذو کی : جادو که . مع نسخه || ۵ بگویم : میگفتم -
مع نسخه || ۶ پیران . مع نسخه : پیران . مع - پیرانه . مع نسخه ||
۷ مصعد . نفیسی ۱۲۹۴ : معد . یثیمه الدهر چاپ دمشق

بسته حریر دارد و وشى معمدا از نقش و از نگار همه جوی و جویبار

آواز تو خوشتر بهمه روی نزدیک من ای لعبت قرخار ۹
ز آواز نماز بامدادین در گوش غمین مردم بیمار

همی ز آرزوی کیر خواجه را که خوان

بیجز زونج نباشد خورش بخوانش بر

ایستاده میان گرمابه همچو آسغده در میان تنور ۱۲

یک پای لنگ و بیک دست شل یک چشم کورو بیک چشم کاژ ۱۳

کافر نعمت یسان کافر دین است جهد کن وسعی و کافر نعمت کش ۱۳ آ

یاذ ناری پذیر ترا که مدام که بلنگمش چدی و که خنجک

۸ / / بسته ، بسته / لفتح ، لغی ، لغت (ع و ن فاقد ؛ تربیب دو مصراع مقابوب) - مضارع ||
۹-۱۰ : مع ۲۲۰ - مزج || ۱۱ / / زونج / لفتح ، لغی ، لغت (فقط در ن) ، فحم - محث ||
/ ۱۲ : / آسغده / لفتح ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فح ، فم ، فر ، فش - خفیف || ۱۳ :
/ کاژ / لفتح ، لغی ، لغت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق (باتعیرات ؛ جزء شاهنامه دانسته) -
مقارب || ۱۳ آ : تیقف ص ۴۶۷ ، تیقفن ص ۵۶۸ - منسرح || ۱۴ : / خنجک / لفتح .
لغی ، لغت (ع و ن فاقد ؛ در ن می نام شاعر) ، فش - خفیف

۸ و وشى : وشى . لغی - وسى . لفتح اصل || معمدا : مقعدا . لغت - بعددا . لغی || جوی
و جویبار : خوب و چون بهار . لفتح ، لغی || ۹ روی : روی . مع || ۱۰ نماز : نماز . مع ||
مردم . مع نسخه : مرد . مع || ۱۱ ز : از . لفتح اصل ، لغی || که خوان : (در لفتح اصل
ولغی نیست) - [کز خوان] . لفتح || بخوانش : بخانش . لغی - بخاش . لفتح اصل || ۱۲
ایستاده : اسناده . لغی || همچو : چون . لغی || ۱۳ شل : لنگ . لغت ، فم || ۱۳ آ
جهد : جهدی . بلفظ (وزن رباعی) || سعی و سعی و : تیقفن نسخه || (مصراع دوم) : جهد
کن وسعی کن بکشتن کافر . تیقفن نسخه || ۱۴ یاذ ناری : یاد ناری . لفتح ، لغی ||
بلنگمش چدی : بلنگش چدی . لفتح اصل - بلنگش چدی . لغی - تنکس چدی . لغت ن -
تنکش بدی . فش

چو کلاژه همه دزدند و ربایند چو خان
شوم چون بوم و بذاغال چو دمنه همه سال
من شست بیجر درفکندم ماهی یرمید و برد شستم
دوست با قامت چون سرو بمن بر بگذشت
نازه گشتم چو گل و نازه شد آن مهر قدیم
و آن دو زلفین بر آن عارض او گوئی راست
یکل سوری بر غالیه بفشاند نسیم
گشت بر گشت سیه جعد چو عین اندر عین
تاب بر تاب سیه زلف چو جیم اندر جیم
مردمان گویند کاین عشق سلیم است آری
بزبان عربی مار گزیده است سلیم
من همی خندم بجائی که حدیث نو کنند
و اندرون دل دردی که ته الله علیم

۱۵

۱۸

۲۱

...

۱۵ : / کلاژه / لفع ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فتن - رمل || ۱۶ : / شست /
لفع ، لفی ، لفت (فقط در س) - هزج || ۲۱-۱۷ : لا (فقط در ع) : ۱۹-۱۷ : مف - رمل
۱۵ چو کلاژه : همه کلاژه . لفی || دزدند : در کار . لفت ن || شوم : همه . لفع ، لفی ||
و بذاغال : بذاغال و . لفع ، لفی || ۱۶ بیجر در : لفی : بهجر در . لفت س - بدو یا قزو .
لفع (قریب) || برد : ببرد . لفع (قریب) || ۱۸ (مصراع دوم) : بر گل خبر بست (دخیری)
در اصل از غالیه سرتاسر نسیم . لا || ۱۹ بر گشت : بر گشته . مف || جعد چو : جعد تو .
مف || عین اندر عین : میم اندر میم . لاع || تاب بر : گشت بر . لا - گشت یر . مف ||
زلف چو : زلف تو . مف || ۲۱ بجائی : جائی . لاع

نیک پرسید مرا گفتا دوست
غالیه دارن شوریده بماسوره نسیم
می بر ساعدش از ساتکنی سایه فگند
گفتی از لاله پیشیزه آستی بر ماهی شیم
بخلد دل که من از فرقت تو یاز کنم
چون جراحست که بدو باز خوردن گرم ستیم ۲۴
سیه چشم معشوق و آن ابروان
ببردند جان و دلم هر دو ان
ای آنکه عاشقی بتم اندر غمی شده
دامن بیا یدامن من غلج بر فگن
همه کبر و لافی بدست تپی
بنان کسان زنده ای سال و ماه ۲۷
بدیدم من آن خانه محتشم
ته نخ دیدم آنجا و نه پیشگاه
یکی زیغ دیدم فگنده در او
نمد پاره ای ترکمانی سیاه

۲۲ : / شور / لفت (فقط در س) || ۲۳ : ترج ۲۵۳ : / شیم / لفع ، لفی ، لفت (ع فاقد) ;
مف (این بیتها بین بیتهای ۱۷ و ۱۸ جاداده) || ۲۴ : / متیم / فحن (منسوب به معروف) ||
۲۵ : مع ۱۸۲ - متقارب : مطلع یا مثنوی ۲ || ۲۶ : / غلج / غلج ، لفع ، لفی ، لفت (ع)
فاقد) ، فم ، فر ، فتن - مضارع || ۲۷-۲۹ : / پیشگاه / لفع ، لفی : ۲۸ : لفت (فقط در
ن) ، فم ، فتن - متقارب

۲۲ (مصراع اول) : کذا در اصل || بماسوره . نفیسی ۱۲۹۷ (اصلاح) : بناسوده . لفت ||
۲۳ می بر : می بر آن . لفت - بر . لفع اصل ، لفی - باده بر . مف || ساتکنی : جام همی .
لفت س || گفتی : کوئی . مف || از لاله پیشیزه آستی : از لاله پیشیزه آستی . لفت - آن لاله
سیرستی . لفت ن - از لاله سیرستی . لفی - از لا شیرستی . لفع اصل || بر ماهی : از ماهی .
لفی || ۲۴ کنم : کنیم . فحن || خورد : خود . فحن || ۲۶ آنکه : آنکه . فر || غمی :
غمین . فر || دامن بیا : با من بیا . فم ، فر ، فتن || بدامن من : بدامن . لفع ، لفی ||
غلج بر فگن : غلج بر افکن . لفع - در فگن غلج . فم ، فر ، فتن || ۲۸ من آن : یکی .
فم ، فتن || ونه : ونی . فتن

۳۰ بیاستو نبوذ خلق را مگر بدهان ترا بکون بود ای کون بسان دروازه

❦ ز بالا فرون است ریش رشی تنیده در او خانه صد دیوپای

همیشه کفش ویش را کفیده بینم من بجای کفش ویش دل کفیده بایستی

۳۳ ای آنکه مر عدورا صبری و حنظلی وی آنکه مر ولی را شهدی و شگری

آنجا که پیش بینی باید موفقی و آنجا که پیش دستی باید مطلقری

تگر ز سنگ چه مایه به است گوهر سرخ

ز خستواند چه مایه به است شوشتری

۳۶ از روز کی شنیدم سلطان شاعران کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی

در جهان دبه‌ای از این جلیبی کده‌ای بر مثال خرطومی

❦ ای ترک بحرمتم مسلمانی ر کم بیش بوعده‌ها نبخانی

۳۰ / بیاستو / لنج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فر ، فتن - مجتث ۱۱ ۳۱ / دیوبای /
لنج ، لفی ، فز (با تغییرات: جزء شاهنامه دافسته) - متقارب ۱۱ ۳۲ / پل ، پل / لنج ،
لفی ، لغت (ع و ن فاقد) ، فم ، فتن (مصراع دوم دست خورده) - مجتث ۱۱ ۳۳-۳۴ : لا (فقط
در ع: «درمدیح امیر رشید عبدالملک بن نوح بن نصر») ، مف - مضارع ۱۱ ۳۵ / خستوانه /
لنج ، لفی ، لغت (ع و س فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) - مجتث ۱۱ ۳۶ : لا جلد ۲ ص ۶ -
مضارع ۱۱ ۳۷ / کده / لغت (ع و ن فاقد) - خفیف ۱۱ ۳۸ / بخسان / لنج ، لغت (فقط
در س: منسوب به عصری) - هزج

۳۰ دروازه: دره. لنج اصل، لفی ۱۱ ۳۲ پلش: پلش. لفی ۱۱ بینم من: می بینم. فم ۱۱ ۳۳
وی: ای. مف ۱۱ ۳۴ و آنجا: آنجا. مف ۱۱ ۳۷ از این جلیبی: کذا در لغت - شاید داز این
عجیبی (نصیح ده خندا) ۱۱ کده‌ای: کده‌ای. لغت

(مثنوی ببحر هزج مسدس مقصور)

ز پا اورنجن آن سرو نوشاد بگل در مانده پای سرو آزاد ۳۹

ز تو یارستن این کار دور است نه اندک دور بل بسیار دور است

(مثنوی ببحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف؟)

❦ آن رفتن و آمدن کجا شد؟ کاری بتوا یکی نوا شد

(مثنوی ببحر خفیف)

حاکم آمد یکی بغیض و شبست ربشکی کنده و پلیدک وزشت ۴۲

آن نگار یریرخ زبان خوب گفتار ومهتر خوبان

دست فالی که چود او کرده گرد از بحر وکان بر آورده

۳۹ / پا اورنجن / فم ، فتن ۱۱ ۴۰ / یارستن / فم ، فر ، فتن ۱۱ ۴۱ / نوا / لغت (فقط
در ن: منسوب به ازرقی) ، فم ، فتن: واژه نامه شمس فخری، چاپ کیا، تهران ۱۳۳۷،
ص ۱۷ ۱۱ ۴۲ / شبست / لنج ، لغت (ع فاقد) ، فم ، فز ، فتن ۱۱ ۴۳ :
/ زبان / لغت (ع فاقد) ، فم ، فر ۱۱ ۴۴ : دست فال ، دست لاف / فم ، فر ، فتن

۴۰ دور بل: بلکه آن - فتن ۱۱ ۴۱ کاری: کار. شمس فخری چاپ کیا ۱۱ یکی: چه بی.
فم ، فتن ، شمس فخری ۱۱ ۴۲ آمد: آید. فتن ۱۱ بغیض: نقیض. فتن ۱۱ ۴۳ گفتار: گفتار
و. فر ۱۱ ۴۴ دست فالی: دست لافی: فتن ۱۱ کرده: کرد دست - فتن ۱۱ آورده: آورد دست. فتن

(ضمیمه)

☆ ز کتجه چون بسعادت نهاد روی براه
فلک سپرد بندو گنج و ملک و افسر و گاه

۴۵

صانع (؟) بلخی

خان غم تو یست شده ویران باز خان طربت همیشه آبادان باز
همواره سر کار تو با نیکان باز تو میر شهید و دشمنان ماکان باز

باغمی

درنده چو شیران دمنده چو ثعبان
درفشان چو خسبی درخشان چو آذر

چون برافروزی رخ از باذه کله سازی یله
دستهایم شیک گردن پایهایم شیشله

دقیقی

(قصائد، غزلیات، قطعات)

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می گردان که جهان باوه و گردان استا

۵ از آنکه مدح تو گویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

امیرا از برای مدحت تو شده عمر عزیزم زود ویدا ۳

ای خسرو مبارک یارا کجا یوز جائی که باز باشد پریذ ماغرا

نیر تو از کلات فروز آورد هزبر تیغ تو از فرات بر آرد نهنگهرا

شفیع باش بر شه مرا بذین زلت چو مصطفی بردازار بر روشنرا ۶

۱ : / کی / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) - رمل || ۲ : / کبد ، کبدا / لفعج ، لفی ، لغت (ن فاقد) ، قم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فتن ؛ در دانش نامه قدوخان ابن بیت به رود کی منسوب است (ر - ک . رود کی وزمان او ، استالین آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۱۳) - مجنت || ۳ : / ویدا / صحاح الفرس بقول فرهنگ نظام (ر . ک . برهان قاطع جلد ۴ ص ۲۲۹۷ ح ۲) ؛ مقابسه کنید بیت ۲۲۷ - هزج || ۴ : / ماغ / لفعج ، لفی ، لغت (فقط در ن) ، فجم ، فتن - مضارع || ۵ : / کلات / لفعج ، لفی ، لغت ، قم ، فتن ، فقی - مضارع || ۶ : / بر روشنرا ، بر بروشان ، بر پروشان / لفعج ، لفی ، لغت (ع فاقد) ، فجم ، فنج ، قم ، فر ، فتن - مجنت

۱ باوه : بافه . لغت ن || ۲ از آنکه : از زانکه . لفی || تو گویم : تگویم . لفعج ، لفی || دراست : راست . لفعج || مرا : چیرا . لفعج ، لفی || ۴ پریذ : برید . لفی || ۵ فروز : فرو . لفی || تیغ تو : تیغ . لفعج اصل || نهنگهرا : برون نهنگه . فتن || ۶ بر روشنرا : بر روشنرا . لفی - بر پروشانرا . قم ، فتن - بر بروشانرا . فصل ، فنج ، فر

من جاه دوست دارم کآزاده زانده وم

آزادگان بجان نفروشدن جامرا

گرچه تشترا عطا باران بود مر ترا در و کهر باشد عطا

۹ ایا شاهی که ملک تو قدیمی نیاکت برد پاک از اژهراک

✽ خذنگش بیشه بر شیران فقص کرد کمندش دشت بر گوران خباک

✽ چنان اندبشد اواز دشمن خویش چو باز نیز چنگال از کراک

۱۲ که یار داشت با او خویشتن راست؟ نباید بوز مردمرا هراک

۷ : فرج ۴۴۷ - مضارع ۸ : / بشتی / قم (بی نام شاعر) ، فتن / / تشت / فتن - رمل ۱۰ : / اژهراک / ازدهاک / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، قم ، فتن - هزج ۱۰ : / خباک / لفتح ، لقی ، لفت (فقط در س) ، فحم ، قم ، فر ، فتن ؛ منسوب به رودکی در لفت فرس نسخه تکیا (ر) ک ، نفیسی در مجله دانشکده ادبیات تهران جلد ۶ دفتر ۳-۴ ص ۳۷ || ۱۱ : / کراک / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فح (بی نام شاعر) ، قم ، فر (منسوب به شمس فخری) ، فتن ۱۲ : / هراک / هزاک / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، قم ، فر ، فتن ، فح

۸ کن : هر - فتن (بلغت «بشتر») || فتنش : بشتی - قم ، فتن (بلغت «بشتر») || باران بود : همان آبست - فتن (بلغت «بشتر») || (مضارع دوم) : مر تو از زر و کوه رست عطا - فتن (بلغت «بشتر») || ۹ شاهی : شاها منی - لفتح || قدیمی : قدیمست - لفت س ، قم ، فتن || نیاکت برد پاک : نیاکت برد پاک - لفتح ، لفت - نیاکت برد نخت - لفت س - نیاکت پرده نخت - قم - بناکت برده پاک - فحم - نه باکت برده پاک - فتن || از اژهراک : از اژهراک - لفتح اصل - اژهراک - لقی ، فتن - از اژدهاک - لفت - ازدهاک - قم || ۱۰ خذنگش : زلنگش - لفتح ، لقی - کمندش : نفیسی در مقاله مذکور || فقص شد : لفتح ، لقی - کند تنگه - قم ، فر - کند تنگه : فتن || کمندش : فیلکش - نفیسی در مقاله مذکور || ۱۱ خویش : خود - لقی ، فح || جو : که - لفت اصل - برگردان - نفیسی در مقاله مذکور || ۱۲ (مضارع اول) : بیاید داشت دایم خویش را س ، قم ، فتن || چنگال : دندان - فتن ۱۲ : / هراک / هزاک - فتن

مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش

کز نکورویان زشتی نبود فرزما

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بوزش برمایونا

✽ خلفانش کرد جامه زنگاری این تند و تیز باز فروزینا ۱۵

ابو سعد آنکه از گیتی از او بر گشته شد بدھا

مظفر آنکه شمشیرش بیرد از دشمنان پروا

یکی صمصام فرعون کش عدو خواری چو ازدرھا

که هرگز سیر نبود وی از مغز و از دل اعدا

۱۳ : / فرزام / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فح ، قم ، فر ، فتن - رمل ۱۴ : / برمایون ، برمایون / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فر ، فتن ؛ مف - رمل ۱۵ : / باد فروزین / لفت (ع فاقد) ؛ در فح منسوب به دقیقی ؛ در س منسوب به یوسف عروضی) ، قم (منسوب به یوسف عروضی) ، فتن (ایضاً) - مضارع ۱۶ : / پروا / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، قم - هزج ۱۷ : / ازدرھا / لفتح ، لقی ، لفت (ع فاقد) ، فح ، قم

۱۳ نکو : نکو - فح || عاشق خویش : عاشق - فح || کز : کز - فر || نکورویان : نکورویی - قم ، فر ، فح || فرزما : فرزما - فح || ۱۴ نکو بوزش : بکو بوزش - لفتح اصل - خوشش بودی - مف || برمایونا : برمایونا - لفت - نام برمایونا - لقی || ۱۵ فروزینا : فروزینا - قم ، فتن || ۱۶ از گیتی از او بر گشته شد بدھا : از گیتی بدو بر گشته شد بدھا - فحم ، قم - از گیتی بدو بر بسته شد دلھا - لفتح ، لقی - گیتی را مصون کرد از همه بدھا - لفت س || ۱۷ صمصام : صمصام - لقی || فرعون : اعدا - فح ، قم || وی : او - قم

جمال گوهر آکینت چو زرین قبله ترسا

کهر بمیان زر اندر چنانچون زر بود رخشا

۱۸

یکی حال از گذشته دی دگر از نامده فردا

همی گویند پنداری که و خشورند پا کنده

دل برد و چون بدانت کم کرد فاشکیبا

بگریخت تا چنیم دیوانه کرد و شیدا

تاویل کره دانا از مذهب نفوشا

از زرد هشت کو بود استاذ پیش دارا

۲۱

باز آمدند و گفتند آن امتان موشا

کایزد بد آن نه موشا بر کوه طورسینا

۱۸ / رخشا / لنج ، لنی ، لنت (ع فاقد ؛ س [یان ؟] ر . ک . نسخه بدلها [فاقد] . فعل ،

فش || ۱۹ / و خشور / لنت (فقط در یج) ، فم ، فش || ۲۰ / شیدا / لنج ، لنی ، لنت

(ع ون فاقد) - مضارع || ۲۱ / نفوشا / لنج ، لنی ، ۲۰-۲۱ / نفوشا / لنت (ع فاقد ؛

بیت ۲۲ فقط در س) ؛ از لحاظ معنی این دو بیت مناسب هم نیستند و بعید نیست که در قصیده

بشت سر هم جا نداشته باشند

۱۸ آکینت چو زرین ؛ آکینت چو زرین . لنت س [یان ؟] - آکینت چو زرین ، فعل ،

فش || زر ؛ وزر ، فعل || کهر بمیان زر اندر چنانچون ؛ میان زر کهر اندر چنانکه . لنت س

[یان ؟] || زر بود ؛ کوکب . لنت س [یان ؟] ، فعل ، فش || ۱۹ نامده ؛ مانند . فش ||

کنده ؛ کنده . لنت || ۲۰ برد و ؛ برد . لنت || بدانت ؛ ندانت . لنت س || کم ؛ که کم .

لنج ، لنی || ۲۱ تاویل ؛ تاویل . لنت (ظ - از روی ن) || دانا ؛ با ما . لنت (ظ - از روی

ن) - موبد ، لنج ، لنی || از ؛ کز - کز . لنی - آن . لنت (ظ - از روی ن) || کو

بود ؛ گوید . لنت س ، لنی - گفتند . لنج || استاذ ؛ استاد . لنج || دارا ؛ دانا . لنت س

شاذیت باز چندانك اندر جهان فراخا

تو با نشاط و راحت با رنج و درد اعدا

جز از ایزد توام خداوندی

کنم از دل بتو بر افستا ۲۴

...

نشن راز خوانمت شرك است

او چو تو کی بود بگاه عطا ؟

☆ ای از ستیاهش تو همه مردمان بمست

دعوت صعب و منکر و معنیب خام و مست

می صافی بیار ای بت که صافیست

جهان از ماه تا آنجا که ماهیست ۲۷

چو از کاخ آمذی بیرون یصحرا

کجا چشم افگنی دیبای رومیست

بیا نا می خوریم و شاذ باشیم

که هنگام می و ایام شاذیست

۲۳ / فراخا / لنج ، لنی ، لنت (ع و س فاقد) ، فحپ || ۲۴ / افستا / لنت ،

فج ، فم ، فر ، فش - خفیف || ۲۵ / بشت / لنت (فقط در س و نج) ، فش || ۲۶ /

مست / لنج (منسوب به لیبی) ، فم ، فش - مضارع || ۲۷-۲۹ /

مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) - هزج

۲۳ شاذیت ؛ شاذیش . لنج ، لنی || چندانك ؛ چندانکه . لنی || تو ؛ او . لنج ،

لنی || راحت ؛ شادی . لنی - بشادی . فحم || رنج و درد ؛ درد و رنج . فحم ||

۲۴ توام ؛ تویی . لنت ن || جز از ؛ جز ز . فم - چون جز . فر || کنم از دل

بتو بر ؛ زان کنم بر نو از دل . فم ، فر - زان کنم از تو بر دل . فش || ۲۵ نشن

راز ؛ بشتن راز . لنت - بشتن ، فش || شرك است ؛ شاید « پرگشت » (تصحیح دهخدا) ،

ر . ک . برهان قاطع جلد ۱ ص ۲۸۲ ح ۴) || او چو تو کی ؛ چو تو کویی . فش || ۲۶

صعب و ؛ صعب . فم || معنیب ؛ دعوت - فحم ، فش || خام و ؛ سخت . فم || ۲۸ رومیست ؛

شاهیست . نفیسی ۱۲۷۸ (مأخذ ؟) || ۲۹ ایام شاذیست ؛ روز مناهیت . نفیسی ۱۲۷۸

(مأخذ ؟)

۳۰ خسرو روز چون حمام گرفت شاه شب رام انهزام گرفت
 ۳۱ آضوء خورشید چون پدید آمد مه پس پرده ظلام گرفت
 ۳۲ از رخ آفتاب باز جهان سربس زبنت تمام گرفت

دانی که دل من که فگندست بناراج
 آن دوخط مشکین که پدید آمدن از عاج

ناسزا را مکن آیف که آبت بشود بسزاوار کن آیف که ارجت دارد

۳۳ چنانکه چشمه پدید آوردن کمانه ز سنگ

دل تو از کف نو کان زر پدید آرد

و آن حرفها خطای کتاب او گوئی حروف دفتر فسطا شد

ای خسروی که نزد همه خسروان دهر

بر نام و نامه تو نوا و فرسته شد

۳۴ ناهید چون عقاب ترا دید روز صید

گفتا درست هاروت از بند رسته شد

۳۰-۳۱ ب : تا ه ص ۱۱۰ || ۳۱ : عر ، مف ؛ / ناراج / لفج ، لئی ، لغت (ع و س فافد) ،
 فحم ، فتن - هرج || ۳۲ : آیت / لفج ، فحمپ (غلط) - رمل || ۳۳ : / کمانه / لفج ،
 لغت (ع فافد) ، فحل ، فج ، فر ، فتن - مجنت || ۳۴ : / فطا / لفج ، لئی - مضارع ||
 ۳۵ : / فرسته / لفج ، لغت (فقط در س ، منسوب به لبیبی) - مضارع || ۳۵ : / ناهید /
 لغت (ع فافد)

۳۱ آمدن : آبدن . فحم - آمده . عر ، مف || ۳۲ مکن : فکنی ، لفج اصل || کن :
 کنی . لفج اصل || ۳۳ ز سنگ : و سنگ . لفج اصل || آرد : آورد . فحم ، فج ||
 (مضارع دوم) : کف تو از دل کان زر پدید می آرد . فر || ۳۴ حرفها : لفج (۲) :
 حرفهای . لفج اصل ، لئی || ۳۵ شد : سوز . لفج || ۳۶ (مضارع دوم) : گفتا هروت از
 بند رها شد . لغت س

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپید روز بیاکی رخان تو ماند
 عقیق را چو بسایند نیک سوزم گران که آبدار بوز با لبان تو ماند
 بیوستان ملوکان هزار گشتم بیش گل شکفته بر خسارکان تو ماند ۳۹
 دو چشم آهو و دوزخ گس شکفته بیار درست و راست بدان چشمان تو ماند
 کمان بابلیان دیدم و طرازی تبر که بر کشیده شون بابران تو ماند
 ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد که سرورا فد و بالا بدان تو ماند ۴۲

دفلست دشمن من ومن شهد جان نواز

چون شهد طعم حنظل و خوره کجا بون ؟

کمان مبر که مرا بی تو جای حال بون

جز از تو دوست گرم خون من حلال بون

ای امیر شاه زاده خسرو دانش پژوه ناپژوهیده سخن را طبع ندبیر آن بون ۴۵

۳۷-۴۲ : مع ۱۱۹-۱۲۰ (د ر . ک . مع ۱۲۰ س ۱۳-۱۷) - مجنت || ۴۳ :
 / خوره / لغت (فقط در نج) - مضارع || ۴۴ : / حال / لفج ، لئی ، لغت (ع فافد) ، فحم ،
 فم ، فتن - مجنت || ۴۵ : / پژوه / لفج ، لئی - رمل

۳۷ شب : شبی . مع نسخه || (مضارع دوم) : سپید روز بیاکی بدان رخان تو ماند .
 مع نسخه || ۳۹ بر خسارکان : بخوبی بیان . مع نسخه || ۴۱ بر کشیده : بر کشیده . مع ||
 ۴۲ ترا بسروین : ترا سروین . مع نسخه || ۴۳ کجا : بجا . لغت || ۴۴ جز از : بجز .
 لغت س || دوست گرم : دوستگرم . لفج اصل - دوست کنم . لغت ن - دوست دگر . فم ||
 ۴۵ ناپژوهیده : با پژوهنده . لئی

یونان که بود مازر یونس ز بطن حوت
باذی نکرد و کرد ز عصمت جهان بخون

تا تازه کرد یاز اوائل بدین خویش
تا زنده کرد مذهب یونانیان بخون

۴۸ * گویند صبر کن که نرا صبر بردهد آری دهد ولیک بمر دگر دهد
* من عمر خویشتن بصیوری گذاشتم عمر دگر بیاید تا صبر بردهد

بجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید
که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید

۵۱ چرخ گردان نهاده دارن گوش
زحل از هیبتش نمیداند
تا ملک مر و را چه فرماید
که فلک را چگونه پیماید

صورت خشم از زهبت خویش
خاک دریا شون بسوزن آب
ذرهای را ب خاک بنماید
بفسرد آفتاب و بشجاید

۴۶-۶۷ : یونان / لغت (فقط در نج) - مضارع || ۴۸-۴۹ : عر ، مف ، اته (آتشکده ؛ در لب لیاب منسوب به کائی) - مضارع || ۵۰ : کیوس ، کبوس / لفع ، لفی ، لغت (ع فافد) فحم ، فم - مچشت || ۵۱-۵۲ : لا (در مدیح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر) ؛ فقط در ع) ، عر - خفیف || ۵۳-۵۴ : / شجد / لغت (ع و س فافد) ، فح ، فم ، فر (فقط بیت ۵۳) ، فتن ؛ عر

۴۸ بمر دگر ؛ بمری دگر . عر - بخون جگر . آتشکده (بعضی نسخه های کتابخانه ملی پاریس) || ۴۹ خویشتن ؛ خویش را . عر ، آتشکده ، اته || ۵۰ عمر ؛ عمری . عر || کیوس ؛ کبوس . لفع || ۵۳ ب خاک ؛ بدهر . فح ، فم ، عر || ۵۴ آفتاب و ؛ نار و برق . فح

کیست کش وصل نو تدارن سوز
کیست کش گرفت تو نگزاید ؟

* تیز هش تا نیازماید بخت
بعین جابگاه نگراید

فر وافرنگ بتو گیرن دین
منبر از خطبه تو آراید ۵۷

مثل این جای راین مکان شدید
کس ندیدست و کس نخواهد دید

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
عزیز از ماندن دائم شون خوار
چو آب اندر شمر بسیار ماند
زهومت گیرن از آرام بسیار ۶۰

از آن کردار کو مردم رباید
عقاب تیز بریاید خشنار

* برف کژولیکن بقده بالا راست
بتن درست ولیکن بچشمگان بیمار

۵۵ : / کرای / لفع ، لفی ، لغت (ع فافد ؛ در نج بی نام شاعر) || ۵۶ : / کرای / لفع ، لفی ، لغت (ع فافد ؛ در نج منسوب به رودکی) ، قم || ۵۷ : / وافرنگ / لغت (ع و ن فافد) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فتن - رمل || ۵۸ : تا هس ۱۵۰ - خفیف || ۵۹-۶۰ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (بهارستان جامی) ؛ / شمر / لغت (ع و س فافد ؛ بیت ۵۷ از روی لا [پس فقط بیت ۵۸ در ن]) - هزج || ۶۱ : / خشنار ، خشینار / لغت ، فتن || ۶۲ : / ترج ۲۶۷ آ (منسوب به رودکی) ، حدائق ۳۸ (دقیقی) ، مع ۲۸۲ (بی نام شاعر) - مچشت

۵۵ کش ؛ کز . لغت ن || ۵۶ تا نیازماید ؛ با نیاز مایه . لفی || ۶۰ زهومت گیرن ؛ عفونت گیرد . اته - شود طعمش بد . مف || ۶۱ از ؛ کز - فتن || خشنار ؛ خشینار . فتن || ۶۲ ولیکن ؛ مثلکن . مع || بالا ؛ قامت . حدائق ، مع || چشمگان . ترج اصل ، مع ، حدائق ؛ چشمگان . ترج چاپ آتش

- ۶۳ خمار دارن و همواره با کیار بوږ بسا سرا که جدا کرد در زمانه خمار
چگونه بیند اعدای او قرار کنون زمانه چون شتری شده یون و ایشان خار
اگر سر آرد بار آن سنان او نه شکفت هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار
مثال طبع مثال یکی شکافه زن است که روز دارد بر چوب بر کشیده چهار
مدیح تا بیر من رسید عربان بوږ از فر وزیرت من یافت طیلسان و ازار
ز آن مرگب که کالبد از نور لیکن او را روان و جان از نار
ز آن ستاره که مغربش دهن است مشرق او را همیشه بر رخسار
روستائی زمین چو کرد شیار کشت عاجز که بوږ بس ناهاار
برد حالی زنی زخافه بدوش کرده ای چند و کاسه ای دو سیار

۶۳ / کیار / لغت (فقط درن) || ۶۴ / هیون / لئج ، لئی ، لغت (ع دس فافد) || ۶۵ :
مع ۳۴۶ (نقلید يك بيت رودکی) || ۶۶ / شکافه / لغت (فقط در نج) || ۶۷ : نرج
۲۸۷ ب || ۶۸-۶۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - خفیف || ۷۰-۷۱ : سیار / لغت
(فقط در نج)

۶۴ اعدای او : اعدا . لئج اصل || شتری : شیر ، لئی || هیون و : هیون . لئج || ایشان
خار : لغت (تصحیح قیاسی) : ایشان خاد . لئج ، لئی - انسان خوار . لغت نج || ۶۵ اگر
سر : اگر بر . مع فسخه || نه شکفت : نشکفت . مع || ۶۸ ز آن : آن . مف

- فخته شدم بر آن صنم کش بر خاصه بدان دو تر گس دلکش بر ۷۲
جاذو نباشد از تو بتنبل سوارتر عفریت کرده کارو تو زو کرده کارتر
خجسته مهرگان آمد سوی شاه جهان آمد
بیایند داد داد او بکام دل بهر چت کر
بر افروز آذری ایندون که قیغش بگذرد از بون
فروغش از بر گردون کند اجرام را اخگر ۷۵
سیاوش است پنداری میان شهر و کوی اندر
فریدون است پنداری بزیر درع و خون اندر
پری چهره بتی عیار و دلبر نگاری سرو قد و مام منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم سرشکم خون شدست و بر مشچ ۷۸
اگر نه دل همی خواهی سپردن بدان مزگان زهر آلودش منگر
و گر نه بر بلا خواهی گذشتن بر آتش بگنذر و بر درش مگنذر

۷۲ : کش / لغت (ع و ن فافد) - مضارع || ۷۳ : کرده کار ، کردکار / لغت (فقط
درن) ، فم ، فش - مضارع || ۷۴ : کر ، کر / لغت (ع دس فافد) ، فش - مزج ||
۷۵ : فروغ / لئج ، لئی ، لغت (فقط در نج) || ۷۶ : خوی / لئج ، لئی ، لغت (ع فافد) ،
فم ، فر (ترتیب دو مضارع مقلوب) || ۷۷-۸۷ : مو ، مف - مزج

۷۳ کرده کار . لغت ، فم : کردکار . فش (هر دو جا : در ذیل لغت «کردکار» || ۷۲ داد
او : دار اودا . فش || ۷۵ بون : یون . لئج - بون ، لئی || ۷۶ سیاوش : سیاوش . لئج ،
لغت - سیاوشش . فم ، فر || کوی : کو . فر || بزیر : میان . لئج ، لئی ، فم ، فر || خوی
اندر : خوی . لئی - خواندر . فر || ۷۷ عیار و : عیار . مو || قد و : قد . موی || خواهی :
خواهد . مو || ۷۹ زهر آلودش . موی : زهر آلودش . موم - زهر آلود . مف || منگر :
بنگر . موی || ۸۰ گذشتن : کریستن . مو

- ۸۱ بسان آتش تیز است عشقش چنان چون دو رختی هم رنگه آذر
 بسان سرو سیمین است قدش ولیکن بر سرش ماه منور
 فریش آن روی دیبا رنگه چینی که رشک آرد بر او گلبرگه تربر
 ۸۴ فریش آن لب که تا ایندر نیامد ز خلد آئین بوسه نامد ایندر
 از آن شکر لبان است اینکده دائم گذارنم چو اندر آب شکر
 بچهره یوسف دیگر ولیکن بهجراثش منم یعقوب دیگر
 ۸۷ از آن لاغر میان است اینکده عشقم چنین فری شندست و صبر لاغر
 اگر بتگر چنو پیکر نگارد مریزان آن خجسته دست بتگر
 و کر آزر چنو دانست کردن دروژ از جان من بر جان آزر
 ۹۰ صنوبر دیدم و هرگز ندیدم درخت سیم کش بد سر معصفر
 چنان کز چشم او ترسم ترسید جهوز خیرری از نیغ حیدر
 چنان کان چشم او کردست با من نکرد آن نامور حیدر بخیر
 ۹۳ چنان بر من کند آن جور و بیداد نکردند آل بوسفیان بشیر
 چنان چون من بر او کریم نگریذ این شپیر زهرا روز محشر

۸۸-۸۹ : مو : ترج ۲۴۶ آ ، حدائق ۲۱ || ۹۰-۹۴ : مو

۸۱ بان : میان . مو || دو رختی ، دوزخش . مف || آذر : آزر . مو || ۸۲ سیمین : سبی . مو || ۸۳ رشک : رنگه . مو || تر بر : یر بر . مو ، مفد بر بر (با دو فتحه) . مو || ۸۴-۸۵ : کذا در مو و مف : ظاهر آ نزدیک دو بیت ۸۵ و ۸۶ بدست کاتبان مغلوب شده است || ۸۷ فری : فربه . مو || ۸۸ چنو : چو تو . ترج ، مو ، چنان . حدائق || پیکر : بترا . مو || ۸۹ چنو : چو تو . ترج ، مو ، من : ما . ترج || یر جان : یر کور . مو || ۹۰ بد : بر . مو || ۹۱ ترسید : ترسد . مو ، ۹۳ جور و : جور . مو || بشیر : بشیر . مو

- مرا گوید ز چندین شعر شاهان ز چندین عاشقانه شعر دلبر
 کم از شعری که سوی ما فرستی نعام اندر خور گفتار وز در ؟ ۹۶
 مگر خود شعر بر من بر نزیبذ ؟ مگر خود نیستم ای دوست درخور ؟
 ایا نایاک وار این خواریم بس بدین اندر نیارم سر بچنبر
 چرا ننویسم باری مدیخی ز میر نامدار آن شاه مهتر ؟ ۹۹
 کدام است آنکه کوئی روی کیتی بیفزود به بوسعد مظفر ؟
 بمن ده تا بدارم یازکاری پیوده چشم بنویسم بعنبر
 بحلقه زلفك خویشش بیندم چو نام آن نگار آمد بگوشم
 فرافش صورتی شد پیشم اندر فرو باریدم از چشم آب احمر
 بنرسیدم که ناگاهان کنارم خیالی دیدمش مکروه و منکر
 چو از من بکسلد کی بینمش باز ؟ نهی گرداند از بستان عهر ۱۰۵
 فرو بارید ابر از دبدگانه کئی آید این گذشته رنج را بر ؟
 همی بگریستم تا ز آب چشمم بر آن خورشید کش بالا صنوبر
 چو روی بار من شد دهر کوئی چو روی یار من شد روی کشور ۱۰۸
 همی عارض بشوید با آب کوثر

۹۵ : مو ، مف || ۹۶-۱۰۰ : مو || ۱۰۱-۱۰۳ : مو ، مف || ۱۰۴-۱۰۶ : مو || ۱۰۷-۱۱۳ : مو ، مف

۹۵ ز چندین : و چندین . مو || ۹۶ اندر خور : اندر خور و . مو || وز در . نفیسی ۱۲۸۱ : ورزر . مو || ۹۸ نایاک وار : نایاک وار . موی - نایاک دارا . مو || این خواریم : اینجاریم . موی - بیچاریم . مو || ۹۹ ننویسم . نفیسی ۱۲۸۱ : بنویسم . مو || مدیخی : نام یخی . مو || زامیر . صفا تاریخ جلد ۱ ص ۴۹۹ : زامیر . نفیسی ۱۲۸۱ - امیر . مو || ۱۰۱ یازکاری : یادکاری . مو || یرده : مژه . موی || ۱۰۳ چو : چه . مو || نام : کذا در مو و مف : شاید نامه ؟ || ۱۰۴ صورتی شد : شد صورتی . موی || ۱۰۵ بنرسیدم : نرسیدم . مو || عهر : آهر . مو || ۱۰۶ چو : چه . مو || رنج . نفیسی ۱۲۸۱ : رنگ . مو || ۱۰۹ شد دهر : گفته است . مو

بکر دار درفش کاویانی
 ۱۱۱ پیوشیده لباس فرودینی
 گل اندر بوستانان بشکفیده
 نوگوئی هر بکی حور بهشتیست
 ۱۱۴ بصد گونه نگار آراسته باغ
 بکاخ مین ما ماند بخوبی
 سحرگاهان که باز نرم جنبید
 ۱۱۷ تو پنداری که از گردون ستاره
 نگار اندر نگار ولون در لون
 بزیر دیبه سبز اندر آنک
 ۱۲۰ یکی چون حقه ای از زرخفیه است
 بنفشه زیر وز بر شاخ سوسن
 بشادروان شهرآزاد ماند
 ۱۲۳ درخت سرو تازه شام وشبگیر
 درفش مین بوسعد است کوئی

۱۱۵-۱۱۴ : مو || ۱۱۸-۱۱۶ : مو ، مف || ۱۲۰-۱۱۹ : لا (فقط در ع) ، عر . مف ||
 ۱۲۲-۱۲۱ : مو (بجای ۱۲۰-۱۱۹ در مف ؛ ممکن است این دوبیت الحاق کاتبان باشد چونکه
 لغت «گوهر» بیت ۱۲۴ قافیه شده است) || ۱۲۳-۱۲۴ : مو ، مف

۱۱۱ فرودینی : فرودینی ، موی || ۱۱۲ گلستان : گلستان ، موم || بربر . کذا در مو : پر بر
 مف || ۱۱۳ بهشتیست : بهشتیست : مو || ۱۱۶ نرم جنبید : نرم جنبید ، موم || ۱۱۷ تو پنداری
 که از : ناری کان ز . مو || باریده . بارید ، مو || ۱۱۸ در : در . موی || ۱۱۹ آنک :
 اینک . مف || سبز و : سبز لاج || ۱۲۰ حقه ای از زرخفیه است : حقه زر از حقیقت . لا -
 غنیچه از زر حقیقت ، عر || ۱۲۱ وز بر : و زیر . مو || جو : چه . مو || مزیر . کذا در موم :
 مزیر : کذا . در موی || ۱۲۳ شام و : شاخ . مو || بوسعد : ابو سعد . مف || از سرش : آذرش .
 مو || گوهر : قیسر . موی

...
 ۵ کر او رفتی بجای حیدر کرد
 ۵ نش آهن درع بابستی نه دلدل
 ...
 بگیتی ز آب و آتش تیزتر نیست
 دو جان اند و دو سلطان ستمگر
 ...
 ترا سیمرغ و نیر کز نیاید
 نه رخن جاذو و زال فسونگر
 ...
 ۵ عدورا بهره از تو غل و پاوند
 ولی را بهره از تو تاج و پرگر ۱۲۹
 ...
 بر آب گرم در ماندست پایم
 چو در زفرین در انکشت ازهر
 ...
 یکی زردشت وارم آرزویست
 که پشت زندرا بر خوانم از بر

۱۲۵-۱۲۶ : / سرپایان / لفع ، لفی ، لغت (ع فاقد ؛ در س فقط بیت ۱۲۶ ، منسوب به
 زینبی) ، فحم ، (مصراع اول بیت ۱۲۵ با مصراع اول بیت ۱۲۶ عوض شده) ، فم (فقط بیت
 ۱۲۶ ؛ بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فتن (ترتیب مصراعها مثل فحم) || ۱۲۷-۱۲۸ : مع
 ۲۱۵ || ۱۲۹ : / پرگر / لغت (س فاقد) ، فح ، فر ، فتن (منسوب به اسدی) || ۱۳۰ :
 تن ۲۷۰ || ۱۳۱ : / زند / لفع ، لفی ، فحم ، فتن

۱۲۵ رفتی . فتن : رفتی . نسخه های دیگر || حیدر . فتن : حیدری . نسخه های دیگر ||
 گردان : کرد آن . لغت || ۱۲۶ نش آهن : نه ز آهن . لفع ، لفی ، فحم ، فم ، فتن -
 نه جوشن . فر || سرپایانش : سرپایانی . لفی || ۱۲۷ جان : خان . مع نسخه || ۱۲۹ بهره
 از تو غل : از تو بهره غل . فتن - از تو حصه غل ، فح ، فر || پاوند : پایند . فح ، فر ||
 بهره از تو تاج : از تو بهره تاج . لغت ن ، فح ، فر ، فتن || ۱۳۱ پشت : پشتش . فحم ، فتن

۱۳۲ خروشان و کفک افکنان و سلیحش همه ماردی گشته و خنگش اشقر

کذنون کنده و سوخته خانه هاشان همه باز برده بتابوت و زبیر

چو بیچاره گشتند و فریاد جستند بر ایشان بیخوشد یزدان گرگر

۱۳۵ همی نو بهار آید و تیر ماه جهان گاه برآ بود گاه زر

چگونه بالائی که پیوند او نجوئی بد است و بجوئی بتر

شبی پیش کردم چگونه شبی؟ همی از شب داج نارنگ تر

۱۳۸ درنگی که گفتم که پروین همی نخواهد شد از تارکم راستر

کرا روز کی گفته باشد مدیج امام فزون سخن در بندر
دقیقی مدیج آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر

۱۳۲ : / ماردی / لفعج ، لغی ، فج ، قم ، فن ، فتن - متقارب ۱۳۳ : / زبیر / لغت (ع و س فاقد) || ۱۳۴ : / گرگر ، کرکر / لغت (س فاقد) ، قم ، فتن || ۱۳۵ : / زر / لغت (س فاقد) ، قم ، فتن - متقارب ۱۳۶-۱۳۸ : مع ۲۱۴ || ۱۳۹ : لا جلد ۲ ص ۶ ، اته رود کی من ۲۷۵ (لاس ، هفت اقلیم سفینه)

۱۳۴ گشتند و گشتند . قم || بیخوشد : بیخشد . فتن || یزدان : دادار . قم || گرگر : کرکر . قم ، فتن ، || ۱۳۵ همی : همان . قم ، فتن || تیر ماه : تیره ماه . قم || برابود : برناشود . قم . من نو شود . فتن || ۱۳۶ او (۲) : نو ، مع || نجوئی : بوجهی مع نسخه || بجوئی : بوجهی . مع نسخه || درنگی که : درنگی کی . مع - دو رنگی کی . مع نسخه || نخواهد : بخواهد . مع نسخه || ۱۳۸ راستر : راستر . مع || ۱۳۹ سخن در بندر : سخن ور بود . لاج - سخن در بود . لاس - سخن در بزر . تذکره میخانه نسخه مؤلفه برنایانی Or. 3537 ورق ۵۱ ب - سخنور بود . اته || بود برده سوی هجر : بسوی هجیور بود . هفت اقلیم (اته) - کسی سوی بصره برد - اته

کیوس وار بگیرد همی بچشم آلوس

بسان فرخ شهما امیر روز غدیر ۱۴۱

ای فخر آل اردشیر ای مملکت را ناگزیر

ای همچنان چون جان و تن آثار و افعالت هژیر

نو آن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر

نباری بر کف زرخواه جز زر چنانچون بر سر بدخواه جز بیر ۱۴۴

ای شمن آهسته باش ز آن بت بدخو

کآن بت فرهخته نیست هست نوآموز

میدات حربگاست رخون عدوت آب

نیر اسپرغم و شنه اسبان سماع خوش

۱۴۱ : / چشم آلوس / لفعج ، لغی ، لغت (فقط درج) - مجتث || ۱۴۲ : / هژیر / لغت (ع فاقد) ، قم ، قر (فقط مصراع دوم) ، فتن - رجز || ۱۴۳-۱۴۴ : / بیر ، تیر / لغت (فقط درن) ، فج ، قم (فقط بیت ۱۴۴) ، فن ، فتن - هرج || ۱۴۵ : / فرهخت ، فرهخته / لفعج ، لغی ، لغت (ع فاقد) - منسرح || ۱۴۶ : / شنه / لفعج ، لغی - مضارع

۱۴۱ کیوس وار بگیرد . لغت : کیوس ترا بگیرند . لغی - کیوس ترا بگیرند . لفعج - شاید «کیوس وارنگرن» (اقبال در لغت) || بسان : بسان . لغت || شهما : لفعج (۵) : شه یا . لغی - شهما . لغت || ۱۴۲ ای مملکت : وی مملکت . فتن || ای همچنان : آبی چنان . فتن || تن : دل . فتن || ۱۴۳ باریدن : بازیدن . فتن || ۱۴۴ نباری : بازی . فتن || بر : در . مع || زرخواه : دلخواه . مع || جریر : جزیر . فر - چون بیر . فتن || ۱۴۵ متن از روی لغت ن : در لفعج ، لغی ، لغت س : ای دل من (ای دل زر . لغت س) بهر حدیث میازار کان بت فرهخته نیست (فرهخته نی که . لغت س) نو آموزست || ۱۴۶ حربگاست و : حربگاهست . لفعج اصل - حربگاهست . لغی - شاید «بزمگاست» (و . ک . حاشیه در قسمت ترجمه فرانسه) || عدوت آب : لغی : عدوات . لفعج اصل || شنه : شیه . لفعج اصل - شینه . لغی

۱۴۷ ای کرده چرخ تیغ ترا یاسبان خویش

وی کرده جود کف ترا یاسبان خویش

نقدیر گوش امر نو دارد ز آسمان

دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

صحرای بی نبات پر از خشکی گوئی که سوخته است بابرنجك

۱۵۰ بقر و هیبت شمشیر نو قرار گرفت

زمانه‌ای که پر آشوب بود و پالایال

سیاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش ز ناکه شجام

بخیزد بکی تند کرد از میان که روی اندر آن گرد کرد نغام

۱۴۷-۱۴۸: لا (در مدیج امیر ابوسعید محمد مظفر محتاج چنانی؛ فقط در ع، ع، مف؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۴۶۱) فقط مصراع اول بیت ۱۳۷؛ تضمین، نفیسی ۱۲۶۶ (تضمین ادیب مابن‌نرمذی؛ فقط مصراع اول بیت ۱۴۷) - مضارع ۱۴۹: / ابرنجك / لغت (فقط در نج) - مضارع ۱۵۰: / پالایال / لفتح، لغی، لغت (سفاقد)، فح، فم، فر، فش - مجتث؛ در لغت از روی نسخه نج بعد از این بیت بلافاصله يك بیت دیگر وجود دارد؛ ولی آن بیت از یکی از قصیده‌های عنصری انتخاب شده است (و. ك. لفتنامه دهخدا) بلفظ «پالایال» و دیوان عنصری چاپ ی. قریب ص ۹۵ (۱۵۱: / شجام / لفتح، لغی، لغت (ع و س فاقد)، فح، فش، فق (ماتقیرات: جزء شاهنامه دانسته) - متقارب ۱۵۲: / نغام، نغام / لفتح، لغی، لغت (ع فاقد)، فحم، فم فش

۱۴۷ خویش (در مصراع اول): ملك، لا، مف ۱۵۰: کف: دست. مف ۱۵۰: تو: او. فش ۱۵۰: بود: فح، فم، فر، فش ۱۵۱: پالایال: بالایال. لغی ۱۵۱: همه: همی. لغت ن ۱۵۱: ز ناکه: پناکه. فح، فش ۱۵۲: نند کرد: کردند. لغی - کردند: افج اصل ۱۵۲: نغام: نغام. لفتح، لغی، لغت

که من چفته شدم جانا و چون چوگان فروخفتم

گرم بدرود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۱۵۳

بکاسم خرد و عاشقی فزون کردم خسب گشتم و نفس شریف دون کردم

فخن باغ بین ز ابر وزن کشته چون عارض بنان خرم

هزار زاره کنم نشنوند زاری من بخلوت اندر نزدیک خویش زاره کنم ۱۵۶

گر نه خانوله خواهی آوردن آن چه خیمه است و تیل و دستان ۱۵۶ آ

ملك آن یازگار آل دارا ملك آن قطب دور آل سامان

اگر بیند بنگاه کینش ابلیس ز بیم تیغ او ببذبرد ایمان

بدم لشکرش ناهید و هرمز پیش لشکرش بهرام و کیوان ۱۵۹

مه و خورشید با برجیس و بهرام زحل با نیر وزهره بر گز زمان

همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا دادست فرمان

۱۵۳: / چفته / لغت (فقط در س) - هزج ۱۵۴: شرح نصیده ابوالهینس ص ۲۸ - مجتث ۱۵۵: / فخن / لغت (فقط در نج) - خفیف ۱۵۶: / زاره / لغت (فقط در نج) - مجتث ۱۵۶ آ: / خانوله / فح (بی نام شاعر)، فش (ایضاً)، نفیسی ۱۲۸۴ (دقیقی؛ مأخذ ۴) - خفیف ۱۵۷-۱۵۹: لا (در مدیج امیر سعید سعید بو صالح منصور سر [کذا] احمد السامانی؛ فقط در ع)، ع، مف: ۱۵۹: / هرمز / لفتح، لغی، لغت - هزج ۱۶۰-۱۶۱: / گر زمان / لفتح، لغی، لغت (ع فاقد؛ در ن فقط بیت ۱۶۰؛ در س فقط مصراع دوم بیت ۱۶۰ و مصراع اول بیت ۱۶۱)، فحم، فح، فم، فر (فقط بیت ۱۶۰)، فش

۱۵۳ که من: لغت (تصحیح قیاسی): من. اصل ۱۵۶ آ اگر نه: نفیسی: کر تو. فح، فش ۱۵۷: آن چه خیمه: نفیسی: این چه مکر. فح، فش ۱۵۷: دارا: دارای. مف ۱۵۹ بدم: بدید. لغت نج - بیای. لا - بنای. ع - قفای. مف ۱۶۰: پیش لشکرش: به پیش رایش. مف ۱۶۰: بهرام: مرغ. لا ۱۶۰: برجیس و بهرام: برجیس و آسمان. لفتح اصل - بهرام و برجیس: فش ۱۶۱: بر: با. فحم، فش ۱۶۱: رانند: دارند. فح، فش

۱۶۲ ای منظره و کاخ بر آورده به خورشید ناکنبد گردان بکشیده سر ابوان

کردم روان و دلرا بر جان او نگهبان

همواره گردش اندر گردان بوند و کاوان

ز بس که آتش فتنه بدل بر افروزی سپاه روی و غلیظی چو فکر آتشدان

۱۶۵ دلت همانا رنگار معصیت دارد بآب توبه خالص بشویش از عصیان

اکنون فکند بیتی از ترک تا یمن يك چند گاه زیر پی آهوان سمن

موج کریمی بر آمد از لب دریا رنگ همه لاله گشت از سر تا بون

۱۶۸ ای خریدار من ترا بدو چیز بتن و جان و مهر داده ربون

حسودت در ید بهرام فیرون نظر زی تو ز برجیس فرارون

۱۶۲ : / ابوان / لغت (فقط در س) - هزج || ۱۶۳ : / کاو / لغت (فقط در ن) - مضارع ||
 ۱۶۴ : / فکر / فح ، فم ، فر ، فتن - معجث || ۱۶۵ : / همانا / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ؛
 منسوب به خروانی || ۱۶۶ : مف ؛ / نرك / لفج ، لفی ، فم ، فتن - مضارع || ۱۶۷ :
 / بون / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نج) ، فح ، فم ، فر ، فتن - منسرح || ۱۶۸ : / ربون /
 / لفج (منسوب به رود کی) ، لفی (ایضاً) ، فم ، فر ، فتن - خفیف || ۱۶۹ : / فرارون /
 / لفج ، لفی ، لغت (ع و س فاقده) ، فحل ، فتن ، فق ؛ / فیرون / فحم ، فتن - هزج

۱۶۳ کاران : کاوان . لغت || ۱۶۵ بشویش : بشورش . لفی || ۱۶۷ آمد : آید . لفی ||
 رنگ : ز آنکه . لفی || ۱۶۹ در ید : در بد از . لفج ، لفی - آید از . فتن || زی : با .
 لفج ، لفی

حور بهشتی گرش ببیند بی شك حفره زند نا زمین بیارذ آهون

...

۱۷۱ آنچه بعلم تو اندر است گر آنرا کرد ضمیر اندر آوریش چو برهون

ز آن تلخ مٹی کزین که گرداندز فیروش روان تلخ را شیرین
 وز طلعت او هوا چنان گرددز کر خون تذرو سینة شاهین

...

۱۷۴ استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر قریه چشم روشن بین
 تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین

...

اکنون که ترا تکلفی گویم بیداست مر آفرینم از فقرین

۱۷۷ از کوهسار دوش بر تنگ می هین آمد ای نگار می آور هین

نگه کن آب وینخ در آبگینه فروزان هر سه همچون شمع روشن
 گدازیده دو تا يك تا فسرده بيك اون این سه گوهر بین ملون

۱۷۰ : / آهون / لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ، فم ؛ عر - منسرح || ۱۷۱ : / برهون /
 لفج ، لفی ، لغت (ع فاقده) ؛ در س منسوب به قریبی ، [گذا] || ۱۷۲-۱۷۳ : لا (فقط در
 ع) ، عر ، مف - هزج || ۱۷۴-۱۷۵ : مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال س ۵۹۱-۵۹۲
 (نضمن) || ۱۷۶ : / نقرین / لغت (فقط در س) || ۱۷۷ : / هین / لفج ، لفی ، لغت
 (ع فاقده) - مضارع || ۱۷۸-۱۷۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف - هزج

۱۷۰ زند : کذ . لفج ، لفی || (مصراع دوم) ؛ خواهد اندر من سارد لاهون . عر || بیارذ :
 بسازد . لغت (ظ) از روی س || ۱۷۱ بعلم تو : بعلم . لفی || ۱۷۲ مٹی : می . لا ، عر ||
 ۱۷۳ وز : از . مف || چنان گرددز : چنان . لاع || ۱۷۵ (مصراع دوم) : معنیش درست
 و لفظها شیرین . دیوان معزی || ۱۷۷ آور : آورد . لفج ، لفی || ۱۷۹ گدازیده : گدازنده .
 لاع - گدازنده . عر

۱۱۷۹

درویش تو بینم امروز زان که مباد دشمن من

۱۸۰

گشته پلوك باره بسان سراپچه بانگ سرپچه خاسته اندر سرای او

تو مرکوبی بشعر و من بازم از باز کجا سبق برن مرکو ؟

آنکه گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست

و آن کجا بودش خجسته مهر آهرمن گراه

۱۸۳

ای جای جای کاسته بیخوبی باز از تو جای جای فزایسته

ای حسن تو روز و شب فزایسته

بینم آخر روزی بکام دل خود را گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

۱۸۶

ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده و نوده

۱۷۹ آ : در جنگی از نسخ خطی فارسی کتابخانه India Office در لندن ش ۲۴۱۵ ورق ۲۹۵ آ - بحر ۴ // ۱۸۰ : پلوك / لغت (فقط در نج) - مضارع // ۱۸۱ : مرکو / لغت (فقط در نج) - هزج // ۱۸۲ : گراه / لغت ، لغی - رمل // ۱۸۳ : فراسته / لغت - مضارع // ۱۸۴ : فراسته / لغت (فقط در ن) - هزج // ۱۸۵ : خرده / لغت ، لغی ، فحم ، فچ ، فم ، فر ، فش // ایارده / فش - مجتث // ۱۸۶ : نوده / لغت (فقط در ن) ، فم ، فر ، فش - منسرح

۱۷۹ آ : کذا در اصل // ۱۸۲ کار : مهر ، لغی // و آن : آن ، لغی // آهرمن : اهرمن ، لغی // ۱۸۳ بیخوبی ، لغت (۲) : بخوبی ، لغت اصل // فزایسته : فراسته ، لغت // ۱۸۴ فراسته : فراسته ، لغت // بینم : بینم ، لغت اصل ، لغی // ایارده : لغت اصل ، لغی // خرده : خورده ، لغت اصل ، لغی // ۱۸۶ دوده و : درود ، فش // نوده : نوده ، لغت ، فم ، فر ، فش

بتی که غمزه اش ستندان کند گذاره

دلم بمژگان کردست پاره پاره

لباس جاه تو باذا همیشه زدولت پون واز اقبال تاره

برقت یار ورهی ماند در بیابانی

که حدّ او نشناسد بجهد جاذوی مای ۱۸۹

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی بر جان من گر ورا زلف معقوب نیستی

ور نبودی کوکبش در زیر لب مؤنسم تا روز کوکب نیستی ۱۹۲

ور مرگب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مرگب نیستی

ور مرا بی یار باید زیستن زندگانی کائن یا رب نیستی

۱۸۷ : / غمزه / لغت ، لغی ، لغت (ع فاقد) - مجتث // ۱۸۸ : تاره / لغت (فقط در نج) ؛ بی نام شاعر ، فم - هزج // ۱۸۹ : مای / فم ، فر ، فش (منسوب به «استاد رافعی») - مجتث // ۱۹۰-۱۹۴ : لا (فقط در ع) ، عر ، انه (مخزن) - رمل

۱۸۷ که : کر ، لغت // ستندان : ز ستندان ، لغی - از ستندان ، لغت // گذاره : گذاره ، لغی // ۱۸۸ جاه تو باذا همیشه : عمر او را باد دایم ، فم // ۱۸۹ یار : یار ، فش // او : آن ، فم ، فر

۱۹۵ بر افکند ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی
 بهشت عدن را گلزار ماند درخت آراسته حور بهشتی
 چنان گردد جهان هزمان که گوئی پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
 ۱۹۸ جهان طاروس گونه گشت دینار بجائی نرمی و جائی درشتی
 زمین بر سان خون آلود دیبا هوا بر سان نیل اندوز مثنی
 بدان ماند که گوئی از می و مشک مثال دوست بر صحرا نبشتی
 ۲۰۱ ز کل بوی کلاب آید از آن سان که پنداری کل اندر کل سرشتی
 بطعم نوش کشته چشمه آب برنگه دیدنه آهوی دشتی
 بنی باید کنون خورشید چهره مهی کو دارد از خورشید پشتی
 ۲۰۴ بنی رخسار او همرنگ یاقوت مئی بر گونه جامه کنشتی

۱۹۵-۲۰۴: این قطعه معروف در تذکره‌های بسیار مذکور است، ولی عدد و ترتیب بیتها در مأخذها اختلاف دارد؛ ما این بیتها را اینطور ترتیب دادیم که هم با مأخذها تقریباً مطابق و هم از لحاظ معنی مناسب باشد || ۱۹۵: مع ۱۸۰: عر، مف، اته (ندرت، آتشکده، سفینه، هفت اقلیم) - هزج || ۱۹۶: اته (ندرت) || ۱۹۷: عر، مف، اته (سفینه، هفت اقلیم) || ۱۹۸: عر، مف، اته (سفینه، هفت اقلیم) || ۱۹۹: مع ۱۸۰: عر، مف || ۲۰۰: عر، مف، اته (آتشکده، سفینه، هفت اقلیم) || ۲۰۱: عر، مف، اته (آتشکده، سفینه، هفت اقلیم) || ۲۰۳: نفیسی ۱۲۷۷ (مأخذ ۴) || ۲۰۴: عر، مف

۱۹۵ بر افکند: در افکند، مف، آتشکده (اته) || زمین: جهان، اته || ۱۹۷ هزمان: هزمان، اته || گوئی: در دشت، عر، مف || ۱۹۸ گشت دینار: هفت اقلیم (اته): گشت پنگر، اته - گشت گوئی، عر، مف || ۱۹۹ خون آلود: خون آلوده، مف || نیل اندوز: خون آلود، عر - مشک اندوده، مف || مثنی: وشتی، مف || ۲۰۰ مشک: چنگ، عر || نبشتی: نشست، سفینه (اته) || ۲۰۱ از آن سان: بداسان، مف، آتشکده (اته) - بر ایشان: عر || ۲۰۴ مئی: مهی، عر

دقیقی چار خصلت بر گزیدست بگیتی در ز خویها وزشتی
 لب بیجاده رنگ و ناله چنگ می چون رنگ و کیش زرد هشتی

من بر آنم که تو داری خبر از راز فلک

نه بر آنم که تو ز راز رمی بیخبری ۲۰۷

تا ز گفتار جدا باشد پیوسته نگار

تا ز دیدار بری باشد همواره پری

نیکخواه تو ز گفتار بذی باز جدا

بذ سگال تو ز دیدار بهی باز پری

شیر گوزن و غم را تشکرده چو نان که تو اعدا را بشکری ۲۱۰

خدا یگانا بامس بشهر بیگانه فزون از این توانم نشست دستوری

خنگ آن کس که گه بزم بشو باز خورد

وای آن کس که گه رزم بدو باز خوری ۲۱۱

ای زین خوب زبانی یا تخت بهمنی ای باره همایون شیدیز یا رشی

۲۰۵-۲۰۶: عر، مف، اته (مغزن، ندرت، حدیقه، آتشکده، سفینه، هفت اقلیم)؛ / رنگ / لغت (فقط در ن) || ۲۰۷-۲۰۹: عر، مف - رمل || ۲۱۰: / کوزن / لنج، لقی، لغت (فقط در ن؛ منسوب به فرخی) - سریع || ۲۱۱: / بامس، بامس / لنج، لقی، لغت (ع فافند)، فم، فر، فش - مجتث || ۲۱۱ آ: عر - رمل || ۲۱۲: / دش / لغت (ع فافند) - مضارع

۲۰۵ بگیتی: بهالم، ندرت (اته) || در ز خویها: از همه خوبی، عر، مف، اته || ۲۰۶ لب: لبی، هفت اقلیم (اته) || بیجاده: یاقوت، عر، مف، اته || چون رنگ: خون رنگ، اته || کیش: دین، مف، اته || ۲۰۷ رمی بیخبری: فلک باز رمی، عر || ۲۱۰ تشکرده: بشکرن، لنج، لقی || چو نان: چو نانک، لقی || اعدا را: اعدای ترا، لنج اصل، لقی || بشکری: بشکند، لقی || ۲۱۱ خدا یگانا: خدا یگانا، لنج، فش - جدا یگانا، لقی || بامس: بامس، لغت، فحن

- ۲۱۳ خورشید تیغ نیز ترا آب میدهد
مریخ نوك نیزه نوسان زند همی
- دریغا میر بو نصرا دریغا
که بس شادی ندیدی از جهانی
- ولیکن راز مردان جهاندار
چو گل باشند کونه زندگانی
- ۲۱۶ بهرامی هنگامی که بخشم افتی
بر کاه اورمزد در افشانی
- ز دو چیز کبرند مر مملکت را
یکی پرنیانی یکی زعفرانی
- یکی زر نام ملک بر نبشته
دگر آهن آب داذه بمانی
- ۲۱۹ کرا بویه وصلت ملک خیزد
بکوی جنبشی بایدش آسمانی
- زبانی سخن کوی ودستی گشاده
دلی همش کینه همش مهربانی
- که ملک شکارست کورا بگیرد
عقاب پرده نه شیر زبانی
- ۲۲۲ دو چیز است کورا بیند اندر آرد
یکی تیغ هندی دگر زر کانی
- بشمیر باید گرفتن مر اورا
بدینار بسننش پای ار توانی
- کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
وبالا و تن نهم و پشت کیانی
- ۲۲۵ خرق باید آنجا وجود و شجاعت
فلک مملکت کی دهد رایگانی ؟

۲۱۳ : / شان ، سان / لنج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق - مضارع ||
۲۱۴-۲۱۵ : تیغ ص ۳۷۷ ، تیغن ص ۴۵۵ - هزج || ۲۱۶ : / اورمزد / لفت (ع فاقد) -
مضارع || ۲۱۷-۲۲۵ : تیغ ص ۳۸۶ ، تیغن ص ۴۶۷-۴۶۸ ، مف ، ۲۲۴ : / نهم / لنج ،
لفت (ع و س فاقد) - متغارب

۲۱۳ مریخ نوك نیزه تو : مریخ نیزهات بر . لنج - مریخ نوك خشت تو بر . فحل ،
فش - هر بامداد تیغ تو بر . لفی || سان : شان . لنج ، لفی ، فحل || زند همی : همی کند .
فق || ۲۱۵ راز : زاد . تیغن نسخه || چو گل : چنین . تیغن || ۲۱۷ کبرند : کردند .
تیغن || پرنیانی : ارغوانی . مف || ۲۱۸ نبشته : نوشته . تیغن || ۲۱۹ خیزد : باشد . تیغن ||
۲۲۱ نه : و . تیغ || ۲۲۲ دگر زر : یکی زر . تیغن نسخه || ۲۲۴ بخت : تخت . مف -
بخت . لنج اصل || وبالا و تن نهم و : ببالا و تن نیزه و : تیغ (کذا در تمام نسخه ها) - نبایدش
تن سرو . مف || پشت : نسبت . لنج ، لفت

- ملك بی ملكدار باشد ؟ فی
ور بوذ پایدار باشد ؟ فی ۲۲۵ آ
- بی شهنشه بناء ملك جهان
محکم [و] استوار باشد ؟ فی ۲۲۵ ب
- خطه ای را که بی خداوند است
کار او بر قرار باشد ؟ فی ۲۲۵ ج
- شهر را هیچ حامی و حارس
چون شه و شهریار باشد ؟ فی ۲۲۵ د
- بجای هر بهی یاداش نیکی
بجای هر بنی پاذافراهی

امیرا جان شیرین بر فشانم اگر ویدا شون پیکار ...

(رباعیات)

- چشم تو که فتنه در جهان خیزد از او
لعل تو که آب خضر میریزد از او ۲۲۸
- کردند تن مرا چنان خوار که باز
می آید و گردد و خاك میسوزد از او

فرسم کآن وهم تیزخیزت روزی

وهم همه هندوان بسوزد بسخون

۲۲۵-آ ۲۲۵ د : نا ه ص ۳۶۶ || ۲۲۶ : / پاذافرام ، بادافرام ، باد افراه / لنج ، لفی ، لفت
(ع فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق (بی نام شاعر) - هزج || ۲۲۷ : / ویدا / لفت ؛ مقایسه کنید
بیت ۳-هزج || ۲۲۸-۲۲۹ : نفیسی ۱۲۷۹ (در سفینه ها) || ۲۳۰ : / سخون / لنج . لفی

۲۲۶ بهی : بهی . لفی || بنی : بهی . لفی || پاذافراهی : بد بادافرام - لفت || ۲۲۷ پیکار ...
پیکار [عمرم] . لفت متن : پیکار کی عمر . لفت س - شاید «پیکار عمرم» || ۲۳۰ تیزخیزت :
تیزخبرت . لفی || وهم همه : وهم . لفی

(مثنوی بیحر دمل)

۳۳۱ کردش اندر خبک دهقان گوسفند و آمد از سوی کلانه دل نژند

(مثنوی بیحر قریب)

بر خوان وی اندر میان خانه هم نان تنک بون وهم ونانه

(مثنوی بیحر خفیف)

خویشتن پاک دار وبی پر خاش رو باغالش اندرون مخراش

۳۳۱ / خبک / لغت (فقط در نج) || ۳۳۲ / ونانه / لغت (فقط در نج) || ۳۳۳ / آغالش / هم ، فر ؛ عر (دو معراج بیتش ویش شده)

۳۳۱ کردش : کردش . لغت

(مثنوی بیحر مقارب)

۳۳۴ جهان داورا سرفرازا کوا خدیوا شها سرورا پهلوا
ببخشای بر جان غمخوار ما بنیکی بر افروز رخسار ما
ز گفتار و کردار ما در گذر که این است راه شه داذگر

۳۳۷ گرایدون که سنگ است با آهن است و با جای شیران و آهن من است
یك حمله اش یست و ویران کنم چراگاه گرگان و شیران کنم

از این خیره کش تند دیوانه ایست که از وی پهر جای افسانه ایست
۳۴۰ بهیج آفریده همی نگردن سخن در جهان آفرین می رود
بهستی خود بر دلش شیقست جوانی و مردیش بغریفتست
مبازا [که] سر پیچد از رای تو و با بگذرد ز آرزوهای تو
۳۴۳ بعانم بنزدیک تو شرمسار ز کردار آن پور ناتر سگار

ز برای لشکر بجنیب دشت رخ روز روشن شب قیره گشت
خروشید و نالید ز رینه خم بر آمد ز دز ناله گاودم
ز هامون سوی دز پیامد سپاه شد از گرد خورشید تابان سیاه
۳۴۶ سپه میمنه میسر بر کشید چنان شد که کسی روی هامون ندید

۳۳۶-۳۳۴ : تا هـ ص ۲۴۲ || ۳۳۸-۳۳۷ : تا هـ ص ۴۰۸ || ۳۴۳-۳۴۲ : تا هـ ص ۳۹۶-۳۹۵ || ۳۴۷-۳۴۴ : تا هـ ص ۶۰ : بینهای ۲۴۵-۲۴۶ با شاهنامه ص ۱۶۱۶ بیتهای ۲۱۱۲-۲۱۱۳ و بیت ۲۴۷ با شاهنامه ص ۱۶۱۷ بیت ۲۱۲۶ شاعت دارند

۳۴۱ جوانی و : جوان . تا هـ چاپ - جوانی . تا هـ اصل || ۳۴۳ ناتر سگار : تا نوس کار . تا هـ || ۳۴۴ ز برای : ز بری . تا هـ

نبودش کسی در جهان هم نبرد	ز فیلان جنگی و مردان مرد
۲۴۹ توانائی و افسر رتخت داشت	بلندی و فیروزی و بخت داشت
چه درنده شیر و چه غرنده ببر	نموند گرک و توانا هزبر
نیارست با او نبرد آزمون	هم آورد خون در جهانش نبود
۲۵۲ در آب از نیستن نهان شد نهنگ	بر آن سان که در کوه غران پلنگ
جهاندار بود و خردمند و راد	خداوند دین و خداوند داد
در این کار ترس گزیدت مباد	بلائی ز چرخ بلندت مباد
۲۵۵ بکام تو باذا همه کار تو	خدا باد دایم نگهدار تو
دگر روز چون شاه چرخ کبود	ز کپسار سر بر زن و رخ نمود
جهان زینت و روشنی باز یافت	سپاه حبش رخ ز رومی بناقت
۲۵۸ شب تیره چون تیر پزان بجست	بر آمد شه روز تیغی بدست
ایا دادگر داور بی نیاز	خداوند جان بخش یتیم نواز
جهان آفریننده بزدان توئی	خداوند دین و دل و جان توئی
۲۶۱ بتو روشنی دیدم روز را	همان شمع ماه شب افروز را
ز تو چرخ گردنده بالا و هست	بفرمان تو جمله بالا و پست
توانائی و دانش هوشمند	تو بخشی نه اختر نه چرخ بلند
۲۶۴ کلید در فتح و فتح سپاه	تو داری نه لشکر نه کشور نه شاه

۲۵۴-۲۴۸ : تا هـ س ۳۹۰ || ۲۵۵-۲۵۴ : تا هـ س ۲۳۹ || ۲۵۸-۲۵۷ : تا هـ س ۷۵ || ۲۶۳-۲۵۹ : تا هـ س ۷۰۷

۲۵۴ نرس : ترس و تا هـ || ۲۶۳ توانائی : توانای : تا هـ || دانش : دانش و : تا هـ

چو گیتی همی بگذرد بیگمان	همان به که باشی در او نازمان
جهان را بخوبی و نازش گذار	که این است بر خوردن از روزگار
بیزدان داور خداوند جان	که چرخ آفرید و زمین و زمان
۲۶۷ بعش و سروش و بجان نبی	بطاعات عثمان و علم علی
برضوان و حور و بخرم بهشت	بذات رسولان نیکو سرشت
بشیر و کمان و تیغ و سنان	یکی جنگ کردند با هم چنان
کز آوردشان چرخ ناپایدار	بخود بر بیچید و بگریست زار
ز بس کوشش و کینه و شور و جنگ	بدریا فتاد آتش اندر نهنگ
۲۷۳ ز بس موج خون خاک پیدا نماند	کسی را امید ی بفردا نماند
بهر کار از راستی یاز کن	برو تا توانی همه داد کن
دو کار است بیدان و ناراستی	که در کار مرد آورد کاستی
۲۷۶ یگیتی هر آنکو بر آراست کار	شد از راستکاری زبده و سنگار
کر امید تو رستگاری بود	در آن کوش تا راستکاری بود
ز خون گشته روی زمین لعل کون	سواران فتاده ز زین سرنگون
در و دشت و مرد و سلاح نبرد	نهان گشته در خاک و در خون و گرد

۲۶۵-۲۶۶ : تا هـ س ۳۰۵ || ۲۶۷-۲۶۹ : تا هـ س ۶۷۶ || ۲۷۰-۲۷۳ : تا هـ س ۴۱۱ || ۲۷۴-۲۷۷ : تا هـ س ۳۲۰ || ۲۷۸-۲۷۹ : تا هـ س ۵۰۸

۲۷۰ تیغ و سنان : تیغ و سنا - تا ه چاپ - تیغ و سنان : تا ه اصل || ۲۷۱ ناپایدار : ناپایدار : تا ه || ۲۷۹ دشت و : دشت : تا ه

بر آورد سر تا بچرخ برین ز بالاش پیدا نبودى زمین
 بر او مرغ پرنده رام نی برش باذرا هم گذرگاه نی

۲۸۲ بیندم کمر بیش درگاه او شوم از دل و جان نکوخواه او
 بیاشم فراوان گوهر بر سرش نیاز و نماز آورم بر درش

ز درگاه مهتر سپاه از پگاه خروشیدن کوس بر شد بماه
 ۲۸۵ بفرمان مهتر سیه بر نشست بکوپال هر يك بر آورده دست
 تو گفتی مگر رستخیز آمدست و یا خود جهان در گریز آمدست
 ز کرد سواران دشت نبرد جهان قیرکون شد فلک لاجورد
 ۲۸۸ درخشید تیغ و خروشید کوس قضا در فسانه قدر در فوس

بذبنسان چو شد لشکر آراسته دم کوس کین گشت بر خاسته
 بنالید کوس اندر آوردگاه بییچید مهر و بلرزد ماه
 ۲۹۱ درفش درفشنده بالا گرفت سر نیزه اوج فوٹا گرفت
 ز بس کرد کیتی همه تار شد دو لشکر کرازان به پیکار شد
 ز پرخاش اسب وز پیکار مرد نهان شد جهان سر بسر زیر کرد
 ۲۹۴ درخشنده از کرد پرنده تیغ چو در تیره شب برق در زیر میغ
 نخستین دو لشکر بتیر و کمان همی جنگگ کردند با هم دمان

۲۸۰-۲۸۱: تا ۷۶۰ || ۲۸۲-۲۸۳: تا ۴۸۴-۴۸۵ || ۲۸۸-۲۸۹: تا
 ۴۷۶ || ۲۸۹-۲۹۰: تا ۳۲۶-۳۲۷

۲۸۵: نشست. نشست. تا || ۲۹۲ کرازان: کرانان. تا چاپ- کرانان. تا اصل ||
 ۲۹۴ تیغ: تیر. تا

نبرد آزمودند و کین توختند چپ و راست بر یکدگر دوختند
 ۲۹۷ کمان دلبران و پیکان تیز بجائی رسانید کار ستیز
 که بردشت کین جای بوزن نماند بر آن رزم چیزی فروزن نماند
 زخون موج ز آن گونه بالا گرفت که در دامنش طاس مینا گرفت

۳۰۰ بفر کیانی و فرمان دهی بکیتی ستانی و شاهنشهی
 بمان شاذمان و بزی خوشمنش که بی نوش باذا نن بد کنش

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فروز آمد از تخت و بر بست رخت
 ۳۰۳ شب آمد جهان دیو دبذار گشت در و دشت و هامون همه قار گشت

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو ندارد ره زردهشت
 که خورشید تیغ از میان بر کشید شب تیره گشت از جهان ناپدید

۳۰۶ درشتی دل شاه و نرمی دلش ندانی هویدا کند حاصلش

۳۰۱-۳۰۰: تا ۵۵۲ || ۳۰۲: دخت / لفع، لفی، لغت (ع فافد)؛ شاهنامه ص
 ۱۴۹۶ بیت ۹۴ || ۳۰۳: تا ۳۰۰ || ۳۰۴: نفیسی ۱۲۷۴ (مأخذ؟) || ۳۰۵:
 تا ۳۶۸ || ۳۰۶: / هویدا / لفع (منسوب به عنصری)، لفی (ایضاً)، لغت (ع فافد)؛
 منسوب به عنصری؛ در ن منسوب به دقیقی)، فحم (عنصری)

۲۹۶ یکدگر: یکدیگر. اصل || ۲۹۷ دلبران و: دلبران. تا || بجائی: بجای. تا
 || ۲۹۸ بوزن: بودند. اصل || فروزن: فروزن. تا || ۲۹۹ دامنش: دامن. تا ||
 ۳۰۱ بمان شاذمان و: بمان شاذمان. تا || ۳۰۶ ندانی: بدانی. لغت س || کنی: کند.
 لفع، لفی

بیایان شد این روزگار صیام برون جست این دیو طبعی ز دام

گرایندون که من خشم و کین آورم بلند آسمان بر زمین آورم

۳۰۹ نوگفتی که از خون گردنکشان همی غرق خواهد شدن آسمان

چنین جنگ و کین خواستن در جهان نکردست کس از کهان و مهان

بتندی چنان است بالای او که با آسمان است پهنای او

۳۱۲ چنان تند بد بروج و باروی او که پرنده را ره نبذ سوی او

چو بینائی دیده بی رفیع رام رسیدی بهر جا که کردی نگاه

سپه را ز بد ویره او داشتی برزم اندرون نیزه او کاشتی

۳۱۵ دو سه بار بر یک درم جار سم

۳۰۷ : شرح فصیله ابو الهیثم ص ۳۱ || ۳۰۸ : تا ه من ۵۸۳ || ۳۰۹ : تا ه من ۶۸ ||
 ۳۱۰ : تا ه من ۶۰۴ || ۳۱۱ : تا ه من ۴۷۸ || ۳۱۲ : تا ه من ۴۴۰ || ۳۱۳ : عر ||
 ۳۱۴ : / دیره / لقت (فقط در س) : شاهنامه ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹۶ || ۳۱۵ : عر (فقط
 يك مصراع)

۳۱۰ : کس : کسی . تا ه || ۳۱۲ : برنده : بر رنده . تا ه || ۳۱۳ : دیده : دیده . عر ||
 ۳۱۴ : سپه را ز بد : جهان از بدان . شاهنامه || کاشتی : داشتی . شاهنامه || ۳۱۵ : کذا
 در عر

(ضمیمه)

❖ بر خیز و بر افروز هلا قبله زردشت

❖ بنشین و بر افکن شکم فاقم بر پشت
 ❖ بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار

❖ ناچار کند روی سوی قبله زردشت
 ❖ من سرد نیام که مرا ز آتش هجران

❖ آتشکده گفتست دل و دیده چو چرخست ۳۱۸
 ❖ گر دست بدل بر نهم از سوختن دل

❖ انگشت شود بی شک در دست من انگشت
 ❖ ای روی نو چون باغ و همه باغ بنفشه

❖ خواهم که بنفشه چمن از باغ نو يك مشت
 ❖ آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زان

❖ و آن کس که ترا زان ترا زان و مرا کشت ۳۲۱

❖ تو آن شب رنگ نازی را بمیدان چون بر انگیزی

❖ عدورا زود بنوردی بدان تیغ بلاکستر

...

❖ باندك روزگار ای شه دو چیزم دان بخت نو

❖ بکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی سخن گستر

۳۲۱-۳۲۶ : منسوب به عجمی (مف) ، دقیقی (در سفینه ها : نفیسی ۱۲۷۴-۱۲۷۵) :
 ۳۱۶-۳۱۹ : منسوب به سنائی (دیوان سنائی ، چاپ مدرّس رضوی ، تهران ۱۳۲۰ ش ، ص ۷۷) ||
 ۳۲۲-۳۲۳ : از ابیات ازرقی (دیوان ازرقی ، چاپ نفیسی ، تهران ۱۳۳۶ ش ، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ ،
 بیت ۲۴۰ و بیت ۲۵۱) : منسوب به دقیقی در مع ص ۲۱۵ ، بقلط

۳۲۴ * در باغ گل فرستد هر نیمشب عبیر وز شاخ عندلیب بسازد همی صفیر
 * رخسار آن نگار بگل پرستم کند و آن روی را نماز برد ماه مستنیر
 * ای آفتاب چهره بتزاد سرفقه کز زلف مشک باری وز نوك غمزه تیر
 ۳۲۷ * بنگاشته چنین نبود بر بتان چین تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر
 * از بر که لاله دولب داری فرازوی يك مشت حلقه زره از مشک واز عبیر
 * کوئی که آزرایی زهره نگار کرد سیمینش عارضین و براو کیسوان چوقیر
 ۳۳۰ * کوئی کمند رستم گشت آن کمند زلف کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر
 * کوئی خدایش از می چون لعل آفرید یاد ابله گانش دانه زیافوت سرخ شیر

* ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی ترا
 بر گیر جاشوك و برو می درو حشیش

* آن کت کلوخ زوی لقب کرد خوب کرد
 ۳۳۳ زیرا لقب کران نبود بر دل فغاک

* ای همجو يك پلید و چنو دیندها برون
 مانند آن کسی که مر اورا کنی خبک
 * تا کی همی در آئی و کردم همی دوی
 حقا که کمتری و فزاکن تری ز يك

۳۲۴-۳۳۱ : منسوب به منجیک (مف)، دیقی (در سفینه ای) : نقیسی ۱۲۷۹ || ۳۳۲ :
 ر. ک. شهید بیت ۴۲ || ۳۳۳ : منسوب به منجیک (لفج، لفی، لغت، بلغت «فغاک»)، دیقی
 (فج، قم، فن) || ۳۳۴-۳۳۵ : در فرهنگها بلغت «بك، يك» : منسوب به لیبی (فحل،
 فن) : در لفج بیت ۳۳۴ منسوب به لیبی و بیت ۳۳۵ منسوب به خسروانی : در لفی بیت ۳۳۴
 منسوب به لیبی و بیت ۳۳۵ منسوب به خسروی، دیقی (لغت ن) : فقط بیت ۳۳۴، «سمجور»
 (لغت س)، رودکی (فن)

* ز بس بر سختن زرش بجای مادحان هزمان
 ۳۳۶ ز ناره بگسلند کپان ز شاهین بگسلند پلگه

* ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زمانکی و بر آسای و کم گری
 * این روز و شب گر بستان زار بهر چیست نه چون منی غریب و غم عشق بر سری
 * دردا جدا بمافدم و در غم عشق یار من زین توانگرم که میبازد این توانگری ۳۳۹
 * یاری گریزم از همه خلقان پری نژاد زان سفز پیش چشم من امروز چون پری
 * لشکر بر رفت و آن بت لشکر شکن بر رفت هر کز میاد کس که دهد دل بلشکری

* جهانها همانا فسوسی و بازی که بر کس نیائی و با کس نسازی ۳۴۲
 * یکی را نعیمی یکی را جحیمی یکی را نشیبی یکی را فوازی
 * چرا زیر کاند بس تنگ روزی ؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی ؟
 * چرا عمر طاووس و دراج کوتاه ؟ چرا مار و کرگس زید در درازی ؟ ۳۴۵
 * صد و اند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست این مرد غازی ؟
 * اگر نه همه کار تو باز گونه چرا آن که ناکس تر اورا نوازی ؟

۳۳۶ : از ابیات فرخی (دیوان فرخی)، چاپ عبد الرسولی، تهران ۱۳۱۱ ش، ص ۳۵۲،
 س ۲، منسوب به فرخی (لفج)، دیقی (لغت ن) || ۳۳۷-۳۴۱ : از ابیات فرخی (دیوان
 فرخی)، چاپ عبد الرسولی، ص ۳۸۲ : منسوب به دیقی (لا، عر، اته) : هر گوید که
 باسم عبد کمالی (کذا) هم نوشته اند || ۳۴۲-۳۴۷ : ر. ک. - مصعبی بینهای ۱۱۷، ۱۱۸-۱۱۹

میسری

دانشنامه

(مثنوی ببحر هزج؛ منتخبات)

[ستایش خدا]

- بنام پاك داذار جهان است
خداى بر شده هفت آسمان است
ز اندیشه مر اورا دو [رد] ام
هر آن چیزی که یزدان آفریدست
نه اندر جای و نه جای و نه بر جای
روا نابد که هرگز جای گیرد
نیازش کر سوی جا اوفتادی
پس آنکه کر بدی جائی بگارش
که تا او بود بی دستور بودست
همه گوهر هر آنچ اوجایگیر است
وجوهر آن بود کوجای رنگ است
نه خوب آید همی کر تنش خوانم
نه تن باشد که پهنائی ندارد
کجا نو یاره‌ها را گرد کردی
اگر بالا و پهن کردش آید
یکی تنها که نه خفته نه بیدار
- که بخشایا ودانای نهان است
خداوند زمین و آن زمان است
ره دانستنش چونین توانم
از آن خون کردگار خون بدیدست
نه بر جائی کر او می جای بر پای
و با خود جای را هرگز پذیرد
که کم بد جای چون او ایستادی
همیشه همچو بایست یارش
ز مانستن بچیزی دور بودست
و گوهر خواندنش نادل پذیر است
سبك باشد همی کر نه بسنگ است
زبان را بر چنین گفتار رانم
ابا آن ژرف و بالائی ندارد
فراز بك دگرشان باز بردی
بدانکه کر تنش خوانی بشاید
یکی نادید [ن]ای از چشم و دیدار

۷ نیازش : نیازش . اصل || چون او : چون . اصل || ۸ همچو : همچو . اصل || ۱۰ هر آنچ او : هر آنچه او . اصل || ۱۳ پهنائی : تنهایی . اصل || ژرف و بالائی : ژرف و بالایی . اصل || ۱۴ یاره‌ها : بارها . اصل

میسری

۱۷۹

- چرا بینید آن کو آفرینید
اگر بودی روا کش کس بدیدی
نشایستی که هرگز يك زمان نیز
که هر چش دیدنی داند و خواند
بدانکه کش بینی کر بکوشی
ترا زو باز دارنده چهار است
یکی آن کو بزیر پرده باشد
دگر دارد پس سرت ایستادن
مگر کر کالبد این دو بیاید
سیم چیزی که دور آید ز دیدن
چهارم آنکه بر چشم نشیند
همه تن هر چه او دور است و نزدیک
نخواند تن خدایش را خرمنند
خدائی رازدان درازدار است
مر اورا کر کسی انباز بودی
اگر انباز چون زو راز یابد
خدای ما بزرگ و کامکار است
ابی همتا و بی یار است و دستور
همیشه او بد این دیگر همه نو
همین چیزی کجا بینی سپهر است
ستاره باز بنگر زون بندیش
- نگار و چون نگارنده بینید؟
و کر دیدار کس زی اورسیدی
بعشم هیچ کس بودی نهان نیز
و با خود دیدنش هرگز تواند
خوادم می آن بگویم کر نیوشی
که چشم دیدن اورا نیارست
پرده تنش پنهان کرده باشد
نیاز چشم تو زی وی فتادن
کر اورا کالبد خوانی نشاید
بدر دیدار نتواند رسیدن
و تا چشم تو سوی او بیند
مر اورا تن بزرگ است ارته باریک
که همچون ما بود هر چ او تنومند
ابی دستور و بی انباز و یار است
مگر کش زو بچیزی راز بودی
بدانش راز اورا باز یابد
نشانش بر یکانی بر هزار است
همیشه زینچنین گفتارها دور
نشانش کر بخواهی نيك بشنو
که جای گردش ماه است و مهر است
نوی را زو نشان آید ترا پیش

۱۷ آفرینید : آفریند . اصل || بینید : نه بیند . اصل || ۲۱ بدانکه کش : کذا در اصل : شاید بدان که کش || خوادم : خورم . اصل || ۲۵ کر : کر . اصل || بیاید : نیاید . اصل || ۲۶ سیم : سیوم . اصل || ۲۹ نخواند : بخواند . اصل || ۳۳ خدای : خدایی . اصل || ۳۷ بندیش : بندش . اصل

- ۱۱۷ کسی کورا بهایش است وارزش بکار دانش افزون کرد برزش بهای مرد اگر با دانش آید که زرین بهای شاه باید همه نیکی کند نیکی سگالذ ز نیکی بر پشیمانی که نالذ؟ ز بس نیکی که بر دل بر گمارد گناه آیدش هر مردی که دارد شنودسنم که گر نیکی بپیچون بیندازی بیاید زو بیرون بنیکی یابد این هر دو جهان مرد کسی دیدی که بر نیکی زبان کرد؟ جهان را اوست شایسته بشاهی جهان را اوست شایسته بشاهی ۱۲۰ نوازنده زبان چرب گویش کز او چون موم گشته سنگ و رویش مر او را هر کجا آزان مرد است بگفتار نکو چون بنده کردست سخن بران نراز شمشیر نیز است که با شمشیر مردان همستیز است ۱۲۱ زبان تیز با آن پرسش گرم دل آزان مردان را کند نرم زان چرب با گفتار شیرین ز دل آزانگان را بر کند کین ز گفتار نکو دشمن نیاید وز او با دوست نزدیکی فزاید بر این بر داستان موبذ نکو گفت که بنشست او بخوان بر با کوی زفت اگر نانت نباشد گندمین روی سخن باری بخوان بر گندمین کوی گر آن کو چرب گوید شاه زیبذ کلاه شاه ما بر ماه زیبذ ۱۳۲ چگونه پیشه دارد؟ نیک خوئی ابا آن نیک خوئی نیک گوئی دل و گوشش بدان کس دان خواهد که نزدیک وی آید دان خواهد همه کردار و فرمایش بدان است تو گوئی دانرا یزدانش دانست ز شاه کامران بیدان ناید و گر بیدازی آید زو نشاید ۱۳۵ که بیدازی نشان نانوایست نشاید ز آن کسی کش کامرانست همیشه دانرا بنشسته باشد درش بر مردمان نایسته باشد

۱۲۹ کوی (کاف مفتوح): کذا در اصل || ۱۳۴ کردار و: کردار. اصل

- ۱۳۸ سرشتش خوی نیک و سازگاری ابا باران همیشه نیک یاری شه مارا هنرها بی شعار است گرش پیدا کنی بسیار کار است [در ترکیب مردم]

- کنون این نامه را آغاز کردم در کار پزشکی باز کردم نخستین باب در ترکیب مردم از آن هرچ آن گزیده یاز کردم ۱۴۱ خدای غیب و آن آشکارا ز نقطه آفرینست این نگارا بلفش کرد صورت را پیرکار در او موجود هر طبعی بمقدار در او بسنه دوست و چل و شنل لخت بقدرت استخوان بر بکدگر سخت بر او بر گوشت بینی گستریده پی ورکها بدو اندر تنیده ورکها سیصد و شصت است بی شک خردمندش همه دانسته يك يك يك غذا را جسم زین رکها ستاند خردمندش همه دانسته يك يك يك عظامش گوشت را بر جا بدارد بنبروی عصب رفتن تواند جگر همچون سیه سالار باشد همه قوت یسکدیگر سیارن ۱۴۴ دلش میر ن است و معدن جان غذا را جسم زین رکها ستاند سرش چون خادمی باشد یخدمت سبزش چون یکی زندانی دان نبینی طبع وی زین چار بیرون خدای غیب و آن آشکارا ز نقطه آفرینست این نگارا بلفش کرد صورت را پیرکار در او موجود هر طبعی بمقدار در او بسنه دوست و چل و شنل لخت بقدرت استخوان بر بکدگر سخت بر او بر گوشت بینی گستریده پی ورکها بدو اندر تنیده ورکها سیصد و شصت است بی شک خردمندش همه دانسته يك يك يك غذا را جسم زین رکها ستاند خردمندش همه دانسته يك يك يك عظامش گوشت را بر جا بدارد بنبروی عصب رفتن تواند جگر همچون سیه سالار باشد همه قوت یسکدیگر سیارن ۱۴۷ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۳ ۱۵۶ چنان کین طبع کردد باد با روی همی گردن سوی علت نهذ روی

۱۴۲ آشکارا: کامکارا. اصل || ۱۴۴ چل: جل. اصل || ۱۵۰ معدن: معدن. اصل ||

۱۵۲ زندانی: زندانی. اصل || ۱۵۷ کردد باد با روی: کذا در اصل: ۲

- ۱۵۹ جگر جای گش زرد است جمله از او آرد بمعهه درد جمله
سپرزش مکن طبع سیاه است و دردش را همه بر کله راه است
سرش هم جای بلغم اندر این دل فسادش در دماغ و در مقاصل
همه سلطان خون با خطرا بر گها در مضرت مر جگر را
۱۶۲ وقوت در تن مردم چهار است همه بر جای خون در باقرار است
یکی را جاذبه خوانند آن است طعام از وی بمعهه تازیان است
دگر را ماسکه گفتند مارا که با دارد بمعهه چیزها را
۱۶۵ سیمرا هاضمه خوانند آن را که بگوارید سنگ واستخوان را
چهارم مبرزه خوانند ازیرا که بگوارد برون آرد غدی را
و طبع جاذبه جمله ز صفرا و آن ماسکه جمله ز سودا
۱۶۸ و طبع هاضمه نرم است و گرم است و آن مبرزه سرد است و نرم است
ز زهره جاذبه نیرو ستاند و جذب چیزها می زو تواند
و نیرو ماسکه را از طحال است بنیروی طحالت این فعال است
۱۷۱ جگر نیرو دهد زی هاضمه زود بدان قوت طعام از معده پالود
وقوت میرزه را از عضل شود عصب با این عضل هر دو یکی بود
بر این اشکال باند روزکارا پدید است اندر او طبع چهارا

[پند و نصیحت]

- ۱۷۴ تو یا شاگرد نا دانا نگریدی بهر نیک و بدی بینا نگریدی
بنشناسی کم و بیشی علت بهر دردی ندانی کرد حیل

۱۵۸ جمله : جمله . اصل || ۱۶۰ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱۶۳ تازیان است :
تازاناست . اصل || ۱۶۵ سم : سیوم . اصل || ۱۶۶ غدی را : غدیرا . اصل || ۱۷۰ طحال
است : بطنالست . اصل || طحالت : طحالت . اصل || ۱۷۱ پالود : پالود . اصل || ۱۷۲
شود : بود . اصل || ۱۷۴ نا دانا : نا دا . اصل

- و طبع دردمندان نبض وقوت ندانی بی گمان حرکت و شهوت
۱۷۷ و داروها همه يك يك ندانی بسی نامه بر استاذان نخوانی
و بسیاری نگریدی کرد استاذ نداری هر چه میبینی همه یاد
تبینی کو بیشت دارو سازد ز يك دارو بدیگر در گذازد
۱۸۰ نگرند بر نو بسیار آموذه نگریدی نزد استاذان سنوذه
نباید کردند ترکیب دارو از او بسیار عیب آید این تو
کز این دانش که گفتم بر رسیدی ودانا مردمان را نیز دیدی
۱۸۳ نصیحت بایدت با هوشیاری و تدبیر نکو و بردباری
و دور از طبع و طبعی راست باید که تا بر حکم جان حاکم بشاید
که با تدبیر و رای و علم گشتی و طب نامه بسی اندر نوشتی
۱۸۶ پس آنکه گر پیش آیدت بیمار نصیحت کن مر او را رنج بر دار
بر بیمار بنشین تو زمانی مگر یابی ز درد وی نشانی
بیرش از غذاها پیش از آن درد يك هفته چه کرد و تاش چون خورد
۱۸۹ نشان دردها جمله بجوش نکه کن نیک اندر رنگ رویش
ز نبض بر رس واز بول وقوت ز طبعش بر رس واز ضعف و شهوت
گر او را درد از پری رسیدست نشانش خون در او اندر پدید است
۱۹۲ مر او را داروی اسهال باید و گر بینی بگو تا رکه کشاید
گر استفراغش آوردست علت باید بست اسهالش بحیلت
هر آن علت که اصلش می ندانی نگر بر بیهذه حکمی نرانی
مر او را احتما فرمای خون بس نگرند ز احتما بد حال يك کس
۱۹۵ نباشد هیچ دارو ز احتما به ز داروها بمجمله احتما به

۱۷۹ نبینی : نبی . اصل || ۱۸۲ کر این : کرین . اصل || ۱۸۴ (مصراع اول) . کذا
در اصل || ۱۸۶ رنج : رنج . اصل || ۱۹۱ پری : پری . اصل || ۱۹۲ بینی : نبی .
اصل

- ۱۹۸ که خون بیمار را ز آن احتما درد بر او غلبه بسی کمتر توان کرد
و آن کس را که او خون تن درست است هنوز اندر تنش علت نرسست
مر او را احتما از درد مندان موافق تر بود بنیوش برهان
بیارد احتما او را بستی و باقی دارد او را تن درستی
...
- ۲۰۱ کسی کو پیش تا استاز کرد ز بجان خویش بر ناشاد کردن
از این نامه کسی را دارو سازد ز يك دارو بدیگر در گذازد
گر از دارو کس را غم فزاید درستی را بیبماری نماید
۲۰۴ من از مزد و بزه بیزار کشم ز خواب چهل من بیدار کشم
من او را خصم کردم روز محشر ز جورش داد خواهم پیش داور
کنام پیش ز آن کین يك کنامم بیهوده بگردن بر بخوام
۲۰۷ گرم یزدان بفرماید جزا را نبیند جز ز من کس مافرا را
الهی بر من بر میبخشای ز دل زنگار بیراهیم یزدای
مرا توفیق ده تا بر زبانم بجز از راستی چیزی نرسم
۲۱۰ بگفتیم آنچه مارا سوزمند است و نا گفته شد آن کزوی گزند است
کنون از موی سر تا ناخن پای بگویم درد با دارو بیک جای
...

[در صرع]

- ۲۱۳ گر از بلغم کسی مصروع گردد که دندان بر لبانش بر بیند
علاجش زون معده پاک کردن یکی شربت ز فاقا یا بخوردن
و گر نه حبّ یاره باید او را مگر از فاقیا به شاید او را

۱۹۷ درد : کرد . اصل || ۲۰۵ کردم : کردم . اصل || ۲۰۶ بخوام : بخوام . اصل ||
۲۰۷ مافرا : کفا در اصل || ۲۰۸ بیراهیم : بیراهیم . اصل || ۲۱۰ نا گفته : نا گفته . اصل ||
۲۱۱ درد با : درد را . اصل

- گر از سودا بوز لختی قتمون بیارد از تنش سودا بیرون
و گر معجون صرع آری بوز به که وی مصروع را خون زین همه به
سدا ب تورا دایم بهر حال بینویانش و در بینی همی مال
و گر نه غالیه کر مشک و عنبر بینی باز کن اندای بر سر
۲۱۹ گر از خون باشد این صافن گشایش و گر نه گو حجامت کن ز پایش
ضمدی از نیند و علك و سنبل ز علك رومی و از لختکی گل
بیامیز و بمعه بر طلی کن ز شیر و ترها کو احتما کن

[معجون الصرع]

- ۲۲۲ از این معجون دیگر کو همی خور که این مصروع را نیک است و درخور
ز غاریقون و وج و زنجبیل آر سطوخودوس باید نیز بسیار
و سنبل جوی و پلبل لختکی خواه و این با انگبین جوید بر او راه
۲۲۵ بکوب و بانگبین اندر بیامیز شود معجون خوش نه تلخ و نه تیز
از او هر بامدای کو همی خور بوزن يك درم گر نیز کمتر
...

[در خناق]

- کسی کورا کلو بر هم بیند چنان کابی فرو رفتن نگذرد
نه آواز از گلوی وی بر آید خورا خون فرو بردن بیارد
۲۲۸ خناق است اندر این غفلت نباید که غفلت کردنش علت فزاید
گر از خون باشد و یابی نشانش دو چشمش سرخ باشد با رخاش
ز اول گو رک قیال بگشای گلاب و سرکه آنکه بر سر اندای
۲۳۱

۲۱۵ لختی : بختی . اصل || ۲۱۷ بینویانش : بینویانش . اصل || ۲۲۱ بیامیز : بیامیز . اصل ||
۲۲۴ پلبل : پلبل . اصل || ۲۲۵ جوید بر او : جوید برد . اصل ||
۲۲۸ وی بر آید : کذا در اصل : شاید « خون بر آرد » با در مصراع دوم « فرو بردن نشاید »

- ز آب توت اورا غرغره ساز و نوشادر بدو در نیز بگذاز
 گر از کشنیز تر آبی بر دهن آر بآبش غرغره فرمای بسیار
 ۲۳۴ طبیعت نرم داریش بآب آلو بمغز لکور و خرمای هندو
 و گرنه شبشه‌ای بر گردنش نه کلو از هم برانگیرند شون به
 پس آنکه لختکی کشاکش باید بکشاکش کلو از هم بر آید
 ۲۳۷ و گر نه تخم حرمی در گلو دم ز تخم ترب این دردش شون کم
 گر از بلغم بود وی را نشان است لعابش از دهن دایم روان است
 ۲۴۰ ز هر لونی کنش این علت بیابی ز نوشادر نگر تو بر تنابی
 چه از خون و چه از صفرا چه بلغم ز نوشادر نگر در خلق وی دم

[خاتمه کتاب]

- من این نامه بکام دل بگفتم بسی علم اندر این نامه نهفتم
 ۲۴۳ نشان دردهای گونه گونه بگفتم من ترا چون و چگونه
 علاج دردمندان نیز گفتم بهر دردی علاجی چند جستم
 و نام دارو و هم طبع دارو در این نامه بگفستیم هر دو
 ۲۴۶ ز مطبوخ و حبوب و قرص و معجون گوارشهای پاک و فیک موزون
 لعوق از چند گونه با طریفل شراب از چند گونه با سفرجل
 طلی و شافه‌های نیز و مرهم ضماد و سرمه‌های نیک محکم
 ۲۴۹ معوط از چند گونه چند روغن سفوف از چند گونه چند سوزن

۲۳۳ آبی : آبی . اصل || ۲۳۴ بمغز : بمغز . اصل || لکور : کذا در اصل || ۲۳۹ زاول :
 زاول . اصل || ۲۴۷ طریفل (۶) : طریفل . اصل || سفرجل : سفرجل . اصل || ۲۴۸ شافه‌های : شافهای . اصل || سرمه‌های : سرمهای . اصل || ۲۴۹ معوط : سفوف . اصل

- ز یاره چند گونه چند تریاک سموم از چند گونه گفته‌ام پاک
 سرشته چند گونه چند پخته غذای دردمندان نیز گفته
 ۲۵۲ نماد اندر جهان از دارو و درد ز تر و خشک نیز از گرم و از سرد
 که نه در نامه‌ام در یاد کردم بسی دلهای غمگین شاد کردم
 ولیکن مرگ را چاره ندانم بجای مرگ بیچاره بمانم
 ۲۵۵ طبیب ار مرگ را چاره توانید بخشید خویشتن را زو رهانید
 بدارو گر کسی از مرگ رستی همه گیتی مگر دارو پرستی
 حکیمان جهان هر گر نمردی نه پاکیزه تن اندر خاک بردی
 ۲۵۸ نه بقراط حکیم و نه فلاطون نکردی مرگ بر اهرن شیخون
 نمردی ارسطاطالیس و هرمس نه بقراطیس دانای مهندس
 نمردی نیز جالینوس فاضل نگشتی دانش او پاک زایل
 ۲۶۱ نمردی محمد زکری رازی نکردی مرگ با او هیچ بازی
 و گر پیغامبران را وحی و تنزیل رهانیدی ز مرگ و نیز جبریل
 نمردی آدم و نوح و سلیمان نگشتندی بزیر خاک پنهان
 ۲۶۴ نه ابراهیم پیغامبر نه موسی نگشتی مرگ هرگز کرد عیسی
 محمد خاتم پیغمبران بود و هم نور زمین و آسمان بود
 خداوند این جهان و آن جهان را زمین را گسترید و آسمان را
 ۲۶۷ و هر چ اندر زمین و آسمان است و هر چ اندر میان دو جهان است
 همه از بهر اویش آفریدست مر او را دوستی را بر گزیدست
 چو پیغمبر بهین مردمان مرد همه گیتی بمرده باید اشمرد
 ۲۷۰ گر از کس مرگ هرگز باز گشتی مگر از مصطفی اندر گذشتی
 ندارد سون نزد مرگ دانش و نه بسیار عقل و آزمایش

۲۵۰ پاک : پاک . اصل || ۲۵۴ بیچاره : بیچاره . اصل || ۲۶۱ هیچ : هیچ . اصل || ۲۶۷ هر چ اندر : هر چه اندر . اصل (هر دو جا) || ۲۶۹ بهین : بهین . اصل

نه ملك و نه سپاه و خیل بسیار	نه مال و کنج خانه پر ز دینار	۲۷۳
نه دهقانی نه مردی نه سواری	نه فندی نه بذی نه بردباری	
بدان کز مرگ ما را نیست چاره	ونه از مرگ کس باید کناره	
دلت بر مرگ بر نه با خردمند	بدرد و دردمندی باش خرسند	۲۷۴
گر از دارو کسی بهتر نکرد	و درد از دارو کمتر نکرد	
منه زین بر طبیبان تو بهانه	مگیر از سوی دارو تو کرانه	
بهر جائی طبیبان را نکه دار	مر ایشان را نو هرگز بر میازار	۲۷۹
مگر زایز نباشد امر و فرمان	که بهتر کرد از داروی ایشان	
که با ندیر تو تقدیر جبار	نسازد به نکرد هیچ بیمار	
نه هر دردی ز دارو گشت بهتر	نه دارو هر کسی را هست درخور	
که درد مرگ باشد هیچ دارو	ندارد سوز با این دانش او	۲۸۲
که مرگ آید ندارد سوز تریاک	بوقت مرگ چه تریاک و چه خاک	
شکسته پای و درد سال فرسود	ندارد مومیائی نزد او سوز	
خبر گفتست پیغمبر در این دو	بمرگ و هم پیبری نیست دارو	۲۸۵
و باشد دردهای آسمانی	که بی شک در علاج او بمانی	
مگر کس را بی اندازه گناه است	که نزدش دردها را بیش راه است	
و گر نه لعنتی زی او رسیدست	که ز آن لعنت مگر این درد دیدست	۲۸۸
و گو نه بر کسی بیداد کردست	ز بیدادش کس اندوه خوردست	
دعا کردست بر وی زی خداوند	که یارب تو چنین بیداد میسند	۲۹۱
خداوند این دعای او شنبذست	از ایشان درد و بیماری رسیدست	

۲۷۵ بدرد و : درد . اصل || ۲۸۲ هیچ : هیچ . اصل || ۲۸۵ پیبری : پیبری . اصل ||

۲۸۲ بی : بی . اصل || بیست : بیست . اصل || ۲۸۸ لعنتی : بختی . اصل || لعنت : بخت .

اصل || ۲۸۹ بیدادش : بیدادش . اصل

ندارد سوز وی را هیچ درمان	مگر کایز فرستد امر و فرمان	
مگر کابن را دعا و صدقه باید	که دردش بی گمان صدقه زدايد	
به از صدقه نباشد هیچ درمان	که یا ایزد به آید عهد و پیمان	۲۹۴
الهی دردها را پاک پاک سان	بجمله از مسلمانان بگردان	
مکن ما را نیازمند دارو	نیاز ما همیشه باز زی تو	
بینجامید دانش نامه من	بر آمد زو مراد و کامه من	۲۹۷
بسال سبذ و هفتاد بوزیم	کز این نامه همی پرداخته شویم	
خدای آسمان را شکر بسیار	که ما را بهره داد از عقل و گفتار	
درویش صد هزاران بر پیمبر	خداوند لوا و تاج و منبر	۳۰۰
ابر بوبکر و عقر نیز و عثمان	که کردش او بما بر جمع قرآن	
ابر حیدر که باشد او چهارم	که هست این دوستیشان یاز گارم	
من از دویست و دو سه بر گزاشتم	و دیوان جوانی بر نوشتم	۳۰۳
در این مدّت بسی زحمت کشیدم	جهان از چند گونه نیز دیدم	
بسی نامه نبشتم بدستم	بسی نعمت ز هر گونه بدستم	
کنون آن نعمت دبرینه کم شد	نه دیر این دستکاه و آب کم شد	۳۰۶
مگر این نامه من دیر ماند	پس از من نا کسی این را بخواند	
ما باز آورد ز ایزد بخواهد	ز درد و محنت ورنجم بکاهد	
هر آن کز نامه من شاد گردد	نباید کابن بر او چون باز گردد	۳۰۹
بر او واجب که ما را یاز دارد	روان ما زمانی شاد دارد	

۲۹۲ هیچ : هیچ . اصل || کایز : کیرد . اصل || ۲۹۳ کابن را : این کس را . اصل ||

۲۹۴ هیچ : هیچ . اصل || ۲۹۵ الهی : اللّهی . اصل || ۲۹۹ عقل و : عقل . اصل ||

۳۰۱ عمر : ظاهرآ دسر ، در اصل || (مضارع اول بیت ۳۰۱) : از کاعده مرکب معلوم

۳۰۰ شود که در اینجا منتهی نوشته شده بود که بعداً محو شده و متن حاضر بجای آن نوشته شده

است || ۳۰۵ بدستم : بدستم . اصل || ۳۰۶ کم شد : کم شد . اصل || ۳۱۰ شاد دارد :

شاد گردد . اصل

نیاز آرد بگوید از دل پاک که یارب میسری بد بود و ناپاک
 ۳۱۲ الهی رحم تو بیش از گناهش من او را آمدم پیش بخواهش
 بیامری گناهش را برحمت بر او بر گستران جاوید نعمت
 پذیر با ماذر و با دوزماش بیامرز و همه اهل زمائش
 ۳۱۵ و نیز آنرا که این نامه بخواند دعائی زی نویسنده رساند
 بطب اندر از این به من ندیدم ازیرا گفتن این بر کزیدم

فهرستها

رموزی که در فهرستها بکار رفته است :

اش	ابوشکور بلخی
اشب	ابوتعیب هروی
اعم	ابوالعباس عباسی رنجنی
اهک	ابوالهیثم کرکائی
ح	حاشیه
دق	دقیقی
تی	شهید
ص	صفحه
فرا	فرا لوی
مبو	محمد بن وصف
مص	مصعبی
معر	معروفی
میس	میسری

جهانی : ر. ک. ابو عبدالله محمد

ح

حسن : میس ۶۰

حسین : میس ۶۰

حکاک : فرا ۳۴ ح ، اش ۵۷ ح

حنظله بادغیسی : ص ۱۲

حوا : محمد بن مخلد ۱

حیدر : دق ۱۲۵، ۹۲، ۹۱، میس ۳۰۲ : ر. ک. علی

خ

خجسته : اش ۴۲۱ ح

خضر : دق ۲۲۸

خسرو : اش ۱۴۶، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۴۲،

۳۵۳، دق ۴۵، ۳۵۰، ۳۰۴ : خسروان :

مسمودی ۳، دق ۳۴

خسروانی : دق ۱۶۵ ح ، ۳۳۵ ح

خسروی : اش ۵۹ ح ، دق ۳۳۵ ح

خیام : ش ۱۰۱-۱۰۲ ح

د

دارا : دق ۱۵۲، ۲۱

دقیقی : ص ۱۷۷-۱۷۴ : مص ۲-۱۴ ح ، ش

۴۲ ح ، دق ۲۰۵، ۱۴۰

دمنه : مص ۱۵

ذ

ذوالفقار : ش ۸۹

ر

رافع : میو ۸

اورمزد - اورمزدی : ش ۷

اهرمن : ش ۹۱ : آهرمن : ش ۷، دق ۱۸۲،

۲۳۷

اهرن : میس ۲۵۸

ایاس : میو ۲۳

ب

برما یون : فرا ۲۱، دق ۱۴

بسام کورد : ص ۱۶

بمبدلی : معر ۶

بقراط : میس ۲۵۸

بقراطیس : میس ۲۵۹

بکر بن ملک : اعم ۹

بلحرب : ر. ک. ابوالحرب

بویکر : ر. ک. ابویکر

بوسعد : ر. ک. ابوسعد

بوسفیان : ر. ک. ابوسفیان

به افزای : اش ۱۸۸

بهرامی : ش ۲۹ ح

بهمن : دق ۲۱۲

پ

پرویز : اش ۸

پیروزی : ر. ک. فیروز مشرفی

پینمیر : ر. ک. محمد

ت

تشن : دق ۲۵۰، ۸

ج

جالبنوس : میس ۲۶۰

جامی : دق ۵۹-۶۰ ح

فهرست ۱

نامهای کسان

الف

آدم : محمد بن مخلد ۱، میس ۲۶۳

آذر : مص ۶، دق ۸۹، ۴۲۹

آهرمن : ر. ک. اهرمن

ابراهیم : میس ۲۶۴

ابلیس : دق ۱۵۸

ابوبکر - بوبکر : میس ۳۰۱

ابوالحرب - بلحرب : اعم ۶۶

ابوالحسن - بوالحسن : اعم ۵۷

ابوالحسن خارجی : ص ۵۱

ابوحفص - ابی حفص : میو ۸

ابوسعد (محمد بن مظفر (چنانی) : دق ۱۶،

۱۰۰، ۱۲۴؛ ابوسعد (ظ. ابوسعد) ...

دق ۱۴۷-۱۴۸ ح

ابوسعد ابوالخیر : ش ۹۹-۱۰۰ ح

ابوسعد محمد بن مظفر : ر. ک. ابوسعد

ابوسلک کرکانی : ص ۲۶-۲۱

ابوسفیان - آل بوسفیان : دق ۹۳

ابوشیب هروی : ص ۱۲۹-۱۳۱

ابوشکور بلخی : ص ۷۸-۱۲۸ : ش ۳۷ ح ،

۱۰۵ ح ، ۱۰۶ ح

ابوالعباس (خواجہ) : اعم ۳۳

ابوالعباس (عباسی) ربنجی : ص ۶۴-۷۷

ابوالعباس زوزنی : اعم ۶۳ ح

ابوالعباس سوزنی (کذا) : ر. ک. سوزنی

د ابوالعباس عنبر : اعم ۴۰ ح

ابوالعباس مروزی : اعم ۶۰ ح

ابوعبدالله : ر. ک. بمبدلی

ابوعبدالله محمد بن احمد جهانی (ظ. جهانی) :

ش ۲۲-۲۳ ح

ابوالعلاء ششتری : اعم ۶۸-۶۹ ح

ابوالمؤید : اعم ۵۶ ح

ابوالهیثم کرکانی : ص ۵۲-۶۳

ابویوسف هروی : اش ۱۲ ح

اردشیر - آل اردشیر : دق ۱۴۲

ارسطاطالیس : میس ۲۵۹

ازرقی : معر ۴۱ ح ، دق ۳۲۲-۳۲۳ ح

ازهر : دق ۱۳۰

اسدی : دق ۱۲۹ ح

اسکندر : ش ۱۰۳، دق ۱۲۲

افریذون : ر. ک. فریذون

اقلاطون - فلاطون : میس ۲۵۸

انوشیروان - نوشروان : میس ۱۴

دافقی : دق ۱۸۹ ح	مثالی : دق ۳۱۶-۳۲۱ ح
دخش : دق ۱۲۸ : رش : دق ۲۱۲	سوزنی : افع ۶ ح ، ۳۴ ح : ابوالعباس ، سوزنی
رستم : دق ۳۳۰	(کذا) : افع ۶۳ ح
رش : ر . ک . رخش	سیاوش : دق ۱۶ : سیاوخش : دق ۱۶ ح
رضوان : دق ۲۶۹	سیمجور : دق ۳۳۴-۳۳۵ ح
رودکی : ابوسلیک ۹ ح ، ۳۷ ، ۱۵ ، ۱۴ ح ،	سیمرغ : دق ۱۲۸
۵۵ ح ، فرا ۲ ح ، ۹ ح ، افع ۳۹ ح ،	ش
۴۰ ح ، ۵۲ ح ، ۶۳-۶۲ ح ، ۷۹ ح ،	شاکر بخاری : ابوسلیک ۹ ح ، ۴۱۶ ح
۱۵۲ ح ، ۲۲۶ ح ، ۴۲۱ ح ، ۴۳۹ ح ،	شبر : دق ۹۳
۳۶ ح ، ۵۶ ح ، ۶۲ ح ، ۶۵ ح ، ۱۳۹ ح ،	شبدیز : دق ۲۱۲
۱۶۸ ح ، ۳۳۴-۳۳۵ ح	شیر : دق ۹۴
ز	شمس فخری : فرا ۲ ح ، ۲۳ ح ، دق
زال : دق ۱۲۸	۱۱ ح : فخری : فرا ۲۶ ح
زبیبی : دق ۱۷۱ ح : ر . ک . زبیبی	شهره آفاق : ش ۷۶ ح
زردشت : دق ۳۱۶ ، ۳۱۷ : زردشت وار : دق	شهید بلخی : ص ۲۳-۳۹ : ۴۱۷ ح ، دق
۱۳۱	۳۳۲ ، ۱۷۴ ح
زردشت : دق ۲۱ ، ۲۳۵ : زردشتی : دق	شهید - «میر شهید» : صانع بلخی ۲
۳۰۴	شیر : دق ۹۳ ح
زنبیل : میو ۳	ص
زهر : دق ۹۴	صابر نرمدی (ادیب) : دق ۱۴۷-۱۴۸ ح
زبیبی : ۱۷-۱۸ ح ، دق ۱۲۵-۱۲۶ ح :	صانع (۵) بلخی : ص ۱۳۹
ر . ک . «زبیبی»	ع
ژ	عباس : افع ۲۷ ح
ژواخار : افع ۳۰	عبدالملك بن نوح سامانی : معر ۳۳-۳۴ ح
س	عثمان : دق ۲۶۸ ، میس ۳۰۱
سامان - آل سامان : دق ۱۵۷	«عرتامی» : ابوسلیک ۹ ح
سلیمان : ۱۲۷ ح ، میس ۲۶۳	عمجندی : فیروز ۵-۶ ح ، ۵۲ ح ، دق
سروش : دق ۲۶۸	۳۱۶-۳۲۱ ح

عطارد : ش ۱۰۳-۱۰۴ ح	قسطا : دق ۳۴
علی : ش ۸۹ ، دق ۲۶۹ ، میس ۵۹ ، ۱۱۵ :	س
ر . ک . حیدر	کاوایی (درفش) : دق ۱۱۰
عمار : میو ۵ ، بام ۲ ، محمد بن مخلد ۳	کسائی : ۵۸ ح ، دق ۴۸-۴۹ ح
عمر : میس ۳۰۱	کی : دق ۱ : کبانی : دق ۲۲۴-۳۰۰
عمرو (بن لیث صفاری) : میو ۱۳ ، ۱۷	کپورث : مسعودی ۱
عمرو عنقر : دق ۱۲۵	س
عنصری : فرا ۱۰ ح ، افع ۷ ح ، ۱۲۰ ح ،	گشتاسب : دق ۳۰۲
۱۳۵ ح ، ۱۸۱ ح ، ۲۰۵ ح ، ۴۱۵ ح ،	ل
۴۲۰ ح ، معر ۳۸ ح ، دق ۱۵۰ ح ، ۳۰۶ ح	لبیبی : ۴۱۵ ح ، دق ۲۶ ح ، ۳۵ ح ،
عیسی : افع ۴۴ ، میس ۲۶۴	۳۳۴-۳۳۵ ح
ط	لطیفی : ۱۴۲ ح ، ۲۲۲ ح ،
طیان : ۴۲۱ ح	«لعمانی عباسی» : افع ۳۸ ح
ف	لهراسپ : دق ۳۰۲
فاخر ، فاخری : ۴۱۹ ح	لیث بن علی (صفاری) : میو ۱۳-۲۳ ح
فخری : ر . ک . شمس فخری	م
فراازی : ص ۴۰-۴۶	ماکان : ابوالحمین خارجی ۱ ، صانع بلخی ۲
فرخی : فرا ۴ ح ، ۹ ح ، ۱۸۷ ح ، دق	محمد (بیغمبر) : میس ۲۶۵ ، ۵۸ : مصطفی : میس
۲۱۰ ح ، ۳۳۶ ح ، ۳۴۱-۳۳۷ ح	۲۷۰ : بیغمبر : محمد بن مخلد ۲ ، میس
فردوسی : ۱۴۶ ح ، ۱۷۴ ح ، ۱۹۹ ح	۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۳۰۰ : ر . ک . نبی
فریدون : اشپ ۸ ، دق ۷۶ : افریدون : دق	محمد بن زکریای رازی - محمد زکری رازی :
۱۴	میس ۲۶۱
فغفور : ۵۶ ح	محمد بن مخلد : ص ۱۷
فلاطون : ر . ک . افلاطون	محمد بن وصیف : ص ۱۳-۱۵
فیروز مشرقی : ص ۱۹-۲۰ : مشرقی : فیروز	محمود وراق : ص ۱۸
۸ ح : پیروزی : فیروز ۹ ح	مرادی : ص ۵۰
ق	
قارون : ۷۴ ح	

مرس : اعم ۷۴	نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی : اعم ۱ ح ،
«مرغزی» : فرا ۳۴ ح	۱۸-۲۲ ح : نصر بن اسماعیل (ظ . بن
«مردان» : اش ۱۱۹	احمد بن اسماعیل) : ش ۲۰-۲۱
محمودی مروزی : ص ۴۷	نصیر (خواجه) : اعم ۴۶
«مکوره» : اش ۷۹ ب	نوح (پیغمبر) : مبو ۹ ، میس ۲۶۳
«مشتی» : فیروز ۶-۵ ح	نوح بن نصر سامانی - نوح بن منصور (ظ . بن
مشرقی : ر . ك . فیروز مشرفی	نصر) : اعم ۱۸-۲۲ ح : نوح : اش ۱۲۳
مصطفی : ر . ك . محمد (پیغمبر)	نوح بن منصور سامانی : دق ۵۱ ح : ر . ك .
مصعبی : ص ۴۸-۴۹ ؛ دق ۳۴۲-۳۴۷ ح	نوح بن نصر
معروفی : ص ۱۳۲-۱۳۸	نوشروان : ر . ك . نوشیروان
معزی : اش ۱۹۰ ح ، مهر ۴۵ ح ، دق ۱۴۷-	ه
۱۴۸ ح ، ۱۷۴-۱۷۵ ح	هاروت : دق ۴۵
منجیک : ش ۵۵ ح ، ۹۳ ح ، اش ۴۱۸ ح ، دق	هارون : اش ۱۸۲
۳۲۴-۳۳۱ ح ، ۳۳۳ ح	هرمس : میس ۲۵۹
منصور (بن نوح) بن نصر سامانی : دق ۱۵۷-	هند بنت عنبه : ش ۸۹
۱۵۹ ح	ی
موسی : میس ۲۶۴ ر . ك . موشا	یانجوج : ش ۴
موشا : دق ۲۲ ر . ك . موسی	یعقوب (پیغمبر) : دق ۸۹/۳۲۷
مولوی : ش ۴۴ ح	یعقوب بن لیث صفاری : مبو ۱۶۰۲/۲۳ ، پیام
میسری (حکیم) : ص ۱۷۸-۱۹۴ ؛ میس ۳۱۱	۱-۵ ح : محمد بن مخلد ۳
ن	یوسف (پیغمبر) : دق ۸۶/۳۲۷
ناصر الدوله - ناصر دولت : میس ۱۰۰	یوسف عروضی : دق ۱۵ ح
نبی : دق ۲۶۸ ر . ك . محمد	یونان : دق ۴۶
	یونس : دق ۴۶

فهرست ۲

نامهای اماکن واقوام

آکار : مبو ۶	۱
اهواز : اهک ۲۷	ا
ایران : میس ۸۳ ، ۹۹	ب
بابلیان : دق ۴۱	ب
بخارا : اعم ۵۹	ب
بدخشان - بدخشانی : اش ۲۸۶	ب
بدخشی : اش ۲۸۵	ب
بربر : دق ۱۱۲	ب
برزین : اش ۱۹	ب
بغداد (۴) : اعم ۱	پ
بلغ : اش ۱۰۹	پ
پارسی (زبان) : اهک ۲۶ ، میس ۸۲	پ
پنجهیر : اش ۱۵۵	پ
ت	ت
نازی (زبان) : میس ۸۲ ، ۸۴ ، ۱۱۵	ت
نبت : مصر ۵ ، اهک ۲۷	ت
نرخان - نرخانی : اعم ۷۱	ت
نوک : مبو ۱۴ ، اش ۵ ، مهر ۳۸ ، دق ۱۶۶	ت
جده : مبو ۲۳	ج
جودی : فرا ۲۳	ج
جهود : دق ۹۱	ج
جیحون : میس ۱۲۰	ج
چین : مبو ۱۴ ، دق ۳۲۷ ؛ جینی : دق ۸۳	چ
ح	ح
حش : دق ۲۵۷	ح
حجاز : مصر ۵	ح
خ	خ
خرجک : فرا ۳۱	خ
خلجیان : اعم ۸	خ
خیبر : دق ۹۲ ؛ خیبری : دق ۹۱	خ
د	د
درغان - درغانی : اعم ۷۰	د
دری (زبان) : میس ۸۵	د
ر	ر
درینج : اعم ۷۴	ر
دوم : مبو ۱۴ ، ش ۸۸ ، میس ۶۴	ر
دومی : دق ۲۸۸ ، ۲۵۷ ، میس ۲۲۰	ر
زنگ : مبو ۱۴ ، اش ۵ ؛ زنگیان : اش ۵	ز
س	س
سبوح (۴) : اعم ۲	س

ش	س
شاور: اعم ۵	کاس (۹): مبو ۱۴
شوش- شوشتری: مصر ۳۵	کنجه: مصر ۴۵
شهرآزان: دق ۱۲۲	
ع	ل
عجم: بنام ۴	لنام (۵): مبو ۳
عدن: دق ۱۹۶	
عرب: بنام ۴	
عمان: فرا ۲۳	
ط	م
طراز- طرازی: مصر ۹، دق ۴۱	مای: دق ۱۸۹
طعام: مبو ۶	مرسنده: اعم ۶۴
طورسینا: دق ۲۲	مرو: اعم ۶۶
طوس: ش ۱۰۱	مکه: بنام ۴
ق	ن
قزات: دق ۵	نشابور: اعم ۶۶
قزغانه: اعم ۱۴	نوشان: مصر ۳۹
ق	ه
قنار- قناری: مصر ۵	هجر: دق ۱۴۰
ک	ی
کدن: اعم ۵۲	هند: مبو ۱۴؛ هندوان: اعم ۳۰۹، دق ۲۳۰
کرد: ش ۹۶	هندی: دق ۲۲۲
کوفه- کوفی: دق ۱۱۰	
	بمان: ر. ک. یمن
	یمن: دق ۱۶۶؛ بمان: مصر ۵
	یسانی: دق ۲۱۸
	یونانیان: دق ۴۷

فهرست ۳ نامهای ستارگان و ماهها و جشنها

الف	ث
آذر: دق ۱۱۱	ث
آفتاب: ش ۹۷، ۶۵؛ ر. ک. خورشید، هور، شمس، مهر	تیریا: ش ۱۹، دق ۲۹۱؛ ر. ک. پرن، پروین
اردیبهشت - اردیبهشتی: دق ۱۹۵	
اورمزد: اتم ۱۳۳، ۱۳۲، ۲۵؛ دق ۲۱۶؛ روز	خسب: بلعی ۱
اورمزد: اتم ۲۷؛ ر. ک. هرمز، مشتري، برجیس	خورشید: فیروز ۶، اهک ۷۲، اتم ۲۱۷، ۲۵
	دق ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۱۳؛ ر. ک. هور، آفتاب، شمس، مهر
ب	د
برجیس: دق ۱۶۹، ۱۶۰؛ ر. ک. اورمزد، هرمز، مشتري	دی: اعم ۵۶
بزه: اتم ۲۱۷	
بنات نمش: فیروز ۸	ز
بهرام: اتم ۱۳۳، ۲۵؛ دق ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹	زحل: اهک ۷۱، اعم ۲۲، دق ۵۲، ۱۶۰؛ ر. ک. کیوان
۲۱۶؛ ر. ک. هریخ	زهره: ش ۶۵، دق ۳۲۹، ۱۶۰؛ ر. ک. ناهید
بهمن - بهمنی: دق ۳۳۷	
پ	س
پرن: فیروز ۶؛ ر. ک. پروین، تیریا	سده: اعم ۱
پروین: فیروز ۸، دق ۱۳۸؛ ر. ک. پرن، تیریا	سرطان: اهک ۷۲
ت	ش
تخم بهار: اهک ۷۱	شیر: اهک ۷۲، اتم ۲۶
تیر: اتم ۲۵، دق ۱۶۰؛ (ماه): اتم ۲۹	شمس: اهک ۳۸، ۳۷؛ ر. ک. آفتاب، خورشید، هور، مهر

غ

غدير - دوز غدير (۹) : دق ۱۴۱

ق

قمر : اهلك ۳۷ : ر. ك. ماه ، مهتاب

ک

کانون : اعم ۴

کبوان : اش ۱۳۲، ۲۵ : دق ۱۵۹ : ر. ك. زحل

م

ماه : ش ۶۵ ، اهلك ۷۲، ۳۸ ، اش ۲۵ ، دق

۱۲۳ ، ميس ۳۶ : مه : اهلك ۳۹ ، اش

۲۳۶ ، دق ۱۶۰ : ر. ك. مهتاب ، قمر

مريخ : دق ۲۱۳ : ر. ك. بهرام

مشتری : اعم ۲۲ : ر. ك. اومزد ، هرمز ،

برجيس

مه : ر. ك. ماه

مهتاب : فيروز ۱۹ : ر. ك. ماه ، قمر

مهر : ميس ۳۶ : ر. ك. آفتاب ، خورشيد ،

هور ، شمس

مهرگان : دق ۷۴، ۱۴

ن

ناهيد : اش ۱۲۵ : دق ۱۵۹، ۳۶ : ر. ك. زهره

نوروز : دق ۱۵۱

ه

هرمز : دق ۱۵۹ : ر. ك. اومزد ، برجيس ،

مشتری

هور : اش ۲۸۹ : ر. ك. خورشيد ، آفتاب ،

شمس ، مهر

فهرست ۴

نامهای کتب

(نامهای مأخذ متن در این فهرست ثبت نشده است)

آفرین نامه : ص ۹۱-۱۲۷ : نامه آفرین : اش. شاهنامه : ش ۵۷ ، اش ۹۳ ، ح ۱۰۸ ، ح ۱۰۶
 ابارده : دق ۱۸۵
 خرده : دق ۱۸۵
 داستان دراز : اش ۲۷۴
 دانش نامه : ص ۱۷۸-۱۹۴ : ميس ۲۹۷، ۹۵ (فرآن) : ميو ۱۱۲، ۴ : اهلك ۴۶
 زند : دق ۱۳۱

اورنگه (یعنی فروز بیانی) : ش ۴۶ : افرنگه : بشك : اعم ۵۳، ۱۳	دق ۵۲
اورنگه (یعنی نخت) : ش ۴۶، دق ۱	بشلبدن - بریشلبدن : اعم ۱۱، اش ۱۳۴
اوستام : اش ۱۸۹، ۱۸۸	بشم : فرا ۱۸
ایلا : دق ۲۵۹	بشولیدن - کاربشول : اش ۲۸۶
ایباغ : اش ۱۲۳	بفداد (۲) : اعم ۱
ایزك : ش ۶۱	بفج : ش ۱۷
	بگتر : اش ۲۲۰
	بگماز : اش ۱۷۴
ب	بلك : ش ۶۱ ح
باذغرد : اش ۱۳۱	بلكند : اعم ۶۶
بازیچ : ش ۱۹	بلكنجك : ش ۹۳
باقدم : اش ۱۹۱	بنانج : ش ۱۸
بالان : فرا ۳	بنلان : فرا ۲
بالار : اعم ۵۸ آ	بئیز : اش ۱۶۵
بامس : دق ۲۱۱	بورانی : اعم ۱۲
باهك : اش ۱۳	بوگان : اعم ۱۲
بنا : اش ۲۰۵ ح	بوم (یعنی جند) : ممر ۱۵
بخسانیدن : ممر ۳۸	بون : دق ۷۵
بخت : اش ۱۱۷	بویه : دق ۲۱۹
برجاس : اعم ۸	بهاو (بشخانه) : فرا ۷
برروشنان : دق ۶	بهانه : اش ۵۷
برز : اش ۲۱۱، ۱۶۳	بیاستو : ممر ۳۰
برزش : میس ۱۱۶	بیر : دق ۱۴۴
برسو : اش ۷	بیغاره : اش ۱۶۹
برسری : اش ۳۱۳، دق ۳۳۸	پ
برم : ش ۹۴	پانله : اعم ۵۵
برهون : دق ۱۷۱	پاداش : دق ۲۲۶، میس ۵۵
بز : اش ۲۱۷	پادافراه : دق ۲۲۶، میس ۵۵
بسته (نوعی حریر) : ممر ۸۰	پاده : فرا ۲۱
بشنده : اش ۳۳۵	

فهرست ۵ لغات واصطلاحات

آور : اش ۹ : آوری : اش ۲۱۹	الف
آهو (یعنی عیب) : اش ۱۷۲، ۲۳۰، ۲۵۵	آب خوره : اعم ۷۷
۳۷۵، ۳۳۲، ۲۹۷	آبکند : ش ۲۹
آهون : دق ۱۷۰	آخشیج : اش ۱۵۳
آفت : دق ۳۲	آذر : بلمی ۱، دق ۸۱
ایرنجك : دق ۱۴۹	آدم : اعم ۲
ایشه : ش ۳۴	آذرنك : اش ۱۸۵، ۱۸۳
اوج : دق ۳۲	آروغ : اش ۳۱
افد - افدستا : دق ۲۴	آزوم : اش ۳۳۳، ۲۰۵
افدر : اش ۸	آزخ : مرادی ۱
افرنك : ر . ك . اورنگه	آزغ - آوزغان : اش ۱۰۴
افشره : اش ۱۶	آسا (پسود) - شیرآسا : ش ۵۷
الفندن ، الفنجیدن : اش ۱۴۰، ۱۱۵، ۹۳، ۷۳	آسفته : ممر ۱۲
۲۲۳، ۲۲۲	آشنا - آب آشنا : اش ۱۱۱
امنه : اعم ۵۶	آغار - بذآغار : اش ۱۴۱
انبویالیدن : میس ۲۱۷	آغالیدن : فرا ۲۹، اش ۷۱ : آغالش :
انجوغ : اش ۱۷۵ ح	فرا ۲۹، اش ۱۲۸، دق ۲۳۳ :
انجبره : اعم ۶۸	بذآغال : ممر ۱۵
اندام : میس ۹۵	آکنده : اعم ۵۵
اندروای : میس ۵۲	آکین - گوهر آکین : آش ۳۷۸، دق ۱۸
انگشتال : اعم ۴۵	آلنوده : ش ۵۸
انیان : اش ۱۹۲	آلوس - چشم آلوس : دق ۱۴۱
اواره : ش ۹۰	آلزنده : ش ۱۰۵، اش ۷۷
اورندیدن : اش ۶۹	آمرغ : اش ۱۱۶، ۲۲۷

یاعنده: اعم ۱۶، اشب ۱۱	بلوک: دق ۱۸۰
پالایال: دق ۱۵۰	بله: دق ۳۳۶
پالاون: اشب ۱۶	بنام - چشم بنام: ش ۵۰
یامال: اش ۷۴	پوده: اعم ۸۵
یای باف: اش ۱۷۹	پونسک: ش ۳۹
پتا: اش ۲۰۵	پهنانه: اش ۵۸
پتو: فرا ۲۳	پیراسته: اشب ۲
پذه: ش ۲۴	پیران سر: معر ۶
پرخاش: دق ۲۹۳، ۲۳۳	پیشگاه: معر ۲۸
پرخاشخو: اش ۱۵۸	
پیرکر: دق ۱۲۹	
پرکست: دق ۲۵ ح	
پرماسیدن: اش ۸۵ ح	
پرمخیده: اش ۱۶۱	
پرن: فیروز ۶	
پروا: دق ۱۶	
پرواسیدن: اش ۸۵	
پرویدن: دق ۴۴؛ پژوهش: اش ۱۳۸	
پمادست: اش ۱۴	
پسغه: اش ۲۰۱، ۱۳۵	
پسوندن - پیساو: اعم ۴۲	
پشت (یعنی نژاد): دق ۲۲۴؛ پشتی: دق ۲۰۳	
پشک: اعم ۴۲	
پغار: اعم ۷۳	
پف: اش ۲۰	
پک: دق ۳۳۵، ۳۳۴	
پک: معر ۳۲	
پلشت: ش ۹۱	
پلنگمش: معر ۱۴	

ت

تا و مگر: اش ۱۹۸	
تاب بر قاب: معر ۱۹	
تابوک: فرا ۵	
تار: اش ۱۷۱	
تاراج: دق ۳۱	
تاره: دق ۱۸۸	
تازیان: اش ۱۹۸، میس ۱۶۳	
نافته: اش ۲۱۶	
تر - بآب قرکن: اعم ۱۱	
ترا: ش ۲۸	
ترف: اعم ۴۶، ۳۲	
ترنجیدن: اعم ۱۴، ۳	
تریو: ش ۴۷	
تشجیر: اعم ۸۰	
تخلیح: اعم ۵۴	
تفت: فرا ۳۲	
تفتنه: اعم ۷۲	
تفتنه: ش ۵۲	
تفو: اش ۲۱۵	

نکش: اعم ۴۱

نگایوی: اش ۱۹۸

نلاتوف: ش ۹۱

ننبل: دق ۱۵۶، ۷۳ آ

ننک - نان ننگ: دق ۲۳۲

ننگه: فرا ۱۱

ننومند: دق ۲۵۰، میس ۳۹

نوختن: دق ۲۹۶

نوش: دق ۳۰۱

نمک: اش ۲۳

نهم: دق ۲۲۴

نیرماه: دق ۱۳۵

نیم: اعم ۴۰

نیلس: اعم ۴۰

نیریه: ش ۹۶

نیزخیز: دق ۲۳۰

نهور: اش ۵۵

چخماخ: اش ۲۹

چربو: ش ۶۳

چرخشت: دق ۳۱۸

چرخ: ابوسلیک ۱

چست: ش ۱۶، اش ۶

چفو: ش ۱۰۶، اش ۱۵۶

چفته: دق ۱۵۳

چک: فرا ۱۳، ۱۲، ۱۱

چکک: اش ۱۵۶ ح

چم: ش ۵۱

چوک: فرا ۱۳

چینه: اش ۱۵۹ ح

ح

حشیش: ش ۴۲، دق ۳۳۲

حواس: مبو ۱۶

خ

خانوله: اعم ۳۴، دق ۱۵۶ آ

خاذ: معر ۱۵

خامه: اش ۲۱۸

خماک: دق ۱۰

خک: دق ۳۳۴، ۲۳۱

ختنیر: اعم ۲۹

خذنگ: دق ۱۰

خذبو: اش ۲۱۴، دق ۲۳۴

خردی - دهد بخردی: اعم ۶۵

خرسنگ: اعم ۷۱

خرد: اش ۴۹

خز: اشب ۱۴

خس: اش ۱۲۲، خمک: اش ۳

ج

جاشخوک: ش ۴۲، دق ۳۳۲

جاف جاف: اش ۲۰۲

جامه: اش ۱۶۸

جان: اش ۴۶، ۴۵

جذکاره: ش ۷۵

جریب: اعم ۵۶

جلب: فرا ۱۱

جو (۹): اش ۵۰

جولاه: ش ۷۰

چ

چاویدن - همی چاو: اشب ۱۰

خستوان : اش ۳۰۹	درخش : اش ۱۵۲ ح
خستوانه : ابع ۷۲، معر ۳۵	درزی : ش ۷۰
خشنار : دق ۶۱	دو کیشان (۴) : ابع ۵۴
خفتار : اهک ۴۲	دروغ آزمای : اش ۳۳۱
خفجه : اش ۱۰۵، دق ۱۲۰	دراگاه : اش ۲۲۴
خلاشمه : ش ۳۰	دژبراز : اش ۷۶
خلم : ش ۵۵، ۱۷	دژبرو : اش ۱۵۸
خله : اش ۶۰	دژم : اش ۱۹۵
خلیذن : معر ۲۴	دژند : دق ۲۳۱
خنجه : اش ۱۵۹	دستادست : اش ۱۵
خنجک : معر ۱۴	دستفال : معر ۴۴
خندانمند : اش ۱۳۷	دستگذار : اهک ۶۱
خنک : دق ۱۳۲	دستلاف : معر ۴۴ ح
خنکک : دق ۱۳۲	دمار : اهک ۸۹
خوان - خارخوان : اش ۳	دند : اش ۱۰۲
خواهش : ش ۵۳ ح، ۵۴ ح	دنکگل : ابع ۳۵
خورا : اش ۱۲۶	دونه : دق ۱۸۶
خوره : دق ۴۳	دیبار : اهک ۲۷
خوشابذن : اش ۷۲	دیزه : ابع ۲
خوهل : اش ۲۰۹	دیویای : معر ۳۱
خیزده : اش ۱	دیودبذار : دق ۳۰۳
خبره کش : دق ۲۳۹	ذ
خیم : ش ۵۵	ذرخش : اش ۱۵۲
د	ر
دار : اش ۳۲۴، ۱۳۹	راذ : دق ۲۵۳، میس ۱۰۵
داشتن (فعل لازم) : میس ۱۰۷	راغ : اش ۱۴۲
داخل : اش ۳۹	رافه : ابع ۵۱، ۱۴
دخش : فرا ۱۴۱۰	رابون : دق ۱۶۸
درایش : مص ۹	رختش : فرا ۲۰

دخشا : دق ۱۸	زفرین : دق ۱۳۰
دخشانی : اش ۱۳۲	زکال : اش ۴۱۸
دخنه : ش ۹۲	زمنی : اش ۴۱۴
دزدی : اش ۲۹۹ ح	زبر : دق ۱۳۳
دزدی : اش ۲۲۹	زنکک : دق ۲۰۶
دس : اش ۴۹، رسی : اش ۹۳	زوخ : اش ۱۴۳
دسته : فرا ۱۹	زواج : معر ۱۱
دسی : ر. ک. دس	زهاب : اش ۲۱۰
دشت : فرا ۶	زببندن : میس ۱۳۱
دنده : ابع ۶۴	زریان : معر ۴۳
دو کیشان : فیروز ۸	زیرکسار : اش ۵۹
دوان : اش ۴۶، ۴۵	زیرغ : ابع ۳۶، معر ۲۹
دوان خواه : اش ۹۱	ژ
دوخ چکار : فرا ۳۴	ژاز : ابع ۵۱، ۴۸، ۳۷، ۵۱، ۸۲، ۲۰۹، ژازک : ابع ۴
دوش : اش ۳۳۶	ژی : اش ۶۴
دوباروی : حنظله ۴، ش ۶۹	س
دیچال : اش ۱۰۲	سافکن : معر ۲۳
دیچاله کبری : ابع ۶۹	سان : دق ۲۱۳
ذ	ساره : فرا ۱۹، ش ۶۱
زاره : دق ۱۵۶	سیاسه : اش ۱۹۰
زاسنر : اش ۵۱	سیریلخ : ش ۴۴
زور (یعنی پیر) : دق ۱۳۵	میوختن : ابع ۷۶، میس ۷۲
زور زده : میو ۱۵	سیوزکار : اش ۸۱
زراغن : ابوسلیک ۷	سناغ : ش ۴۳
زرنکک : اش ۴۱۸	سنبندن : اش ۱۵
زورینه خم : دق ۲۳۵	سنی : اش ۱۴۴، ۶۴
زست : اش ۱۱۸	ستیز : دق ۲۹۷
زغاره : اش ۵۵	سینیخ : اش ۱۷۸
زغم : اش ۲۲	
زفت : میس ۱۲۹	

سقیم : مصر ۲۴	شجائیدن - بشجاید : دق ۵۴
سخون : دق ۲۳۰	شخ : اش ۱۱۰، ۱۸۰
سراپیچ : دق ۱۸۰	شخش : اعم ۷۳
سریایان : دق ۱۲۶	شخسیدن : اش ۱۲۴، ۱۶۷
سرجیک : فرا ۳۱	شرفاک : اش ۱۴۵
سرون : ش ۶۰	شت : اش ۶۵، ۱۶
سروین : دق ۴۲	شکافه زن : دق ۶۶
سریچه : دق ۱۸۰	شکپوی : اش ۱۴۵ ح
سریشم : دق ۲	شکردن - شکرد - بشکری : دق ۲۱۰
سفر : اش ۲۸	شل : مصر ۱۳
سکنجیده : اش ۱۴	شلیوی : اش ۱۴۵ ح
سکالیدن : میس ۱۱۸، سکالتن : اش ۲۴۷	تسر : دق ۶۰
سکیند : میو ۱	شمن : ابوسلیک ۵، اش ۲۷۲، دق ۱۴۵
سلم : فرا ۳۵	شنار : اش ۱۵۴
سنگلاخ : اش ۱۲۱	شنک : اش ۴۲
سوار (یعنی ماهر) : دق ۷۳	شنکینه : فرا ۲۸
سوده گران : دق ۳۸	شنه : دق ۱۴۶
سیار : دق ۷۱	شوشه : اش ۲۳۱
	شوله : ش ۶۲
	شیار : فرا ۴، دق ۷۰
	شیان : اش ۱۹۹
	شیدا : دق ۲۰
	شیشه : بلعمی ۲
	شیک : بلعمی ۲
	شیم : مصر ۲۳
	شیوا : اش ۶۷
شاذروان : دق ۱۱۲	
شان : دق ۲۱۳ ح	
شاهین (قسمتی از ترازو) : دق ۳۳۶	
شایگان : ش ۵۷	
شایورد : فیروز ۶	
شبان - روز و شبان : میس ۱۰۸	
شبهشت : مصر ۴۲	
شبه : ش ۳۵	
شب بازه : فرا ۲۷	
شجم : دق ۱۵۱	

ش

ط

ع

عامل : فرا ۱۰

علی : ش ۸۸	فراز - بگیرد فراز : اش ۱۴۴
غ	فراخ : اعم ۵۲
غاب : اعم ۶۷	فرخار : مصر ۹
غارچی : ابوسلیک ۹	فرخته : اعم ۶۱
غریله : فرا ۱۲	فرزام : دق ۱۳
غریچه : مصر ۱۳، دق ۳۴۶	فرزد : اش ۱۳۲، ۱۳۳
گرد - خان گرد : اش ۱۳۱	فرسته : دق ۳۵
غرم : دق ۲۱۰	فرغار : اهک ۷۵
غرن : اعم ۵۸	فرغت : اعم ۴۸
غرد : اعم ۶	فرفور : اش ۵۳
غلبکن : اش ۳۴	فرکند : اعم ۲۷
غلبه : اعم ۲۶	فرناس : اش ۴۱
غلج : مصر ۲۶	فرواز : فرا ۹
غمر : اعم ۷۱	فروذین - باز فروذین : دق ۱۵
غنجال : اعم ۴۶	فروسو : اش ۷
غنیچه : اعم ۳۲	فرخته : دق ۱۴۵
غنودن : اش ۲۲۵	فریش : دق ۸۳، ۸۴
غوره : اعم ۴۶	فزیسنه : دق ۱۸۳، ۱۸۴
غوشاف : اعم ۲	فزاکن : اش ۱۹۴، دق ۳۳۵
غوش : اش ۱۱۹	فرغند : اعم ۲۵
غول : اش ۴۴	فسوس : مصر ۲، اش ۸۳، ۱۶۶، ۳۹۰ دق
غیو : اعم ۷۰	۵۰، ۳۴۲
	فتن : ش ۳۸
ف	فغ : اش ۵۶
فام : اش ۱۸۹	ففاک : دق ۳۳۳
فخمیدن : اش ۴۲۱	فغند : فرا ۱۲
فخن : دق ۱۵۵	فغواره : اش ۵۶
فراسته : دق ۱۸۳ ح، ۱۸۴ ح	فغیاز : اعم ۳۸
فراخا : دق ۲۳	فکز : دق ۱۶۴
فرارون : دق ۱۶۹	فکانه : اعم ۱۴

فلانده: اش ۲	کذه: مصر ۳۷
فلنند: اعم ۲۶	کر: دق ۷۴
قیال: اش ۱۸۶	کراک: دق ۱۱
فیرون: دق ۱۶۹	کرده کار: دق ۷۳
ک	کرك: اعم ۴۴
ک (پسوند) - بیتک: اعم ۲۸؛ جاذوک: مصر ۳	کرنجو: فرا ۲۲
چشمگان: دق ۱۶۲، ۱۶۴؛ خردک: اش ۳۴۴	کریان: اش ۲۸
خسک: اش ۳؛ ژازک: اعم ۴؛ رخسارکان: دق ۳۹	کرین: اعم ۳۹
دق ۳۹؛ ریشک: مصر ۴۲؛ زلفک: دق ۲۲	کش - کش بر: دق ۲۲
۱۰۲؛ زمانک: دق ۳۳۷؛ کومک: کک: اش ۱۲۸	کلات: دق ۵
اعم ۴؛ لغتک: میس ۲۳۶، ۲۲۴، ۲۲۰	کلانه: دق ۲۳۱
مرعک: اش ۱۵۵؛ لکک: اش ۴۱	کلاره: مصر ۱۵
نرم نرمک: اش ۹۵	کلته: اش ۱۹۷، ۱۲۰
اعم ۶؛ لغتک: اعم ۴۹	کلك: اعم ۱۰
کابوک: اش ۱۸	کلوخ روی: دق ۳۳۳
کاتان (ق): اش ۵۰	کم - کم از شعری که ...: دق ۹۶
کاره: اعم ۷۹	کماس: اعم ۱۵
کاز: مصر ۱۳	کمانه: دق ۳۳
کاشانه: فرا ۹، اش ۱۳۱	کنبوره: اش ۴۱
کافتن: اش ۱۷۹	کنجال: اعم ۴۷
کالیدن: اعم ۷۵	کندا: دق ۱۹
کامه: اعم ۶۹	کندره: اش ۱۵۱ ح
کار: دق ۱۲۳	کندری: اش ۱۵۱
کارنچک: اش ۹۳	کنز: فرا ۱
کاپنه: اش ۷۹	کنش: محمد بن مغلد ۲، اش ۱۲۰، دق ۳۰۱
کبج: اعم ۷۱	کنشغو: اش ۶۳
کبد: دق ۲	کنشکی: دق ۲۰۴
کیان: دق ۳۳۶	کنفالکی: اش ۱۵۵
کبه: مصر ۱	کنند: اعم ۲۸
کت: اش ۲۸	

کو: میس ۱۲۹	کلفه شنگ: فرا ۲۵
کویال: دق ۲۸۵	کندم دشنی: اعم ۴۹
کوست: اش ۱	کو: دق ۲۳۴
کول: اش ۴۱۵	کوار: اش ۸۶ ب
کومک: اعم ۴	کواژه: اش ۱۸۴، ۱۳۷
کهنه: اش ۱۲۵	کوالین - بیکوال: اش ۲۷
کبار: دق ۶۳	کوناسب: اش ۱۴۶
کبیدن: اش ۱۰، اش ۱۳۳ آ	کورشت: محمد بن مغلد ۲
کبج: اش ۱۲	کیان: اش ۲۰۰
کیفالکی: اش ۱۵۵ ح	
کیوس: دق ۵۰؛ کیوس دار: دق ۱۴۱	ل
کک	لاذ: فرا ۲
کاشتن: دق ۳۱۴	لاک: اعم ۷۱
کاودم: دق ۲۳۵	لت: میو ۳
کذاره: دق ۱۸۷	لشره: میو ۳
گداز: اش ۸۶ ب، ۳۸۸	لشیر: اش ۴۱۶
گذاشتن - بگذار و بنه: اعم ۵۷	م
گذرانامه: اش ۷۶	ماردی: دق ۱۳۲
گرازی (ق): اش ۴۱۹	ماز: اش ۳۵
کرد کرد: اش ۱۸	ماسوره: مصر ۲۲
کرده: دق ۲۱	ماغ: دق ۴
کرزمان: دق ۱۶۰	مالکانه: اعم ۲۳
کرگر - یزدان کرگر: دق ۱۳۴	مجرک: اش ۱۸۲
مکرم: اش ۱۸۹، دق ۱۳۰	مخیدن - در مخید: اش ۱۴۷
کر: دق ۱۲۸	مرکو: دق ۱۸۱
کراشین - کرایش: اش ۷۲، دق ۵۵، میس ۷۶	مرکت: اعم ۲
گریت: اعم ۳۸	مست: دق ۲۶
گشت بر گشت: مصر ۱۹	مستمند: اش ۲۲
گش: اش ۲۱۰، ۲۰۴	مشت رنده: اعم ۶۳
	مشتی: دق ۱۹۸

معامل : قرا ۱۰	نمونه : ش ۳۳
معمد : مهر ۸	نوا (یعنی آواز و آهنگ) : میس ۴۱
مغفین : اش ۲۲۰ ، دق ۱۲۶	نوا (یعنی خوبی حال و رونق) : مهر ۴۱
مفلک : اش ۳۷، ۲۴	نوا (یعنی گرو) : دق ۳۵
منده : قرا ۲۶ ، اش ۲۶	نواجسته : اعم ۶۲
منش : محمد بن مخلد ۲ ، اش ۱۱۱ ، ۱۷۰	نوار : اعم ۳۱
۳۳۶ : منش : محمد بن مخلد ۱	نواس : مبو ۱۲
منگله : اش ۸۰	نوده : دق ۱۸۶
موبذ : اش ۱۳۳، ۲۷۱، میس ۱۲۹	نوش خورد : اش ۱۳۱
مول : اش ۵۹	نون : اش ۶
مولش : اش ۶۸	نوبدن - منو : اش ۲۱۳
	نیابه : اش ۵۴
	نیازومند : میس ۲۹۶
	نیز : ر . ک . بنیز
	نیشو : اعم ۵۹
	و
	واقگر : اعم ۴۰
	وار (پسوند) - آزانده وار : اش ۱۵۱ : زاروار :
	ش ۱۲ : زردشت وار : دق ۱۳۱ : کیوس وار :
	دق ۱۴۱ : متعبدوار : اهنگ ۴ : معشوق وار :
	ش ۳۱ : ناپاک وار : دق ۹۸ : ر . ک . نفوار
	وخشور : دق ۱۹
	ورزه : اش ۱۴۹
	ورزی : اش ۱۹۹
	ورکاک : اعم ۴۳
	وریب : اش ۱۰۸
	وشم : ابوسلیک ۱
	ولوله : ابوسلیک ۹
	ومند (پسوند) - قومند : میس ۳۹ : نیازومند :
	میس ۲۹۶
	نفساس : مبو ۲۰
	نشکرده : اش ۲۱۵
	نفر : اش ۱۸۱
	نفرناک : اش ۱۸۱
	نفثک : اعم ۳۹
	نفوشا : دق ۲۱
	نفوشاک : اش ۱۲۷
	نفاغ : اش ۱۷۴
	نقام : دق ۱۵۲

وفاته : دق ۲۳۲	هماره : ش ۹۸ ، اش ۱۰۱ ، میس ۲۵
وهنگ : ش ۹۸	همال : اش ۱۸۲
وبدا : دق ۲۲۷، ۳	هنجیدن - برهنج ، برهنجذ : اش ۱۳
ویرا : اعم ۷۸	هویدا : دق ۳۰۶
ویزه : دق ۳۱۴	حیربذ : اش ۱۲۶
ویک : اش ۷۹	حین : دق ۱۷۲
ویل : اش ۲۲۶	حبون : دق ۶۴
	ی
هائز : اش ۸۲	یارا : دق ۴
هال : دق ۴۴	یارستن : اش ۲۲۵، ۷۵ ، مهر ۴ ، دق ۱۲ ، میس
هرانش : ش ۳۷ ، اش ۴۱۷	۲۳۸، ۴۸، ۴۰، ۲۴، ۲۲
هرزه : اش ۲۴	یفتنج : ش ۳۶
هریوه : ش ۳۹	یک بیی : اش ۲۲۱
هزاک : دق ۱۲	یکون : اش ۱۴
هزیر : دق ۵	یله : بلغمی ۲
هزیمان : دق ۳۳۶، ۱۹۶	یوغ : اش ۱۷۷، ۱۷۶
هزیر : دق ۱۴۲ ، میس ۶۹	

۳۰ آن دست : از دست . صف .

بیت ذیل در لغت بنام طیان مرغزی و در صف بنام فرالای بیتال لغت «کیفر ، کیفر» آمده است :

شیر غاش است و پستان در جفراش شده است

چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو .

ابوالعباس

۵ دروش : دودش . صف || پادش : بادش . صف .

۱۱ (مصراع اول) : نامه وصلت آخرش نبود . صف .

۲۶ (مصراع اول) : سیم بمنقار غلبه صبر بماندم (تصحیح : نماندم) . صف .

۳۰ ر . ك . صف ص ۱۰۷ و پاورقی ۲ .

۳۸ هم بده شعر بندورا : و بده شعر نو ترا . صف .

۴۲ بیساو : میساو . صف .

۴۳ وركاك : وركاك . صف (در ذیل لغت «وركاك»)

۴۹ نفتنگی : نفتنگی (نفتنگی) . صف (در ذیل لغت «نفتنگ»)

۵۲ چون سندان : چو سندان . صف .

۵۴ (نماد بیت) : این سلب من بین در ماه دی ژنده چو تشلیخ در کشیان . صف .

ر . ك . مقدمه آقای طاعتی مصحح صحاح الفرس ص ۱۰ . در نسخه ك بجای این بیت ، بیت ذیل آمده است .

تشلیخ کشیان بدریدند جوانان ناگاه بدیدند یکی کرد ستمگر .

۵۶ دو امنه : ده امنه . صف .

صف بیهیهای زیر را بنام ابوالعباس اضافه دارد .

در ذیل لغت «تواره» :

شادان مرا بیستم چنان آمد چون بطرا تواره و کهدانا

در ذیل لغت «خشاوه» :

نه خود نشانم و خود پروم چو ز آب دهم

نه خود خشاوه کنم شان بنوك در سر وش

در ذیل لغت «مئده» :

خوانی نهاده بر روی چون سیم ياك منده

بابرکان و خلق او شتالوی کفیده (کذا)

ملحقات

چاپ این کتاب تقریباً بانجام رسیده بود که به فرهنگ صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه چاپ آقای دکتر عبدالعلی طاعتی (تهران ۱۳۴۱) دسترسی یافتیم . این فرهنگ که در قرن هشتم هجری تألیف شده است از لحاظ قدمت اهمیت دارد و شعرهای متعدد بمثال میآورد . از مطالعه آن کتاب و مقایسه شعرهایی که در آن نقل میشود با اشعاری که ما از متایخ دیگر جمع آوری کرده بودیم معلوم شد که بیشتر بلکه کلیه بیتهای شعراء قدیم که محمد بن هندوشاه در کتاب خود آورده است از لغت فرس اسدی گرفته شده است . در ذیل بنقل مهمترین نسخه بدلهای و چند بیتی هم که در صحاح الفرس اضافه است میپردازیم (نشانۀ اختصاری : صف = صحاح الفرس) .

شهید بلخی

۶۸ ترا : ترا . صف (در ذیل لغت «ترا»)

۳۶ یفتنج : یفتنج (یفتج) ، صف (در ذیل لغت «یفتنج ، یفتنج»)

۴۲ ر . ك . صف ص ۱۸۷ و پاورقیهای ۳ و ۴ .

۶۱ (نماد بیت) : چو ز ساو چکان اپرك چو بنشستی

شدی پشیزه سیمین غیبه حوشن . صف .

۷۴ لغت ولج در ذیل لغت «پیچه بند» این بیت را بنام عمجی میآورند :

پیچید دلم چون ز پیچه بتم کشاید بر غم دلم پیچه بند .

در صف این بیت به شهید منسوب شده است .

۷۵ بدیدم : ندیدم . صف .

۹۰ روی : پای . صف .

صف (لفظ نسخه ك) در ذیل لغت «ماز» این بیت را بنام شهید میآورد :

بقریان زلف شبه رنگ یز ماز توان گشت دایم نه بکچند وقتی (کذا) .

فرالای

۱۰ (تمام بیت) : من عالم و نوئی معامل وین کار مراست تا بود رختن . صف .

۱۸ بوذ سبز کھی : سبز گشت کهن . صف .

در ذیل لغت «میلان» :

ای مسلمانان میلان که دارد بازا

بجز آنکس که بود سفلہ دل و غمازا

در ذیل لغت «فرغوی» :

فرغوی را بکشت در آن وقتی

کز صحبتش گریخ همی جستم

در ذیل لغت «شفا» صف مثال ندارد ولی بقول آقای طاعتی در فرهنگ و غالی ابن بیت

بنام ابوالعباس آمده است :

بوز آهو گرفته دیدم و باز

بہ شفاہ گرفته باز شکار

ابوشکور

۱۴ بندر : ز رفیع صف || یرنج : ز خنج . صف (در ذیل لغت «خنج»).

۲۹ جامه من : جامه ولی . صف .

۴۴ بیابان دوان دوان : بیاباتها دوان . صف .

۱۰۲ بخواند : بخوان . صف || زرگر : در کژی ۹ صف || همایگانان : همایگانش . صف

۱۲۸ همه : در آن . صف .

۱۵۶ بقول صف ابن بیت بدقیقی نیز منسوب شده است .

۱۹۲ اتبسان : لبسان (لبیان) . صف (در ذیل لغت «لبسان»).

۲۰۱ نشاید درون : برود اندرون . صف .

۲۲۴ چور : خیر . صف || کوتاه کنی : کوتاه کن . صف || آگاه کنی : آگاه کن . صف

۲۲۵ نیارم : نیام . صف

در ذیل لغت «پرهوده» صفت ابن بیت را بنام ابوشکور آورده است :

چکر بخوام پرهود من پیاده چنانک

در ذیل لغت «فرخشه» ابن بیت در صف بنام ابوشکور و در لغت ولفج بنام رودکی

آمده است :

بساکا که جوین نان همی نباید سیر

و بس کسا که بره است و فرخشه برخوانش

در ذیل لغت «سُرک» ابن بیت در صف بنام ابوشکور و در لغت ولفج بنام فردوسی

آمده است :

ستوده بود ترد خرد و بزرک

که رادمردی تبودن سُرک

بیت زیر را صف در ذیل لغت «رهدک» بنام ابوشکور می آورد ولی در ذیل لغت «کپیتا»

لغت ولفج و خود صف آن را بطیان مرغزی منسوب کرده اند :

کر همه ربدکان نرینه شوند

نو کینتای کنجدین مثنی

ابوشعيب

۱ ابن بیت در متن صف بابوشکور و در نسخه ك بابوشعيب منسوب است .

معروفی

۸ (مصراع اول) : بسته جزیروار دو دستی ممدنا . صف (دو مصراع پیش و پس شده) .

۱۱ زویج : زویش . صف (در ذیل لغت «زویش» زویش) .

۲۲ (مصراع اول) : يك انگشت بیرسید مرا گفتا دوست . صف .

صف بیتهای زیر را بنام معروفی اضافه دارد .

در ذیل لغت «پل» (فقط در نسخه ك)

از پس که دویدم پل من چاک شده

اندر سر دشمنان من خاک شده

در ذیل لغت «بادرم» :

یار من کار او بادرم شد

چرخ در پیش پای او خم شد

در ذیل لغت «فلخم» (فقط در نسخه ك) :

کارها جمله بگشتم فرجم

دشمنت جمله مثال فلخم (کذا)

در ذیل لغت «کنج» بیت زیر در نسخه ك صحاح الفرس بنام معروفی و در نسخه های دیگر

و در لغت ولفج بنام فرخی آمده است :

آیم چون کنج بگوشه ای بنشینم

خونت بخورم اگر ترا بد بینم

دقیقی

۲۳ : در متن صف ابن بیت بنام دقیقی و در نسخه ك بنام عسجدی آمده است .

۲۴ (مصراع دوم) : مدح جز حضرت بیچون نکشم . صف (نسخه ك) .

۱۳۱ آرزوست : آرزو خواست (تصحیح : خلست) . صف .

۱۵۲ (مصراع دوم) : که در دم بیابد نفایم پیام . صف (نسخه ك) .

۱۵۹ پیش لشکرش : پیش موکش . صف .

صف بیتهای زیر را بنام دقیقی اضافه دارد .

در ذیل لغت «آژیر» :

نرا نخوانم جز کافر و ستمگر از آنک

بید نمودن من کرده کار آژیری

در ذیل لغت «شهریار» :

ای شهریار راستین ای پادشاه داد و درین

ای نیک فعل و نیک خواه ای از همه شاهان گزین

در ذیل لغت «فری» بیت زیر در صف بنام دقیقی و در لغت بدون نام گوینده آمده است :

فری آن فریبنده زلفین دلکش فری آن فروزنده رخسار دلیر

در ذیل لغت «پرنده آور» این بیت در صف بنام دقیقی و در لغت ولفج بنام فردوسی نقل

شده است :

بینداخت تیغ پرنده آورش همی خواست از تن بریدن سرش

در ذیل لغت «آسا» این بیت آمده است که در لغت به بهرامی منسوب شده است و صف

می نویسد که دقیقی گفت و بر روایتی دیگر بهرامی :

چنان نمود بها دوش ماه نو دیدار

چو بار من که کند گاه خواب خوش آسا

* * *

مندرجات قسمت فارسی

صفحه

پیش گفتار	۵
نشانه های اختصاری	۷
حفظه بادغیسی	۱۲
محمد بن وصیف	۱۳
بسام کورد	۱۶
محمد بن مصلد	۱۷
محمود وراق	۱۸
فیروز مشرفی	۱۹
ابو سلیک کرکائی	۲۱
شهید : قصائد ، غزلیات ، قطعات	۲۳
رباعیات	۳۷
مثنوی	۳۸
ضمیمه	۳۹
فرالای : قصائد ، غزلیات ، قطعات	۴۰
رباعیات	۴۵
مثنوی	۴۵
ضمیمه	۴۶
محمود مروزی	۴۷
مصعبی : قصائد ، غزلیات ، قطعات	۴۸
رباعی	۴۹
مرادی	۵۰
ابوالحسن خارجی	۵۱
ابوالهثیم کرکائی	۵۲
ابوالعباس رینجینی : قصائد ، غزلیات ، قطعات	۶۴
مثنویات	۷۶
ضمیمه	۷۷
ابوشکور : قصائد ، غزلیات ، قطعات	۷۸

صفحه

رباعی	۸۷
مثنویات مختلف	۸۸
مثنوی بیخ متقارب (آفرین نامه)	۹۱
اشعار پراکنده ای که در مآخذ بدون نام گوینده نقل شده و گویا از ابیات آفرین نامه بوده است	۱۱۰
ضمیمه	۱۲۸
ابو شعیب : فصاد ، غزلیات ، قطعات	۱۲۹
مثنوی	۱۳۱
معروفی : فصاد ، غزلیات ، قطعات	۱۳۲
مثنویات	۱۳۷
ضمیمه	۱۳۸
صانع (؟) بلخی	۱۳۹
بلمی	۱۴۰
دقیقی : فصاد ، غزلیات ، قطعات	۱۴۱
رباعیات	۱۶۷
مثنویات	۱۶۸
ضمیمه	۱۷۵
میسری : منتخبات دافنامه	۱۷۸
فهرستها	۱۹۵
فهرست ۱ : نامهای کسان	۱۹۶
فهرست ۲ : نامهای اماکن واقوام	۲۰۱
فهرست ۳ : نامهای سنارگان و ماهها و جشنها	۲۰۳
فهرست ۴ : نامهای کتب	۲۰۵
فهرست ۵ : لغات و اصطلاحات	۲۰۶
ملحقات	۲۱۸
مندرجات قسمت فارسی	۲۲۳
غلط نامه	۲۲۵

غلط نامه

صفحه

۱۸ باورنی دوم حذف شود .
۲۲ باورنی ، سطر اول ، غلط : عرتاسی - صحیح : عرتامی
۴۱ بیت ۱۰ ، غلط : رخس - صحیح : رخس
۴۲ باورنی سطر دوم ، غلط : قر - صحیح : قر
۹۳ بیتهای ۱۰۹ و ۱۱۰ بایستی از روی ترتیب فافیه بعد از بیت ۱۲۱ نقل شود .
۱۱۰ مصراع اول بیت ۲۳۷ چنین خوانده شود : درم ماهه و روح دانائی است .
۱۴۳ بیت ۱۷ ، غلط : از مغز - صحیح : زمغز
۱۸۵ سطر ۶ ، غلط : ۶ ب - صحیح : ۶ ب
۱۸۶ سطر ۱۵ ، غلط : ۷ ب - صحیح : ۷ ب
۲۱۸ سطر ۵ ، غلط : مثنایخ - صحیح : منابع
۲۱۸ سطر ۱۲ ، غلط : ص ۱۸۷ - صحیح : ص ۱۸۷ آن کتاب
۲۱۹ سطر ۱۰ ، غلط : ص ۱۰۷ - صحیح : ص ۱۰۷ آن کتاب

پایان چاپ
در چاپخانه تابان
سوم آبان ماه ۱۳۴۲ هـ ش